میکروفیلم تهیه شد

ف ۵۰
۲

باز بین شد
۱۳۵۳ خ

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب مصابیح القلوب فارسی

مصنف ~~فیض کاشانی~~

مؤلف از حسن بن حسن شیعی است ورق اول تا آخر زیر دا... است

خطی نستعلیق ۱۶ سطر

چاپی در فهرست درست شود اصغر ... ۷۰/۶/۲۶

سال چاپ یاتحریر ۱۲۷ (کذ) عدد اوراق ۲۲۰

جزء کتب اخلاق / اخبار شماره ۲۶۰۹

شمارهٔ عمومی ۸۴۹۹ شمارهٔ قبض

واقف خیرالنساء در ۱۲۷۱ ق آقای ... تاریخ وقف بزرگمهر در اسفند ۱۳۳۳ تسلیم کتابخانه شود

طول ۲۲ عرض ۱۵ گنجه

در شکر ... است

سال ۱۳۶۸ خورشیدی
بازبینی شد

[illegible]

[illegible]

بازدید نسخه
۱۳۵۲ ع

واقف کتاب خیر النساء خاتون بنت ... عصمت و عفت پناه ... بنت مرحمت

کتاب مصابیح القلوب ملا حسن فیض ره

و غفران پناه آقا ... این یک جلد کتاب مصابیح القلوب را بر اولاد ذکور صلبی خود بطن بعد بطن بخوانند لله ... و نشر ... و بر احدی نکذارند دهد که مفقود شد یا براین بکذارد بلعنت خدا و رسول کرفتار شود و اگر در میان اولاد کسی نباشد که بخواند بکسی که صلاحیت داشته باشد بخواند ۱۲۷۰

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم و تمم بالخیر

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی سیدنا محمد و آله اجمعین

اما بعد چنین کوید خادم علوم دینیه و راصد حقایق شرعیه محمد بن مرتضی المدعو بحسن احسن الله حاله و جعل فی الرفیق الاعلی مآله این کتابیست مسمی بمصابیح القلوب در فن موعظه مشتمل بر پنجاه و دو فصل

فصل اول روی جابر بن عبد الله عن رسول الله صلی الله علیه و آله انه قال الا انبئک بخیر هذه الامة قلت بلی یا رسول الله قال علیک بعلی بن ابی طالب فانه خیر البشر من ابی فقد کفر علی شفاء المؤمنین و غیظ المنافقین از جابر بن عبد الله روایت است که کفت رسول الله مرا کفت خبر دهم ترا به بهترین امت کفتم بلی یا رسول الله کفت علی ابن ابیطالب بهترین بشر است هر که قبول نکند از جمله کافرانست علی شفای مومنان است و خشم منافقان عبد الله عمر کفت از رسول سوال کردیم که یا رسول الله علی ابن ابیطالب را چه منزلتست و داو را چکونه دانیم و هر که

فصل نهم

فصل نهم ما هنوز این سخن را با تمام نرسانیده بودیم که آثار غضب در روی خوبش او مشاهده میکردیم کفت عجب حال این قوم و چه افتاده مرا با این جماعت شنیده شد که چه میکویند و مقام و منزلت من الا نبوت که مرا فضل به نبوت است و علی را بولایت و بحقیقت بدانید که هر که علی را دوست دارد مرا دوست دارد و هر که مرا دوست دارد علی را دوست دارد و هر که مرا دوست دارد خدا از او راضی باشد و خدای مکافات وی بهشت کرداند دوستداران علی را فرشتکان مقرب استغفار خواهند و حق تعالی روز قیامت به بهشتیان فرماید در حق ایشانست که و سیق الذین اتقوا ربهم الی الجنة زمرا درهای بهشت را از برای ایشان بکشایند که حتی اذا جاؤها و فتحت ابوابها رضوان با سلسبیل ایشان آید و بر ایشان سلام کند که فاما من اوتی کتابه بیمینه فسوف یحاسب حسابا یسیرا و هر که علی را دوست دارد نامه اعمالش بدست راست دهند در آن وقت که نامها پران شود هر که را نامه بدست راست دهند حسابش آسان کنند که فاما من اوتی کتابه بیمینه فسوف یحاسب حسابا یسیرا و هر که علی را دوست دارد در آن ساعت که از دنیا رحلت کند از این سرای فانی رحلت خواهد کردن رحلت نکند تا که از شربت کوثر بچشد و از میوه طوبی بخورد و بهشت فردوس را بترك وی خواهند داد

ببیند که ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات کانت لهم جنات الفردوس
نزلا و هر آنکس که علی را دوست دارد حق تعالی سکرات موت بر وی
آسان کند و گور وی را روضه از روضهای بهشت گرداند و حوران بسیار
در حباله وی آورد و شفاعتش دهد تا هشتاد کس از خویشان خود شفاعت
کند و هرکه علی را دوست دارد و دوشنبه باشد پادشاه عالم ملک الموت را
بوی چنان فرستد که با نبیا و رسولان خود و هول منکر و نکیر از وی باز دارد
و گور وی را هفتاد ساله راه بر وی روشن گرداند و روز قیامت می
آید روشن چون ماه شب چهارده تابنده و منور و دوستداران علی ابن
ابی طالب با صدیقان و شهیدان و صالحان باشند در سایه عرش
خدای و از فزع الاکبر ایمن باشند و هرکه علی را دوست دارد حج او
مقبول بود و گناهانش مغفور و دوستان علی را فرشته از زیر عرش
ندا دهد که یا عبد الله استانف العمل فقد غفر الله لک الذنوب
کلها ای بنده خدای عمل نو از سر گیر که حق تعالی گناهان تو را آمرزید
و دوستدار علی را تاج کرامت بر سر نهند حله در پوشانند و بر صراط
بگذرانند کالبرق الخاطف والریح العاصف و پادشاه عالم برا
براتی نویسد از آتش دوزخ و براتی از نفاق و خواری بر صراط

و امانی از عذاب جمله دوستان و دوستداران علی را از شکنجه گور برهانند
جا که دوستان یکدیگر را ارواح زیارت ایشان کنند و هرکه علی را دشمن دارد
فردای قیامت بعرصات حاضرش آرند بر پیشانی او نوشته باشد که آیس من
رحمة الله نا امید است از رحمت خدا   حب علی ابن ابی طالب
فرض علی اهل السماء والارض   یبغضنی الناس علی حبه فلعنة الله علی الکاذب
عبد الله عباس را پرسیدند از علی و اختلاف مردمان در وی گفت پرسیدند
از مردی که او را در یک شب سه هزار منقبت بود و پرسیدند مرا از ولی خدا و
وصی رسول خدا و وزیر و خلیفه او و صاحب حوض و لوا و ساقی روز جزا
و بدان خدایی که جان عبد الله عباس در دست قدرت اوست که اگر دریاهای
عالم مداد بودی و درختان دنیا قلم و هفت آسمان کاغذ و جبرئیل و ملائکه
آسمان و زمین و جن و انس نویسنده گردند و فضایل و مناقب علی ابن طالب
می نوشتندی از ابتدای آفرینش عالم تا بانقراض آن ده یک آنچه خدای
او را داده است نوشتندی   و دریا مداد کردندی و اشجار چون قلم
هفت آسمان چو کاغذ و جبرئیل مدح کرد   گر جن و انس جمله نویسند مدح شاه
از صد هزار گفته نیاید یکی بسر   روایت کرده که روزی با رسول خدا
در سفر بودیم رسول الله فرود آمد و پنج سجده جایی کرد که با آن تمامی

درکوعی نبود گفتم یا رسول الله این سجدها سبب چه بود گفت جبرئیل آمد و گفت
خدایت سلام میرساند و میگوید که من علی را دوست میدارم شکر آن را
سجده کردم چون سر برآوردم گفت میگوید حسن و حسین را دوست میدارم
سجده دیگر کردم چون سر برآوردم گفت دوستان ایشان دوست میدارم
سجده دیگر کردم عزیزان بشارتی عظیمست اگر مرتبه و پایه دوستی نداریم باری
از دوستان دوستانیم   که مردی صالح در خواب دید که قیامت بر
خواسته است و خلق در موقف سیاست بداشته اند و فرشته را دید که صحیفه
در دست داشت گفت این صحیفه چیست گفت این صحیفه ایست که نام دوستان
علی در آنجا نوشته اند گفت بنمای تا نام من در آنجاست یا نه بنمود نام خود را
ندید گفت مرا پایه آن نیست که نام من در میان دوستان او بود اما درین
آخر بنویس که من دوستان دوستان او را دوست دارم خطاب حضرت رب
العزت در رسید که ای فرشته بس ما بیاز گفت نام او را در اول صحیفه
بنویس که از جمله دوستان ماست ما نیز اگر دعوی دوستی شاه مردان و شیر
یزدان اسد الله الغالب علی ولی الله و فرزندان صلوات الله
علیهم اجمعین صادق نیستیم زیرا که دوستی ایشان در متابعت و پیروی ایشان
است که قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله اما دعوی

می توانیم

می توانیم کردن که دوستان دوستان او را دوست داریم   اما عبد العبید
عبد عبیده هو عبد العبید عبد علی و محب لمن محب محبا لمحب آل
النبی   که رسول را گفتند یا رسول الله فلانکس را دیدیم که بسفر دریا شد
با اندک سرمایه و زود باز آمد و چندان سود آورد که همسایکان و خویشان
وی بروی حسد می بردند خواجه گفت من شما را خبر دهم از کسی که باز آمدنش زود
تر بود و غنیمتش عظیم تر گفتند بلی یا رسول الله گفت بنگرید بدین مرد که روی بشما
دارد بنگریستیم مردی را دیدیم از انصار که می آمد جامه کهنه پوشیده پیش وی
باز شدیم و وی را بشارت دادیم چون بخدمت رسول آمد خواجه گفت یا را اجر د
کر امروز چه کار کرده گفت هر روز دیناری زر کسب میکردم امروز مشغول
شدم و آن کسب از من فوت شد گفتم بروم و بعوض آن در روی علی نگاه
کنم که رسول صلعم فرموده است که النظر الی وجه علی عبادة در روی علی ابن
ابی طالب نظر کردن عبادتست برفتیم و ساعتی در روی علی نگریستیم خواجه
گفت تو هر روزی دیناری زر کسب می کردی امروز آن از تو فوت شده و لیکن تو
بعوض آن در روی علی نگاه کردی و تو دوستدار وی ترا چندان ثواب
حاصل شده است که اگر بر اهل زمین قسمت کنند کمترین نفسی که بیکی رسد
آن بود که گناهش را بیامرزند و بر وی رحمت کنند   منایح الله عبدی

کتابخانه آستان قدس
وقف ...

جاوزت الی غیره بلغتها شکری ولا عملی لکن افضلها عندی واحسنها
محبتی لامیر المؤمنین علی آفتاب رسالت بحکم یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک
من ربک چون ماه امامت یا علی انا الشمس وانت القمر ار کیت خلافت
نشانید که یا علی انت وصیی وخلیفتی من بعدی شجره ایمان کسانی که در دلها
شان راسخ نبود که عبارت از زد است که مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجتثت
من فوق الارض ما لها من قرار در اضطراب آمد و شمه حقد و حسد آغاز
کرد تا عباس تیر که عم خواجه بود از ان شمه که از حنظل تلخ تر بود و از یخ سردتر
بود روی بحضرت رسالت آورد و گفت بدین عبارت که محمد انه من قومک تحرم من
و تو از تمک و اصل عم که مر عم خواجه گفت چنین است یا عم عباس گفت فکم تفضل علیا
علی الشیوخ بنی هاشم پس چند علی را بر پیران بنی هاشم تفضیل می کنی
از برای اینست که دختری را از همه انام کرده و جفت او کردانیده خواجه گفت
ای عم اندیشه فاسد بخود راه داده و جاده صواب را گذاشته و قدم
در طریق خطا نهاده ای عم ندانی که فضل بعلم و دانش خاصه که با حسب
و نسب است دارین بسخاوت و شجاعت و محلی زهاد و دیانت است امامت
و ولایت عطای ایزد است نه اختیار خلقان اگر بر جاهل را بر خورد علم
تفضیل بودی موسی چهل روزه دست در دامن فرعون چهارصد ساله نزدی

وعیسی

وعیسی گروزه در مهد دعوی وجعلنی نبیا وجعلنی مبارکا اینما کنت نکردی ای
عم ندانی که اگر ما در عالم خاک آخریم در عالم پاک سابقیم نحن الآخرون
السابقون حق تعالی نور ما را پیش از عالم و آدم بیافریده بپانصد هزار
سال با تسبیح و تقدیس حق مشغول بودیم در وقتی که بی تسبیح و تقدیسی نبود پس
چون ارادت حق بایجاد عالم تعلق گرفت نور مرا بشکافت و از وی عرش و
کرسی بیافرید بحق حق که علی از لوح و قلم بهتر است و نور فرزندم حسن بشکافت
و از وی هفت آسمان و جمله فرشتگان را بیافرید بحق حق که فرزندم حسن از هفت
آسمان و جمله فرشتگان بهتر است و نور روشنای چشمم حسین را بشکافت
و از وی هشت بهشت و جمله حوریان بیافرید بحق حق که حسین از هشت بهشت
و جمله حوریان بهتر است آنگه از ظلمت را فرمان داد تا بر هفت آسمان سایه
افکند هفت آسمان را تاریک گردانید فرشتگان آواز تسبیح و تهلیل را آوردند
و ما را شفیع آوردند تا حق تعالی کشف ظلمت کند پادشاه عالم کلمه گفت و
از ان نوری بیافرید و کلمه دیگر گفت و از ان روحی بیافرید نور و روح
را با یکدیگر ممتزج گردانید و نور فرزندم فاطمه را از وی بیافرید بهات
قندیلی در پیش عرش بیاویخت این هفت آسمان و هفت زمین از نور وی روشن گشت
و از برای آنست که وی را زهرا خوانند و او را ازین شرف زهرا لقب دادند

عباس علی ... ست
این علم را دوست دار که دوستی او ایمانست و بغض وی کفر و نفاق علی بن شیر دار از
و فاق کفار است ناصر وی از قبل خدا منصور است و خاذل وی مخذول عباس
گفت تسلیم کردم و راضی شدم خواجه گفت که حق تعالی از تو راضی شد و بزرگان
هفت آسمان از تو راضی شدند به تسلیم تو فضیلت علی را   من احب علیا
تولاه اکرمه الله و اداناه   و من ابغض علیا و عاداه   مقته الله و اخزاه
یونس بن عبد الملک گفت سالی به حج می شدم در بعضی منازل کنیزکی را دیدم حبشی نابینا
دست بر داشته و می گفت یا رادّ الشمس علی علی ابن ابی طالب ردّ علی
بصری ای خدایی که آفتاب را از برای امیر المومنین علی ابن ابی طالب باز گردانیدی
روشنایی چشم من باز ده گفتم علی را دوست داری گفت ای والله دو دینار زر
از کیسه بیرون آوردم و گفتم بستان این را و در بعضی از حوائج خود صرف کن
گفت مرا بدان حاجت نیست از من قبول نکرد و برفتم و چون از حج باز گردیدم و آمدم
تا بدان منزل رسیدم وی را دیدم چشم روشن و حاجیان را آب میداد گفتم
دوستی علی با تو چه کرد گفت هفت شب آن دعا میکردم شب هفتم شخصی پیش
من آمد و گفت علی را دوست میداری گفتم ای والله گفت خداوندا اگر راست
میگوید که علی دوست میدارد از اعتقادی نیکو و نیتی صادق چشمهایش باز ده
در حال چشم روشن شد گفتم بخدای بر تو سوگند که بگو تو کیستی گفت من خضرم

از جمله

از جمله موالیان علی ابن ابی طالب و از جمله موکلان بر شیعه وی هر جا که باشم
احب علیا لا ابالی و ان فنیت   ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء آورده اند
که روزی حضرت رسول صلعم با جبرئیل با یکدیگر در حدیث بودند حضرت امیر المومنین
علی علیه السلام بر ایشان بگذشت و سلام نکرد رسول گفت ای جبرئیل چونست که
وی را امیر المومنین خواندی گفت یا رسول الله حق تعالی وی را بدین نام خوانده است
در جلال عز نعم فرموده که تیر و کمان رسول من رو و بگو با امیر المومنین فرما تا بدیه
تا میان دو صف جولان کند که فرشتگان میخواهند جولان او را مشاهده کنند پس
رسول دیگر روز امیر المومنین را گفت که یا امیر المومنین چون بود که دیروز بر من و جبرئیل
بگذشتی و سلام نکردی گفت یا رسول الله ترا و جبرئیل را دیدم که با یکدیگر در حدیث
بودید نخواستم که حدیث شما بر شما بریده گردانم یا رسول الله چگونه است که مرا
امیر المومنین خواندی و پیش از آن رسول وی را امیر المومنین نخوانده بود گفت جبرئیل
مرا خبر داد که پادشاه عالم ترا بدین نام خوانده و ترا این نام نهاده است
گفت یا رسول الله در حال حیات تو من امیر المومنین باشم گفت آری انت
امیر من فی السماء و امیر من فی الارض و امیر من مضی و امیر من بقی الی یوم القیمة
تو امیر آسمانی و امیر اهل زمینی و امیر کسانی که بگذشته اند و امیر آنانکه باقی اند تا بروز
قیامت   روی عن رسول الله صلعم انه قال اذا کان یوم القیمة

لا یرفع العبد المؤمن قدما عن قدم حتی تسأل عن اربع عن عمره فیما افناه
وعن جسده فیما ابلاه وعن علمه فیما عمل وعن ماله من این اکتسبه وفیما انفقه صدق
رسول الله   ای معبودی که استحقاق عبادت و طاعت جز ترا روا نیست
که ولا تدع مع الله الها آخر لا اله الا هو ای واحدی که صفت وحدانیت
و فردانیت جز ترا لازم نیست که الهکم اله واحد لا اله الا هو بعزت ذات
مقدست از اشباه و اضداد و بحرمت صفات منزهت از امثال و انداد که اهل
ایمان را بر منهاج شریعت نبوی و جاده طریقت مصطفوی مستقیم و مستمر دار که در آفات
و شبهات که بند و حجاب روشن بینی است از پیش بر داشته گردان چون آنچه
در محل قبول نیست همه را بعبادت خالص توفیق ارزانی گردان و از خجالت
و ندامت روز محشر نگاه دار یا اله العالمین و یا خیر الناصرین روا نیست
از آن در صدف مهتری سر لطیفه سه دری گل گلبن لولاک مقصود از سیاه
خاک از نتایج بری و از فضایح پاک لب خندان و بدل غمناک بخاطر نقاد و به
باطن دراک مونس از احیات و جمع کافه آن را هلاک   ای اصل و
تو طربناک   ای غمزه چو زهر و خنده تریاک   ای جان دو صد هزار عاشق
آویخته از دوال فتراک   ای نقش نگین تو لعمرک   ای خلعت خلعت تو لولاک
از رشک تو آفتاب چون صبح   هر روز قبای تو کند چاک   با نقش تو گشته نقش

نبدش

نبدت   لولاک لما خلقت الافلاک   ای مهتری که از مناقب او یک شمه بگو
رسانیدم صف باید که چون روز قیامت باشد آن زمان که طبل یوم ینفخ
فی الصور فرو کوبند و آفتاب و ماه را در یک موضع جمع کرده اند که
وجمع الشمس والقمر و این سقف معلق را که بی ستون بر داشته اند از یکدیگر جدا
کنند که اذا السماء انفطرت و در یکدیگر در نوردند که یوم نطوی السماء کطی
السجل للکتب تند باد قهر در عالم جستن گیرد آنکه خلق عالم بجمع قیامت حاضر
آیند بساط عدل بستد گسترده که واشرقت الارض بنور ربها ترازوی عدل
بیند آویخته که ونضع الموازین القسط لیوم القیمة اتجارب و عشایر را
از یکدیگر متهرم کرده اند که یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه وصاحبته
وبنیه لکل امرئ منهم یومئذ شان یغنیه ملائکه ملکوت در آن قاع صفصف
صفهای نماز بر کشند که یوم یقوم الروح والملائکة صفا در قیام آن
نماز خدمت آن مقام کنند که طاق محراب خراب کرده که اذا السماء انفطرت
و این کواکب روشن را که قنادیل نور است بر سر ایشان نثار کنند که واذا الکواکب
انتثرت از آب دیده عاصیان و سوز سینه فاجران دریاها موج
با موج بر آورند که واذا البحار فجرت این وقتی که خلایق را بر انگیزانند
و سر از خاک بر دارند که واذا القبور بعثرت در چنین وقتی هیچ کس را زهره

آن نباشد که قدم از قدم بردارند تا از عهده چهار سوال بیرون نیاید اول عن
عمره فیما افناه بگو تا عمر عزیز خود در چه گذاشتی و در چه صرف کردی
در نور طاعت و ایمان یا در ظلمت کفر و عصیان در طاعت حضرت الهی یا در
متابعت شهوات و ملاهی چون از عهده این سوال بیرون آید سوال دیگر
کنند دوم عن جسده فیما ابلاه بگو تا این تن درست و آسایش که چون کمان دوتا کردی
و این چهره گلناری را که دیناری کردی و این مشک سیاه که کافوری کردی
در طاعت و پرهیزکاری کردی یا در معصیت و خدا آزاری چون از عهده این سوال
بیرون آید سوالی دیگر کنندش سوم عن علمه فیما عمل بگو بدانچه دانستی کار کردی یا
اهل البیت رسول الله را شناختی به ایشان تولا کردی و از دشمنان ایشان
تبرا کردی چون از عهده این سوال بیرون آید سوال دیگرش کنند چهارم عن ماله من
این اکتسبه و فیما انفقه ای بنده دنیادار مال دنیا از کجا کسب کردی از حلال یا
حرام و در صلاح و سداد خرج کردی یا در شر و فساد هیچ شخصی زهره ندارد که
قدم از قدم بردارد تا از عهده این چهار سوال بیرون نیاید این بسیار بود
که در آن روز در مجمع اکبر دریده شوند پس ای بابا که تیغ عبرت برده
کرد ای مسلمانان بیدار و هشیار باشید بر تن خود ستم مکنید دین فدای
دینار و درم مکنید از حریم شرع مگریزید آب روی خود مریزید با خدای بسازید

پیش

بسازید پیش از آنکه با آتش دوزخ بسوزید بدانکه حق تعالی دوزخ را از غضب خویش
آفریده است و آن را هفت طبق گردانیده و هر یکی را از برای قومی معین کرده
لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم طبق اول را جهنم گویند و ان جهنم
لموعدهم اجمعین طبق دوم را لظی گویند کلا انها لظی نزاعة للشوی سوم را
حطمه کلا لینبذن فی الحطمة و ما ادریک ما الحطمة چهارم را سقر سأصلیه
سقر و ما ادریک ما سقر پنجم را سعیر گویند فاما من اوتی کتابه وراء
ظهره فسوف یدعوا ثبورا و یصلی سعیرا طبق ششم را جحیم گویند
ثم ان مرجعهم لالی الجحیم طبق هفتم را هاویه گویند فامه هاویه و هاویه
جای معاویه است علیه اللعنة که مخالف بود آن لعین که لعنت بر وی باد و هل من
مزید جای یزید معاویه علیهما اللعاین ابدا و حق تعالی در دوزخ ماران آفریده است
هر یکی به شکل نخلی گرد دمان آفریده است مانند شتران بختی هر که را زخمی زنند
هفتاد سال درد آن نماند و فرشتگان را موکل دوزخ گردانیده است که اگر یکی
انگشتی بر آسمان یا بر زمین نهند پاره پاره گرداند بعضی مقمعها دارند و بر
سر دوزخیان می زنند که و لهم مقامع من حدید بعضی زنجیرهای آتشین
دارند که دوزخیان را بر هم می بندند که ثم فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعا
فاسلکوه و در حدیث آمده است که اگر حلقه از آن زنجیر بر کوهی از

کوههای دنیا نهند که اخته شود و آب گردد جحیم دوزخ است که از آن روز باز
که این دوزخ را خدای تعالی بیافریده است می جوشاند بعد از آنکه دوزخیان از تشنگی
هزار سال فریاد کنند آن آب بدیشان دهند چون نزدیک روی ایشان برند گوشت
روی ایشان فرو ریزد چون که بیاشامند هرچه در شکم ایشان ریزد گوشت روی ایشان
فرو ریخته باشد پاره پاره گردد وسقوا ماءً حمیما فقطع امعاءهم یصهر به ما فی
بطونهم والجلود و در دوزخ کوههای آتشین آفریده است از بهر عقوبت دوزخیان
از شش جهت ایشان آتش فرو گرفته لهم من فوقهم ظلل من النار ومن تحتهم ظلل
اگر میخواهی که از این دوزخ و عذابها خلاص یابی توبه بسیار کن قطره چند آب از دیده بیار
کار خود با صلاح آر آورده اند که در بصره زنی بود نام او شعوانه هیچ مجلس فساد از وی
خالی نبودی روزی با کنیزکی چند در کوچه میرفت بدر خانه مردی صالح رسید
خروش و فریاد شنید که از آن خانه بیرون می آمد گفت در بصره چنین ماتمی است
و ما را از آن خبر نیست کنیزکی را گفت دررو بنگر که حال چیست کنیزک در رفت
و بیرون نیامد دیگری را گفت دررو زود بیرون آی کنیزک در رفت و بیرون
آمد گفت ای بی بی این ماتم مردگان نیست که میدارند این ماتم زندگانست که بر خود
میدارند و میگریند این ماتم بدکارانست این ماتم مجرمانست و این ماتم نامه
سیاهان عاصی با حسرت واشست این ماتم غفلت زدگان گمراه است

کرد

گفت تا من در روم و ببینم و در گرم شعوانه در رفت صالح این آیه تفسیر کرد اذا
رأتهم من مکان بعید سمعوا لها تغیظا وزفیرا دوزخ چون آرزوی عاصیان را
بیند در غریدن آید و عاصیان در لرزیدن آیند عاصیان را چون در دوزخ از
در آن جایهای تنگ تاریک زنجیرهای آتشین در گردن کرده و یکدیگر بازبسته
واذا القوا منها مکانا ضیقا مقرنین دعوا هنالک ثبورا ایشان فریاد
واویلاه برآرند مالک گوید پس زود بفریاد آمدید بسیار فریاد خواهید کردن
شعوانه چون این بشنید عظیم در وی اثر کرد گفت ای شیخ چه گوئی اگر توبه کنم و با
با درگاه او رجوع کنم مرا بیامرزد گفت بیامرزد اگرچه گناه تو چند شعوانه باشد
گفت ای شیخ شعوانه منم توبه کردم که گناه نکنم گفت خدای عفو کند و ترا
دیگر گناه نکنم
بیامرزد پس شعوانه بندگان را آزاد کرد و صومعه ساخت در آنجا بنشست
و عبادت میکرد و سالها ریاضت کشید تا سوخته و گداخته شد روزی بیرون
می نشست بخود فرو نگریست خود را سوخته و گداخته دید گفت آه در دنیا چنین
سوخته و گداخته شدم ندانم تا در آخرت کارم چگونه خواهد بود آوازی شنید
که ای شعوانه نگر تا از درگاه ما نگریزی همچنین ملازم درگاه ما می باش تا در قیامت
ببینی که کارت چگونه خواهد بود

رو در صف دوستان ما باش و مترس
خاک در دوستان ما باش و مترس
گر جمله جهان قصد بجان تو کنند

دل پاک کن از آن‌ها باش و بترس ان اردت تمام الابدال فعلیک تبدیل الاحوال
یقینست که امروز هر که عمل صالح کند فردا مکافات درجات حسنات یابد عقبهٔ رنجاننده
در پیش داری که بس ان امامنا عقبة کؤودا لا یصعدها الا المخفّون اگر گران بار باشی
گذر نتوانی کردن بتوبهٔ نصوح بار گناه از پشت بنه و چون از گناه بیرون آمدی چنانست
که گناه نکرده التائب من الذنب کمن لا ذنب له درین مزرعهٔ آخرت که الدنیا
مزرعة الآخرة زادی حاصل کن که این راه بی زاد نتوان رفت شاه مردان
و شیر یزدان امیر جملهٔ مومنان و امیر النحل علی ولی الله صلوات الله و آله
فرمود که سدّد السفینة فان البحر عمیق و احمل الزاد فان السفر بعید
ظهرک من الاوزار فان العقبة کؤود یعنی کشتی را محکم کن که دریا عمیق است
اشارت است بدان کشتی که خواجه فرموده که مثل اهل بیتی کمثل سفینة
نوح من رکب فیها نجا و من تخلف عنها غرق مثل اهل بیت من چون کشتی
نوحست هر که درین کشتی نشست از غرق شدن ایمن شد و هر که باز پس
ایستاد غرق شد هر که تولا باهل بیت من کند و پناه بایشان رهد از عذاب
خدای ایمن شود و هر که از ایشان باز پس ایستد هلاک شود و در قیامت بعذاب
خدای گرفتار گردد جاوید که از آن خلاص نشود از امام بحق ناطق امام جعفر الصادق
علیه السلام روایتست که او فرمود که زنی بود از جنیان نام وی عفره که بحضرت رسالت

آمد و شد

آمد و شد کردی و علم آموختی و جنیان را تعلیم میدادی و سه روزی نیامد رسول
احوال وی پرسید از جبرئیل گفت خواهرش در بحر اخضر وفات کرده است بدانجا شده
بعد از چند روز عفره باز خواجهٔ عالمین پرسید که از عجایبها چه دیدی گفت یا
رسول الله ابلیس را دیدم در بحر اخضر بر سنگی سفید ایستاده و دست برداشته
وی گفت خداوندا تو سوگند خورده که مرا بدوزخ کنی صبر کنم تا تو مرا در دوزخ کنی
و سوگند خود راست کنی بعد از آن گویم خداوندا بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که مرا
از دوزخ خلاصی ده دانم که مرا خلاصی دهی ابلیس را گفتم این چه دعاست گفت
پیش از آدم بهفت هزار سال این نامها را دیدم بر ساق عرش نوشته و دانستم
که گرامی ترین خلقانند بر خدای عز و جل هر که ایشان را شفیع آرد حق تعالی حاجت او را
روا گرداند و هر که پناه با ایشان رهد از عذاب دوزخ خلاص و نجات یابد

جهان طوفان ظلم و موج فتنه است ❊ بدو در آل پیغمبر چو کشتی
درین کشتی نشین تا رسته گردی ❊ چه اندر بند باغ و مال و کشتی
اگر چه نیست کشتی جای گشتن ❊ درین کشتی برو ید هر چه گشتی
چو پیغمبر نکویی کند با تو ❊ مکن با آل و فرزندانش زشتی
بنزدی او هدایت کرد ما را ❊ تو با اولاد او فیما درشتی
فرو مگذار حق اهل بیتش ❊ که گردی دوزخی چون آن بهشتی

بدین معنی نه از اهل بهشتی و دیگر فرموده که واحمل الزاد فان السفر بعید
زاد یعنی توشه راه برگیرید که سفر دور است و منزل دور است در پیش اشارت
به تقوی و پرهیزکاری تزودوا فان خیر الزاد التقوی مردانی بوده اند که را
دنیا و آخرت را زاد و تقوی باشد چنانکه از عبدالله مبارک که گفت
سالی به حج میشدم از قافله منقطع شدم و بر توکل میرفتم چون بیابان بادیه رسیدم
کودکی را دیدم که میرفت در گمان من چنین بود که هفت ساله بود یا هشت ساله
با وی نه زادی بود و نه راحله نه همراهی گفتم با دیه بدین فراخی و کودکی بدین خردی تنها
گفتم من انت یا صبی گفت عبدالله گفتم از کجا می آیی گفت من الله گفتم کجا میروی
گفت الی الله گفتم چه میجویی گفت رضی الله گفتم زاد و راحله ات کو گفت زادی تقوای
و راحلتی رجلای و مرادی مولای زاد من پرهیزکاری من است راحله من هر دو
پای من است و مراد من خداوند من است گفتم مرا خبر ده که تو کیستی گفت دست
از محنت روزگار بدار چه مطلبی گفتم بگو گفت نحن قوم مظلومون نحن قوم مقهورون
نحن قوم مطرودون ما قومی ستم رسیدگانیم ما مقهورانیم ما راندگانیم گفتم درین سخن
زیادت کن گفت نحن علی الحوض ذواده تذودوه و نسعد وراده
فما فاز من فاز الا بنا وما خاب من ابنا زاده ومن سرنا نال منا السرور
ومن ساءنا ساء میلاده ومن کان غاصبنا حقنا فیوم القیامة میعاده

این گفت

این گفت و چون باد برفت و دیگرش ندیدم تا به حج رسیدم او را دیدم میان رکن و مقام
خلقی را و جمع شده وا ازو مسایل حلال و حرام و شرایع احکام می پرسیدند گفتم
این کودک کیست گفتند امام معصوم زین العابدین علی ابن الحسین صلی الله علیهم و
آبائهم و اولادهم گفتم انت زهد و توکل و انت علم و بیان الله اعلم حیث
یجعل رسالاته این از ایشان عجب نیست زیرا که خادمی که خدمت خاندان ایشان
با خلاص میکرد مثل این قضیه ازیشان روایت کرده اند چنانکه روایت
از مالک دینار که گفت سالی به حج میشدم چون از شهر بیرون شدم بوداع گاه
رسیدم پیرزنی را دیدم ضعیف بر چهارپایی نشسته لاغر و ضعیف مردمان وی را
میگفتند که بازگرد که این راه صعب است گفت من چنان بیرون آمده ام که باز
گردم من تیر ورا تمام سخن گفتم همین جواب داد چون به بیابان بادیه رسیدم چهار
پایی که از آن وی بود بماند گفتم وی را ای پیرزن نه ترا گفتم بازگرد که این راه صعب است
پیرزن روی سوی آسمان کرد و گفت الهی لا فی بیتی ترکتنی ولا الی بیتک حملتنی فو عزتک
و جلالک لو فعل بی هذا غیرک لما شکوته الا الیک بار خدایا در خانه
خودم رها کردی نه بخانه خودم رسانیدی بعزت و جلال تو که اگر با من این غیر تو کردی
شکایت او جز با تو نکردمی هنوز این سخن تمام نکرده بود که شخصی از گوشه
بیابان درآمد و زمام ناقه در دست ناقه را در پیش وی خوابانید و گفت

نشین وی بر نشست و چون باد از پیش من برفت دیگر ش ندیدم تا که بحج رسیدم
او را دیدم در طواف گاه گفتم بدان خدای که با تو این کرامت کرد که بگو تو کیستی
گفت آن از کرامت من نبود من دختر زاده بضعه ام که خادمه حضرت خیر النسا
فاطمه زهرا علیها السلام بود آن از کرامت و لطف ولایت خداوندگار آن
من بود که بمن رسیده و خفف ظهرک من الاوزار زمان البعثة گفته و پشت
خود را سبک گردان از بار گناه و وبال که بدرستی که عقبه رنجانده است
در پیش است اشارت بدانکه هر حقی که در ذمت تست آن را ادا کنی اگر حق خالق است
و اگر حق مخلوق هرگاه که بدین خصال تمام نمایی در آفتاب قیامت باز ندارند
و بدوزخت نفرستند امتان محمد در قیامت سه طایفه باشند طایفه را بی حساب
بهشت فرمایند و طایفه را بدوزخ که فریق فی الجنة وفریق فی السعیر و طایفه
را مدتی در آفتاب قیامت بدارند و بعد از آن بشفاعت مصطفی بهشتشان
فرمایند چنانکه در حدیث آمده است روی عن النبی
صلی الله علیه وآله اذا کان یوم القیمة یقول الله تعالی و میزوا المنافقین
من المخلصین و میزوا اهل الکذب من اهل الصدق ثم بکی رسول الله فقال ماذا یلقی
امتی یوم القیمة فریق فی الجنة وفریق فی السعیر رسول صلعم میفرماید که چون روز
قیامت باشد منادی حضرت رب العزت در رسد که کافران از مومنان

جدا کنید و منافقان را از مخلصان دور کنید و دروغ زنان را از راست گویان جدا
کنید پس خواجه بگریست و گفت چه زحمت خواهند دید امت من گروهی را شادان و خندان
به بهشت برند و جماعتی را گریان با لباس قطران در دوزخ کنند و قومی را مدتی مدید
در آفتاب قیامت بدارند گویند آخر این محشر را شفیعی و پیشوایی باید که بشفاعت او کار ما
برآید روی را به ملائکه آرند که ای زاهدان عالم ما را شفاعت کنید تا از این عذاب
خلاص یابیم فرشتگان زبان طعن برگشایند شما را کار خود در دنیا می بایستی ساخت
شما عمر خویش در دنیا ضایع کرده اید با حریفان بطاله و با دوستان نو اله لاجرم از جرائد
شما جرایم و زلات بر می آید ایشان را جواب در آیند که آدم که پدر ما از کتم عدم بصحرای
وجود در آمد شما زبان اعتراض در وی دراز کردید و گفتید که اتجعل فیها من یفسد فیها
اما چون عنایت حق با ما بود حق تعالی جواب داد شما را که انی اعلم ما لا تعلمون اکنون جمله
روی به آدم آرند که ای خلیفه حرم کرم وای شه صحن عالم پدر همگنان تویی ما را شفیع باش
آدم گوید من خود را اکنون نگاه نتوانستم داشت شما را از سعیر که تصحیف شعری است چگونه دارم
نزدیک نوح روید که طوفان را چاره او کرده است در دنیا آب را مرکب ساخت در
آخرت آتش را لگام او برکند با صد هزار نوحه و فغان روی به نوح آرند که ای نوح پاک
روح ما را شفاعت کن گوید من دیروز شکایت کرده ام و رب لا تذر علی الارض
من الکافرین دیارا اکنون ام اجر و شفاعت چون پیش خلیل روید که صاحب کرامت

وخلعت یافته حضرت عزت پدر ملت اوست جمله روی به ابراهیم آرند که ای خلیل صاحب کرامت
پدر ملت تویی ما را دست بگیر و شفیع شو ابراهیم گوید که مرا دستوری شفاعت نیست من ذا الذی
یشفع عنده الا باذنه پیش موسی روید که او برگزیده درگاه کبریاء المتعال و برگزیده بارگاه
لم یزل و لایزال است همه روی به موسی آرند و گویند ای برگزیده درگاه کبریاء المتعال و ای برگزیده
بارگاه لم یزل و لایزال ما را شفیع باش موسی گوید من از جرأة ان هی الا فتنتک زهره
آن ندارم که زبان شفاعت دراز کنم پیش عیسی روید که ای پسر مریم و ای حکیم ز امر مرهم
طبیب تویی که وابری الاکمه والابرص درد ما را دوا و عصیان ما را شفیع شو گوید درین
معاقیر که من دارم داروی شفاعت نیست اما آنچه در کیسه طبیب نیست در خزینه حبیب هست
بباید که من نیز با شما بیایم که ما را ازین کوه درست و خاصا ازین اشفق وکیلی است جمله روی
به خواجه عالم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم آرند که ای خواجه هیچ سر آن داری که ما را
شفاعت کنی خواجه گوید که ای امتان من زنهار تا گمان نبرید که من شما را چون انبیاء دیگر
حواله بکسی دیگر کنم همین ساعت بیایم و حلقه بر در بهشت زنم رضوان گوید کیست گویم ما سایل
که ام چندین سال است که ما بر کنگره قصر ومن اللیل فتهجد به نافلة لک بانگ بیدار استم
رضوان هنوز نام من نشنیده باشد که در بهشت باز کند و گوید ای سید عالم در آی و ای
امام بیت الحرام در خرام من گویم نه یکتنه‌ام که تنها در آیم من شاهم چندین هزار سپاه دارم
آمده‌ام تا توقیع سلطان نستانم پیش هیچ جا نه روم و به بهشت در نیایم و به خود در نیایم و گوید خداوندا

استانی

استانی گناهکار دارم اگر چه گناهکاراند بندگان تواند اگرچه بدکاراند از کرده خود پشیمانند
خطاب حضرت رب العزت در رسد که ای سید عالمیان سر بر دار و غم مدار که
ولسوف یعطیک ربک فترضی به تو داده‌ام و همه را بخشیدم و لباس مغفرت در ایشان پوشیدم
پس امتان روی به بهشت آرند شادمانه **بیت** نماند بعصیان کسی در گرو * که دارد چنین سیدی پیشرو
چه نعت پسندیده گویم ترا * علیک السلام ای نبی الوری * درود ملک بر روان تو باد
بر اصحاب و بر پیروان تو باد * خصوصا بر آن شیر پروردگار * علی ولی شاه دلدل سوار
خدایا بحق نبی فاطمه * که بر قول ایمان کنی خاتمه * اگر دعوتم رد کنی ور قبول
من و دست و دامان آل رسول * حکیم گرامیان سه طایفه باشند یکی که بی حساب به بهشت روند
و یکی به دوزخ و یکی آنکه بعضی مدتی در عذاب قیامت باشند تا که خواجه انبیا از شفاعت کند
تا آن جماعت را که در دوزخ کنند همگی را بیرون آورند گفته‌اند که آورده‌اند مستمع باش و بشنو آورده‌اند
که روزی جبرئیل نزدیک رسول الله آمد در وقتی که عادت بودی او را آمدن با حزن و اندوهی
هر چند تمامتر خواجه گفت ای جبرئیل چه حادث شده است گفت یا رسول الله درین وقت که
آمدم حق تعالی امر فرمود تا آتش دوزخ را افروخته گردانیدند رسول صلعم گفت ای جبرئیل
چه حادث شده است گفت یا رسول الله در آن وقت که آدم حق تعالی بفرمود تا آتش دوزخ
را افروخته تر گردانیدند رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت ای جبرئیل مرا صفت دوزخ کن تا مرا کونه دست
گفت یا رسول الله حق تعالی امر فرمود که تا آتش دوزخ افروخته تر گردانیدند رسول صلعم

گفت ای جبرئیل مرا صفت دوزخ کن تا چه گونه است گفت یا رسول الله حق تعالی بفرمود که تا آتش بر افروختند هزار سال تا سرخ شد و هزار سال تا سیاه شد و امروز دوزخ سیاه است چون شب تاریک و حق تعالی هفت طبق کرده است و هر یکی برای قومی تعیین کرده است لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم گفت ای جبرئیل مرا خبر ده که ساکنان این درکات که باشند جبرئیل از طبق آخرین در گرفت و بیان کرد تا به طبق اولین رسید خواجه گفت ای جبرئیل ساکنان این طبقه که باشند گفت یا رسول الله این جای عاصیان امت تو باشند رسول گفت یعنی کسی از امت من به دوزخ رود گفت آری آنان که گناه کبیره کرده باشند و بی توبه رفته باشند خواجه بگریه درآمد هفت روز همی گریست و با هیچکس سخن نمی گفت و به مسجد نمی آمد و نماز میگذارد و با خانه می شد و میگریست و یاران را مجال آن نبود که بپرسند و امیر المومنین علی حاضر بود و سلمان بخانه فاطمه شد و گفت ای سیده زنان عالمیان هفت روز است که پدرت بگرید و با کس سخن نگوید و ما ندانیم که چه بوده است فاطمه برخواست و بحجره پدر شد او را دید روی بر خاک نهاده و چندان بگریسته که خاک سجده گاه تر شده حضرت فاطمه گفت ای پدر بزرگوار من چه حادث شده چه افتاده است رسول صلعم گفت جبرئیل مرا خبر داد که از طبق اول دوزخ عاصیان امت من باشند است که مرا بگریاند گفت ای پدر بپرسیدی که عاصیان را چه گونه بدوزخ برند گفت مردان را بمحاسن شان و زنان را بگیسوها و به دوزخ کشان کشند و چون به کنار دوزخ رسند و دوزخ را بینند و مالک دوزخ را فریاد بیاورند و واویلاه و وا

ثبوراه گفت سخن کم کنید مالک را گویند که ما را دستوری ده تا بر خود بگریم مالک گوید نیکو بودی اگر این گریه در دار دنیا بودی از ترس امروز آن ای عاصیان گریه و زاری کنید گناهکاران ناله الهی اجرنی من عذابک انی استجیر ذلیل خایف لک خاضع الهی لئن عذبتنی الف حجة مخیل رجای منک لا ینقطع الهی اذقتنی طعم حبک یوم لا بنون ولا مال ... یشفع پس مالک دوزخ عاصیان را در دوزخ انداز و ایشان یکبار آواز برآرند که لا اله الا الله آتش از ایشان دور شود مالک بانگ بر آتش زند که یا نار خذیهم ای آتش چه گونه است که ایشان را نمیگیری گوید چه گونه بگیرم ایشان را که کلمه لا اله الا الله بر زبان ایشان است مالک گوید بگیر ایشان را که خدای چنین فرماید دل ایشان مسوز که در ماه رمضان تشنگی برده اند پس در دوزخ باشند آن مقدار که حق تعالی خواهد آنگاه پادشاه عالم جبرئیل را گوید که حال عاصیان امت محمد بچه کار کشیده است گوید خداوندا تو دانای بر حقیقت توی گوید من میدانم برو تو بنگر جبرئیل به کناره دوزخ آید مالک را گوید طبق بردار تا بنگرم که حال عاصیان چیست بر کنار جبرئیل را ببینند و صورت خوب وی را گویند این کیست که صورت خوب دارد گویند که جبرئیل است که وحی به محمد آورده چون نام محمد بشنوند همه یکبار فریاد برآورند که ای جبرئیل محمد را از ما سلام برسان و او را بگو که عاصیان امت تو بعذاب دوزخ گرفتارند که ما را شفاعت کند جبرئیل محمد را خبر دهد خواجه بر دیگر در افتد گوید خدایا عاصیان امت مرا در دوزخ کردی ایشان را بمن بخش خطاب عزت در رسید

که با محمدیان از آب بخشیدیم و لباس مغفرت در ایشان پوشانیدیم خواجه ایشان را از دوزخ بیرون آرد
بعد از آنکه چون انگشت سیاه شده باشند ایشان را به چشمه‌ای برند که آن را عین الحیوان خوانند از آن چشمه آب
باز خورند و بر خود ریزند علت ظاهر ایشان و باطن ایشان برود پاکیزه و پاک شوند
و صورتهاشان نیکو شود اما بر پیشانی ایشان نوشته باشد که عتقاء الرحمن من النار آزاد کردگان
خدااند از آتش دوزخ ایشان را بهشت فرستند اهل بهشت ایشان را [illegible] نامند
که اینها از دوزخ بیرون آورده‌اند ایشان گویند خداوندا چون ما را بهشت فرستادی
در بار رحمت کردی این نشان نیز از پیشانی ما زایل گردان حق تعالی بکرم خود آن را زایل گرداند
چون مسلمانان از دوزخ خلاص یابند کافران و منافقان گویند کاشکی ما نیز مسلمانان بودیمی
رُبَمَا یَوَدُّ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ کَانُوا مُسْلِمِینَ معنی آن آن که از امت محمد بوده باشند گویند ما از امت
محمد بودی عزیزان عزیز نعمتی است که حق تعالی در حق ما لطف کرده است که ما را از امت
محمد کرده است انبیاء برگزیده و رسل پسندیده تمنا کرده‌اند که از امت محمد گردند انبیاء
برگزیده و رسل پسندیده تمنا کرده‌اند که از امت محمد باشند چنانکه آورده‌اند که موسی پیغمبر علیه السلام
گفت خداوندا در الواح توریة نظر کردم امتی می‌یابم که ایشان را شفاعت کنند و شفاعت دهند
ایشان را امت من گردان پادشاه عالم گفت ایشان امت محمداند گفت خداوندا امتی
را می‌یابم که در شبانروزی پنج نماز بپای دارند و ماه رمضان روزه دارند ایشان را امت من
گردان پادشاه عالم گفت ایشان امت محمداند گفت خداوندا امتی می‌یابم که زکات

بدرویشان

بدرویشان دهند درویشان را روا بود که بخورند ایشان را امت من گردان گفت
ایشان محمداند پس موسی تمنا کرد که از امت محمد باشد گفت خداوندا مرا از امت محمد گردان
آورده‌اند که روزی ترسایی کهنه به رسالت آمد و گفت یا رسول الله اسلام بر من عرضه کن
که مسلمان میشوم خواجه فرمود که چه چیز ترا راغب گردانید با اسلام آوردن گفت یا رسول الله
دوش در خواب دیدم که قیامت برخاسته بود و مردمان در زحمتی هر چند تمامتر بودند ناگاه
جماعتی را دیدم سپیدرویان و سفیددست و پای که درآمدند و بر صراط بگذشتند کالبرق
والخاطف وکالریح العاصف گفتم اینها پیغمبرانند و یا اوصیاء پیغمبران گفتند اینها امت محمداند
پس این سبب مرا رغبت افتاد به اسلام آوردن خواجه اسلام بروی عرضه کرد مسلمان شد
خواجه پیغمبر بیرون رفت با جمعی یاران بدر غاری رسیدند از آن غار آوازی بیرون می‌آمد که یکی
میگفت خداوندا مرا از امت مرحومه گردان از امت محمد که بر ایشان رحمت کرده خواجه یکی از
یاران گفت در روید و بنگرید که کیست در رفت شخصی را دید که روی بر خاک نهاده میگفت خداوندا
مرا از امت محمد گردان گفت روی با سلام کردم و گفتم تو کیستی گفت رسول خدا را از من سلام
برسان و بگو برادرت خضر است از حق تعالی میخواهد که او را از امت تو گرداند آورده‌اند که
روز فردای قیامت هر کس را از امت محمد به عرصات حاضر آرند که ایشان مستحق دوزخ باشند
یکی را گویند که به دوزخ رو روی به دوزخ آورد و دویدن گیرد گویند بنده‌ای که ترا کجا میفرستند
گوید مرا به دوزخ میفرستند اما مستحق دوزخ به سبب نافرمانی شده‌ام اگر امروز نیز نافرمانی کنم

غلامم بیشتر باشند خطاب عزت در رسد که از کرد ایند و ویرا در بهشت برید یکی دیگر را گویند
که به دوزخ برید وی در رفتن درنگ کند گویند چرا نمیروی گوید خداوندا هرچند که گناهکار و
بدکردار بودم اما ظن من بتو چنین نبود و امید رحمت تو میداشتم گوید راست گفت بنده من
ظن وی بمن نیکو بوده است باز گردانید و ویرا به بهشت برید عزیزان گفته اند ظن نیکو برید

دعلی فاجره

آورده اند که پیرزنی بود و دو پسر داشت یکی فاسق و فاجر چون در مرگ رسید پیرزن
فریاد برآورد و زاری درگرفت پسر گفت ای مادر این جزع مکن وگرنه و زاری از برای
چیست گفت از برای آنکه تو بدکردار بودی میترسم که با آتش دوزخ بسوزند گفت ای مادر
این چه حکایت است اگر مرا بتو دهند تو مرا با آتش دوزخ بسپاری گفت نکنم خدای بر من هزار
بار از تو مهربانتر است وی نیز مرا با آتش دوزخ ندهد غفر الله له و فضله علی اخیه بسبعین
درجة حق تعالی بر وی رحمت کرد و درجه ویرا هفتاد بار چندان درجه برادرش کرد رحمنا
و نفعنا الله و ایاکم فصل نهم روی عن رسول الله صلعم انه قال سبعة یظلهم الله فی ظله
یوم لا ظل الا ظله امام عادل و شاب نشأ فی عبادة الله و رجل قلبه معلق بالمسجد اذا خرج
منه حتی یعود الیه و رجلان تحابا فی الله و اجتمعا علی ذلک و تفرقا علیه و رجل ذکر الله
خالیا ففاضت عیناه و رجل ذکر الله خالیا ففاضت عیناه و رجل دعته امرأة
ذات حسب و جمال فقال انی اخاف الله رب العالمین و رجل تصدق بصدقة فاخفاها حتی
لا تعلم شماله ما تنفق یمینه صدق رسول الله المناجاة پادشاها هرکجا بیچاره در مانده است

پناه او

پناه او درگاه تست ای خستگان وقتیم و محنت زدگان عهدیم ما سوختگان بحر تو سودا که کند
جز تو نظری در دل شیدا که کند گر لطف تو ام دست نگیرد امروز تدبیر من سوخته فردا که کند
پادشاها بسر تیز ارشه خزانه فضل و احسانت و قطره از قطرات الطاف و انعامت بخلق ما
بیچارگان سوختگان فرو ریختگان مرهمی از دارو خانه کرم بر الم جراحت ما درد مندان مستمندان
نه شرح تعاون ماکن ما گناهکاران بدبختان و نامه سیاه ما را به زلال رحمت باکمال خود پاک گردان
یا اله العالمین و یا خیر الناصرین هر که را آفتاب عقل از مشرق دل و دماغ علی حسب ما خلقوا
فیه طالع شود چون آفتاب داند که پروردگار عالم را سایه نباشد اما چون عادت رفته است
که هر گاه از تاب آفتاب رنجی رسد و از گرمای آن رنجی بوی رسد سایه طلب کند که در آن سایه
رنج او به راحت بدل شود رسول خدای رحمت رحمت خدا را سایه استعاره کرده است
و گفته که در آن روز هیچ سایه نباشد الا سایه خدای یعنی هیچ رحمت نباشد الا رحمت او پس
کسی در سایه رحمت خدای باشند اول امام عادل و امام خود جز عادل نشاید چون بندگان
خدای را در سایه عدل خود بداشته بود حق تعالی ویرا در سایه رحمت خود بدارد بر زیر دستان
خود رحمت کن تا زیر دستان بر تو رحمت کنند ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء
اگر ظالم باشی ظالمی دیگر را بر تو مسلط گردانند قوله و کذلک نولی بعض الظالمین بعضا بما کانوا
یکسبون عدل چیست راستی کردن و راستی فرمودن راست باش و راستی کن و براستی
فرمای بیت رستگاران رسته اند روز شمار جهد کن تا در آن شمار شوی اندرین رسته رستگاری کن

تا وزن ریسته رستگار شوی آسمان و زمین بعدل ایستاده کما قال الله تعالی و بالعدل قامت
السموات والارض عدل یکساعت از عبادت کیساله بهتر است که عدل ساعة خیر من عبادة
سنة دوم از آن هفت تن که فردای قیامت در سایه رحمت خدای باشند و شاب نشأ فی عبادة
الله جوانی که ایام جوانی خود را مستغرق طاعات و عبادات خدای گردانیده باشد نه چون
جوانان خود را و ایام خود را در بطالت و معصیت و خدای آزاری به پیری رسانیده باشند در طاعت
و خدای پرستی و پرهیزکاری ایام گذرانیده باشد فردای قیامت در سایه رحمت خدای باشد
های جوان عاقل امروز جوانی خود در غنیمت اغتنم خمساً قبل خمس شبابک قبل هرمک
نعمتی که در طاعت کرده اند اکنون توانائی کن و نمازی که بلهو و طرب بگذاشته آن را قضا کن پیش
از آنکه پیر شوی و ضعف پیری بر تو مستولی شود و اگر خواهی که طاعتی کنی نتوانی و فردای قیامت از
حسرت و ندامت این کلمه بر زبان رانی کما قال الله تبارک و تعالی و یا حسرتا علی ما فرطت
فی جنب الله و خطاب با تو این باشد اولم نعمرکم ما یتذکر فیه من تذکر و جاءکم النذیر سوم
از آن هفت تن و رجل قلبه متعلق بالمسجد اذا خرج منه حتی یعود مردی که چون بمسجد رود و نماز
بگذارد و چون از مسجد بیرون آید دلش با مسجد باشد تا که وقت نماز درآید که با مسجد آید و تا در مسجدی از
خانه خدای و ان المساجد لله در خانه خدا جز به طاعت و عبادت خدا مشغول مباش فلا تدعوا
مع الله احداً چون به مسجد روی به هر گامی که برداری حسنه در دیوانت ثبت می کنند و سیئه محو
می کنند و درجه در بهشت بر می دارند و رسول را بشارت تو فرموده اند بشر المشائین

فی ظلم

فی ظلم اللیل الی المساجد بالنور التام الی یوم القیامة ای محمد بشارت ده کسانی را که به مسجد روند
در شبهای تاریک بنوری تمام روز قیامت در پیش ایشان نور و بر راست و چپ ایشان
نور یسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم چهارم از آن هفت تن و رجلان تحابا فی الله و اجتمعا
علی ذلک و تفرقا منه دو مرد که با یکدیگر دوستی کنند از برای خدای و چون جمع شوند بر دوستی
جمع شوند و چون جدا شوند بر دوستی جدا شوند پس چون دوستی کنی از برای خدا کن و با دوستان
خدای کن که هر که دوستی از برای مال و جمال کند ~~آن مال و جمال~~ کند اما مال و جمال محبت آن دوستی
چندین پیش نباشد که مال و جمال باشد و چون مال و جمال برود دوستی نیز رخت از ساحت
دل بر دارد و دو منزلی دیگر فرود آید و در این دوستی هیچ خیر نباشد و لا خیر فی ود امرئ متلون
اذا الریح مالت مال حیث تمیل پس اول دوست خدا را بشناس و با وی دوستی کن
و دشمن خدا را بشناس و با وی دشمنی کن و با دشمنان خدای دوستی مکن که ترا از آن نهی
کرده اند قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء دوست خدای
کیست محمد مصطفی و اهل بیتش و دوستان ایشان و دوستی ایشان در متابعت و پیروی
ایشان است قوله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم والله
غفور رحیم آورده اند که چون خواجه فرمود که دوستی کنید با دوستان خدای و دشمنی کنید با
دشمنان خدای کسی گفت یا رسول الله دوست خدای کیست تا با وی دوستی کنم خواجه اشارت
به امیر المؤمنین علی علیه السلام کرد و گفت ولی هذا ولی الله و عدو هذا عدو الله دوست این مرد دوست

خدا است و فرمود که دوست او را دوست دار اگر چه کشنده پدر و فرزندت باشند و گفت حبّ
وحبّ علی و اولاده زاد العباد الی الجنّة وحبّ فاطمة وامها خدیجة براءة من النار و دوستی من و
علی گنجیست از گنجهای عرش و دوستی علی و فرزندانش زاد بندگان تا بهشت و دوستی فاطمه
و مادرش خدیجه براتیست از آتش دوزخ حق تعالی بهشت و دوزخ را برای دوستان
و دشمنان ایشان آفریده است آورده اند که روزی امیر المؤمنین و امام المتقین و حجة الله
علی الخلایق اجمعین علی بن ابی طالب صلوات الله نشسته بود و در پیش درختی انار خشک شده
بود جماعتی دوستان و دشمنان وی در آمدند امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود که امروز آیتی
به شما نمایم که همچون مائده عیسی در بنی اسرائیل گفتند آن چیست یا امیر المؤمنین علی فرمود
که در این درخت انار نگاه کنید نگاه کردند آن درخت در ساعت از آمد و سبز شد و شاخها
بکشید و انار بار آورد ایشان تعجب بکردند گفت برخیزید و بسم الله بگوید و انار
باز کنید برخواستند و بسم الله می گفتند آنان که دوستان بودند انار باز میکردند و آنان
که دشمنان بودند دست بر انار که می یازیدند انار بر بالا میرفت دست ایشان بدو نمیرسید
گفتند یا امیر المؤمنین چونست که دست بعضی بدو میرسد و دست بعضی نمیرسد فرمود که
فردای قیامت نیز چنین باشد دوستان ما در بهشت در کشکها نشسته باشند چون میوه خواهند
درخت سر فرود آرد تا آن میوه باز کنند بی زحمتی کما قال الله تعالی وذللت قطوفها تذلیلا
و دشمنان ما در دوزخ باشند و بهشتیان می نگرند و آن نعمتها می بینند و دست ایشان بدو نرسد

بهشتیان

بهشتیان را گویند که پاره آن آب بر ما ریزید و پاره از آن نعمتها که روزی شما کرده اند بما دهید قوله تعالی
أن أفیضوا علینا من الماء او مما رزقکم الله ایشان گویند فارغ باشید که این نعمتها هیچ بشما نرسد
که حق تعالی بر کافران و منافقان حرام کرده است حیث قال وحرّمهما علی الکافرین آورده اند
که روزی امیر المؤمنین علی علیه السلام در مسجد بود و امام حسن علی بیمار بود و از امیر المؤمنین انار خواست
حضرت امیر المؤمنین دست مبارک به ستون مسجد باز زد شاخی از ستون سبز شده بیرون آمد
و بر وی چهار انار بار کرده حسن را داد و دو به حسین گفتند یا امیر المؤمنین انّی لک هذا ای پدر بزرگوار
این انار از کجاست گفت از بهشت گفتند الحمد لله که تو بر آن قادری گفت من قسیم بهشت و دوزخم
فردای قیامت دوستان خود را به بهشت برم و دشمنان خود را به دوزخ برم علی حبّه جنّة
قسیم النار والجنة وصی المصطفی حقا امام الانس والجنة [illegible] ان قصرت فی علی
وعرفنی بهن زمانی کثرت اللیالی وسبّنی احمد وابناه والائمة الکبر ثم امیر المؤمنین علی علیه السلام
آورده اند که فردای قیامت منادی ندا کند که این جیران الله یعنی کجااند همسایگان خدایم گویند
چه کرده اید که بدین پایه رسیده اید گویند در دنیا با یکدیگر دوستی کرده ایم از برای خدای بزرگان
گویند روید به بهشت هنیئا لکم الجنة آواز دهد از بهشت و نعیم بخشم از آن هفت تن
ورجل ذکر الله خالیا ففاضت عیناه مردی که خدا را در خلوت یاد کند از خوف عقاب
او و شوق ثواب او آب از چشم او روان شود فردای قیامت در سایه عرش خدای باشد
و آتش دوزخ حرام آب چشم فرو ریزد و دیگر ره بر دوزخ خواهد بود در خلوت نشیند و از غم گریه

تباه خود از نامهای سیاه خود یاد کن توبه بیار و قطره چند آب از دیده ببار مر ترس از
آتشی که آتش انگشتر ولی آدمی و سنگست کما قال الله تعالی فاتقوا النار التی وقودها الناس و
الحجارة علیها ملائکة منصور عمار گفت سالی بحج میشدم بکوفه فرود آمدم شبی در کوچها میشدم
بدر خانه رسیدم آوازی از آن خانه بیرون می‌آمد که یکی می‌گفت خداوندا آن گناه که کردم بمخالفت
تو نخواستم و بعذاب تو جاهل نبودم اما شقاوت روی بمن نمود و بدبختی حاصل شد خداوندا اگر مرا
نیامرزی و بمن رحمت نکنی که مرا آمرزد که مرا رحمت کند منصور گفت دهن در شکاف در نهادم
و این آیه بخواندم قال الله تعالی فاتقوا النار التی وقودها الناس والحجارة علیها ملائکة غلاظ شداد
لا یعصون الله ما امرهم ویفعلون ما یؤمرون آن شخص نعره بزد و ساعتی اضطراب کرد و ساکن
شد و در سرای ایشان نگاه کردم دیگر روز بامداد بدان در سرای شدم پیرزنی را دیدم نشسته و
جنازه در پیش گفتم ای پیرزن این کیست که وفات کرده است گفت جوانی بود خدای ترس از
فرزندان رسول خدای دوش در وردها و مناجات خود بود یکی بدین در بگذشت و آیتی از قرآن
بخواند وی ساعتی اضطراب کرد و جان عزیز بحق تسلیم کرد گفتم طوبی له طوبی له چنین باشند اولیا
خدا منصور گوید به مسجدی در شدم جوانی را دیدم نماز میگذارد با خضوع و خشوع و گریه گفتم از این
جوان بوی آشنایی می‌آید توقف کردم تا سلام داد گفتم ای جوان میدانی که حق تعالی را و
ادیست در دوزخ نام آن لظی کلا انها لظی نزاعة للشوی وی نعره بزد و بیهوش شد چون
باهوش آمد گفت زیاده کن پس آیه برخواندم یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم واهلیکم نارا

وقودها

کتابخانه آستان قدس رضوی مشهد

وقودها الناس والحجارة آن جوان نعره بزد و جان بحق تسلیم کرد بکار وی قیام نمودم چون جامه
وی باز کردم بر سینه وی نوشته بود بخطی سبز فهو فی عیشة راضیة فی جنة عالیة قطوفها
دانیة چون وی را دفن کردم شبانه وی را بخواب دیدم که می‌آمد تاجی بر سر نهاده گفتم ما
فعل الله بک خدای با تو چه کرد گفت مرا بدرجه شهدای بدر رسانید و زیاده گفتم زیاده چرا
گفت لانهم قتلوا بسیف الکفار وقتلت بسیف الملک الجبار ایشان بشمشیر کفار کشته
شدند و من بشمشیر ملک جبار   عاشق بسبب فاده عشق از دست   عاری بغمزه‌ای دشمن
اندر زنگ و بوست   فردای قیامت آن باین کی ماند   کان کشته دشمنست و این کشته دوست
بشنیدم از آن هفت تن که فردای قیامت در سایه رحمت خدای باشند رجل دعته امرأة
ذات جمال وحسب و مال فقال انی اخاف الله رب العالمین مردی که زنی صاحب جمال
نزدیک من آمد و گفت مرا طعامی ده که کودکان گرسنه دارم گفتم ندهم تا با من راست نکردی
آن زن برفت و دیگر روز باز آمد همان سخن گفت همان جواب شنید روز سوم آمد و گفت
امروز کار از دست برفت بجان آمده‌ام تن در دادم اما خلوتی باید که کس ما را نبیند آن زن را
در خانه بردم و در خانه ببستم و خواستم که قصد وی کنم گفت امروز نه شرط کرده‌ام که خلوتی باید که
کسی ما را نبیند گفتم که می‌بیند گفت خدایی که پادشاه بحق است و جبار گواه عادل دو که بر من
موکل‌اند و دو که بر تو موکل‌اند سخن آن زن در من اثر کرد دست از وی بداشتم و وی را طعام دادم
آن زن روی بسوی آسمان کرد و گفت خداوندا چنانکه این مرد آتش شهوت را از خود

سرو گردانند و اگر بر صراط گذر کند آتش دوزخ بفریاد آید که جز یا مؤمن فان نورک اطفأ لهبی
ای مؤمن زود بگذر که نور تو زبانهٔ مرا فرو نشاند   خو شهوت آتش است از وی بپرهیز
بخود بر آتش دوزخ مکن تیز   دران آتش نداری طاقت سوز   ز صبر آبی برین آتش زن امروز
و هر که متابعت شهوات و لذات کند و از حرام و زنا پرهیز نکند فردا بآتش دوزخ گرفتار شود
آورده اند که عیسی پیغمبر علیه السلام بگورستان گذر کرد گوری را دید که آتش از وی بر می آمد عیسی علیه السلام
دوگانه بگذارد و دعا بر خواست و عصا بر گور زد آن گور شکافته شد شخصی را دید در میان آتش گفت
چه کرده که بدین عذاب گرفتار شده گفت یا روح الله مردی بودم ابریشم زنان رفتمی و تا
شایسته با کردمی چون وفات کردم و مرا دفن کردند از وی عذاب بوده ام با زهری که اگر قطره از آن
بر روی دنیا ریزند همه زهر قاتل شود پس گفت آن شخص که یا عیسی از حق تعالی درخواه تا بر من
رحمت کند عیسی علیه السلام درخواست خطاب عزت در رسید که یا عیسی بگو آن کنند که او کرده است
ما او را عذاب کنیم که اگر نکرده باشیم اما چون تو از ما درخواستی او را بتو بخشیدیم عیسی گفت میخواهی
که باز بدنیا آئی گفت یا روح الله عاقبت چه باشد گفت مرگ گفت پس این زندگی نمیخواهم که
سیصد سال است که مرده ام و هنوز تلخی جان کندن از جان من نرفته عیسی علیه السلام دعا کرد تا گور
بروی راست شد   آن هفت تن که فردای قیامت در سایهٔ رحمت خدا باشند و رجل تصدق
بصدقة فاخفاها حتی لا تعلم شماله ما تنفق یمینه   مردی که صدقه بدست راست بدهد و آنرا
پوشیده دارد چنانکه دست چپ وی را از آن خبر نباشد تا بریا آمیخته نشود فردای قیامت

درسایه

در سایهٔ رحمت باشد آورده اند که چون حق تعالی کوهها بیافرید فرشتگان بسنگ دیده بودند
گفتند خداوندا چه چیز باشد که بر آهن غالب باشد گفت آتش گفتند چه چیز باشد که بر آتش غالب باشد
گفت آب گفتند خداوندا چه چیز است که بر آب غالبست گفت خاک گفتند هیچ چیز باشد که بر خاک
غالب باشد گفت باد گفتند پروردگارا عظیم‌تر و غالب‌تر همه چه چیز باشد گفت بنده که صدقه بدست
راست دهد و پوشیده دارد چنانکه دست چپ وی را از آن خبر نباشد نزدیک من از این همه
عظیم‌تر است و بر همه چیز غالب‌تر و هر که بخواهد که حق تعالی او را از آفات و عاهات و بلیات نگاه
دارد باید که بر صدقه دادن مداومت نماید اگر چه اندک باشد تصدقوا ولو بشق تمرة صدقه دهید
اگر چه نیم خرما بود آورده اند که در بنی اسرائیل قحطی بود زنی لقمه نان در دست داشت و در
صحرا بود و کودکش هیزم جمع میکرد زن آن لقمه نان در دهن خود نهاد درویشی حاضر بود گفت الله
الله الجوع زن آن لقمه را از دهن بیرون آورد و در دهن درویش نهاد گرگی درآمد و کودک وی را
در ربود زن نعره برآورد حق تعالی فرشته بفرستاد تا کودک وی را از گرگ باز ستد و پیش
وی آورد و گفت بستان که عوض آن لقمه است که در دهن درویش نهادی من کان لله کان الله
له از امام معصوم جعفر الصادق علیه الصلوة والسلام روایتست که در زمان پیش عابدی هشتاد
سال عبادت کرده بود اتفاقا نظرش بر زنی صاحب جمال افتاد دلش بوی میل کرد نزد او فرود آمد و
کرد اجابت کرده با آن زن خلوه کرد در حال ملک الموت گلوی وی بگرفت درویشی بوی بگذشت
عابد اشارت کرد که در زیر گلیم نان خشک دارد درویش نان برداشت و ملک الموت روح وی را

قبض کرده بسبب آن زن هشتاد ساله عبادتش را باطل کردهاند و بدان نان که بدرویش داد
حق تعالی بروی رحمت کرد تا بدانی که یکدرم کان دهی بدرویش بهتر از گنجها که بخواهست
هرچه دادی نصیب تو گذاشتند وان دگر روزی کسی دیگر است فصل هم راوی عن رسول الله صلعم
انه قال قدموا قبل ان تندموا فان لقمة من احدکم خیر لکم من عشرة الاف دینار
توصون بها بعد موتکم الصدقة وایاکم ان تجمعوا من الدنیا ادنی فان الطریق واضح وتجاه
الفقراء فان لهم دولة ما من الله تعالی فلا تلوموا انفسکم صدق رسول میفرماید که ای توانگران و موحدان
خزانه طاعت را پر کرده باید پیش از آنکه [illegible] کار روز درماندگی بسیار باید پیش از آن که
ستوفیان زیرک دل دریابند در مزرعه دنیا کشت طاعت کنید پیش از آنکه ابصار الیوم تشخص فیه
الابصار ظاهر شود از مال خود نفقه و صدقه بهره بردارید پیش از آنکه وارث بخرابات [illegible]
زینهار دل بر وصیت منهید که وارث ذره از وصیت نه اندیشد و جمله بباد مراد بر دهد بهتر عالم
چنین بوده که لیکن که بدست خود بخلق برسانی بجلال ذو الجلال که بهتر بود از آنکه بده هزار
دینار وصیت کنی زیرا که در دار دنیا اختیار است و دار عقبی اجبار کاری که باختیار بود
در حضرت جبار بمقدار بود ان الله تعالی طیب لایقبل الا الطیب را روایت آورده اند که
فردای قیامت چون بنده بعد از تاریکی گور بیرون آید بنده گوید تو کیستی که بدین نیکو رویی خوش
خویی و خوش بویی گوید من آن صدقه ام که در دار دنیا دادی از برای درماندگی امروز
ولوازمات لزوماتک اگر بیشتر دادی هم بیشتر هرچه از پیش بفرستی فردا بشکر تو باشد و ثنا

شخصی خوش روی خوشبوی پیشش آید

نقدموا

داد طالع ز دیدی کو بداد

نقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله هو خیرا واعظم اجرا در دار دنیا یکی باد و عوض ده من جاء
بالحسنة فله عشر امثالها هرچه بگذاری بدان فال خواهد شد و هرچه از پیش فرستادی باقی ماند
خدای ما عندکم ینفد وما عند الله باق چنین آورده اند که در روزگار پیشین پادشاهی بود جبار و
ستمکار در دنیا از دشمن درشتی ندای فرموده بود که هرکه درویشی را خیری دهد دستهایش ببرند اتفاق
افتاد که زنی در وقت چاشت طعامی در پیش داشت درویشی بوی گذشت از وی طعام خواست گفت
میترسم که دستهایم ببرند درویش الحاح کرد و سوگند بر وی داد زن دو گرده نان بدرویش داد خبر
بپادشاه رسید بفرمود تا هر دو دستش قطع کردند زن بیچاره درمانده شد روزگاری بر آمد روزی
آن زن کودکی در آغوش گرفته بصحرا بیرون شد و بکنار آبی رسید خواست که آب بیاشامد دهنا
بر آب نهاد کودکش در آب افتاد و غرق شد زن فریاد بر آورد نگاه کرد دو شخص را دید که پیدا شد
درمیان آب رفتند و کودک ویرا بسلامت بیرون آوردند گفتند که دستهای ترا چه شده است
رسیده زن حال و قصه خود باز گفت گفتند میخواهی که دستهای ترا بر جای آریم گفت چگونه نخواهم گفتند
دستها در آستین کن زن دستها در آستین برد دعایی گفتند و بعد از آن گفتند دستها بیرون آر
بیرون آورد هر دو دست وی درست شده بود چنانکه در اول گفتند ما را میشناسی گفت نی ما آن دو
گرده نانیم که بدان درویش دادی که بسبب آن دستهات ببریدند بوقت درماندگی بیامدیم و کودکت را
از هلاکت برهانیدیم و دست ترا با جای آوردیم سبحان الله کان عزیزان درین سرای
غدار زندان بلا افتاده بهتر عالم کن جهت باد درویشان دار الفنا باول [illegible]

دور مکن وما انا بطارد الذین آمنوا الآیه محبت فقرا درین سرای فنا اختیار کن که فردای قیامت کارکار
درویشانست الفقراء امتی ملوک اهل الجنه اگر بخواهی که یکی از پادشاهان جنت و سروران سرای نعیم باشی
دیگر مدان از درویش بخویش بچار همانا که در سرش دستار نه و در پایش پای افزار نه پوشش کالبد
شبها نالیده کس در ایشان ننگرد و جواب سلام ایشان باز ندهد ایشانند که حق ایشان بزرگ کند
و هرچه خواهند بدیشان رساند بزرگی دیدم گوید در بیت [..]ن شدم درویشی را دیدم که میگفت اگر
نعلینم باز دهی خوب و اکرام اکنون وقت طلبهای خانه شد نگم کنم دیوانه است الحمی نیاز نشینی در
حال کمی آمد و نعلینش می آورد و گفت که پیش ازین صفرا مکن که نعلینت باز دادم در وقت دیباه دریغ
روی کلمن لطیف خار بن کشف باند باش تا روزی چند برآید و مشاطه بهار بر لب جویبار این
در جلوه آرد و فردا آن گدای ژنده پوش را بینی که می آید الملک بیمینه والخلد بشماله لا تعدو
عیناک عنهم الآیه فانما اقسام وارزاق و کن مجالسه ز جو شناعته فلکا لکن الله قسمه
فانما هی اقسام وارزاق یوم الحشر اشواق ننگ از فقیر اشعث اغبر مدار زانکه
در دفتر مرگ اشعث و در گور اغبری وامن مکش ز صحبت ایشان که در بهشت وایشان مسند خضر عبقری
روی زمین به طلعت ایشان منور است چون آسمان بزهره و مریخ و مشتری درویشان را سه خصلت است
که اگر هیچ خبر دیگرشان نبودی با این کفی عقلا عالم و انبیاء بنی آدم از خدای تعالی فقر و درویشی
خواستندی اول آنکه انبیای گزیده و رسل پسندیده شب و روز دعا میکردند که خداوندا
ما را از امت محمد گردان و محمد رسول الله دعا میکرد و میگفت اللهم احینی مسکینا و امتنی

مسکینا

مسکینا واحشرنی فی زمرة المساکین دوم آنکه از انبیا و رسل هرگاه که بدیشان بلا شدی محمد را
رسول الله را بتشفیع آوردندی که وکانوا من قبل یستفتحون علی الذین کفروا و محمد رسول الله درویشان
صحابه خویش را بشفاعت آوردی چون سلمان و ابوذر که وکان رسول الله صلعم یستنصر
بصعالیک المهاجرین آنکه فردای قیامت جمله زهاد و عباد از تقصیر طاعت خود عذر خواهند
و گوید عبدی لم امنعک الدنیا لهوانک علی ادخل الجنه لتری ما اعددت لک من النعیم بنده من تو
دنیات ندادم نه از خواری تست نه از برای آنکه دنیا بتو دریغ بود بلکه از تو دنیا دریغ بود کی
دنیات ندادم نه از خواری تست گوید فردای مفلس زاری تست
هرچند دعا کنی اجابت نکنم زیرا که مراد ازان دعا زاری تست امروز بدین صفتهای دیت برگذر
درین انجمن درماند و زنگرم که را بر تو حق طعامی یا انعامی و اکرامی یا جواب سلامی هست همه را
بتو بخشیدم دست گیر و به بهشت بر آورده اند که درویشان صحابه یکی را بنزدیک رسول خدا
فرستادند و گفت یا رسول الله من رسول الدرویشان الیک من حاجتک ومن احب الخلق عندهم
جئت من قوم احبهم الی الله از نزدیک قومی آمده ام که محبوب ترین خلقانند بنزدیک حق تعالی
گفت یا رسول الله درویشان را سلام برسانند و میگویند خیری که بود توانگران بردند ایشان
حج میکنند و ما نتوانیم صدقه و زکوة میدهند و ما را دست رس آن نیست فضل ها از ایشان میگردند
و ما را امکان نیست رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ابلغ عنی الفقراء ان من صبر منهم
و صبر فان له ثلث خصال لیس للاغنیاء منها شیء درویشان اگر بر درویشی خود صبر کنند ایشان را

سه خصلت کرامت کنند که از آن هیچ توانگر را نباشد اما الخصلة الاولی ان فی الجنة غرفة
ینظر اهل السماء کما ینظر اهل الارض الی النجوم لا یدخلها الا نبی او مؤمن فقیر او شهید فقیر
آنست که در بهشت غرفه‌ایست که اهل آسمان دران غرفه چنان نگرند که اهل زمین
به ستارگان آسمان و دران غرفه نرود مگر پیغمبری درویش یا مؤمنی درویش یا شهیدی درویش
و اما الخصلة الثانیة ان یدخل الفقراء الجنة قبل الاغنیاء بنصف یوم و هو مقدار خمسمائة
عام یتنعمون فیها حیث شاؤا و یدخل سلیمان بن داود الجنة بعد الانبیاء باربعین
عاما بسبب الملک الذی اعطاه الله تعالی آنکه درویشان پیش از توانگران
بهشت روند بمقدار نیم روز که پانصد سال باشد از سالهای دنیا و دیگر سلیمان بن داود
بعد از پیغمبران بچهل سال در بهشت رود بسبب ملکی که ویرا داده‌اند آنست که چون
درویشی به اخلاص گوید که سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و توانگری همین
باخلاص بگوید به ثواب درویش نرسد اگرچه ده هزار درم با آن به صدقه بدهد رسول درویشان
بازگشت و پیغام درویشان رسانید گفتند رضینا رضینا یا رب آن یا درویش هرکه دنیا طلبید
از عقبی برآید و هرکه مولی طلبد دنیا و عقبی بخدمت او آید که من کان لله کان الله له و حکایت
یمانی گوید سالی بحج میشدم خواستم که سعی کنم میان صفا و مروه چون بر کوه صفا شدم
جوانی را دیدم با صفا جامه کهنه پوشیده آثار صالحان در وی مشاهده کردم چون بر درجهای
صفا شدم همان جوان را دیدم بر درجهای صفا چون چشمش بر کعبه افتاد روی سوی آسمان

کرد گفت

کرد گفت ای عزیزان کارهای روا حاجتی کار ای فرمانبری فیما تری یا من یری ولا یری لرزه بر
اعضای من افتاد نگاه کردم و طبقی دیدم که از آسمان فرو آمد و بر وی بران نهاده طبقها پیش
روی نهادند و سویا و دیدم بران طبقها که مثل آن ندیده بودم وی یک انگور بخورد و گفت یا جانا
گفتم لیکن سیری و تعجبم زیاده شد از آنکه وی مرا بشناخت گفت ترا ازین چه حاجت است
گفتم بکجا به ام حاجت نیست الا بدانچه بر طبق است آری وی دو مشت از آن میوه بمن داد من آنرا بر
طرف جامه احرام خود بستم آنگه وی آن بردها را یکی ردای خود ساخت و یکی ازار خود و آن
کهنه که داشت بصدقه بداد و روی به مروه نهاد و گفت رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم
انک انت الاعز الاکرم من در عقب وی برفتم زحمت و انبوه خلق میان من و میان او
جدا افکند یکی از صالحان را دیدم و برادر آن جوان بپرسیدم گفت یگانه ای درویش تو
ویرا نمی‌شناسی او آدم دوم است که او از اهل الحقایق امام زین العابدین علی بن الحسین است
علیه الصلوة والسلام پس در فراق وی بودم و حسرت میخوردم تا بحج رفت ولی ندیدم و از وی
نفع بسیار گرفتم از امام محمد الباقر علیه السلام روایت است که وی گفت بود که عبد الملک مروان
آن بی‌شرم ای ما و بد و شیران روزی طواف خانه کعبه میکرد و پدرم در پیش وی طواف میکرد و گفت این
کیست که در پیش من افتاده است گفتند امام زین العابدین علی بن الحسین است علیه السلام گفت
ویرا باز گردانید گفت ای علی بن الحسین من کشنده پدرت نیستم پس چه چیز ترا منع میکند
از آنکه بنزدیک ما آیی امام زین العابدین علیه السلام فرمود که پدرت کسی که کشنده پدرم بود آنچه کرد دنیای

خود را بر خود تباه کرد و بدین آخرت بر وی تباه کرد اگر بخواهی چنان باش که گفت نخواهم اما مرغ های گ
تا از دنیای ما خبری یابی امام معصوم علی زین العابدین علیه السلام چون این سخن بشنید بنشست
و ردای خود بگسترانید و گفت خدایا حرمت دوستان خود را بمن نمای چون باز نگریستند
آن ردای وی را پر از درها دیدند که نور آن در بصرها اثر میکرد گفت کسی را که حرمت وی نزد
خدای چنین بود به دنیای تو چه حاجت دارد و انکه گفت چه حاجت دارد و انکه گفت خدایا فرا گیر
این درها را که مرا بدین حاجت نیست چون باز نگریستند هیچ ندیدند **فصل** و آنکه راوی چون رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم من اصبح معافا فی بدنه آمنا فی سربه و عنده قوت یومه فکانما حیزت له
الدنیا بحذافیرها صدق رسول الله ای تصور پای قلم و ای تقدیر پای ستم ای بر
خزان و بهار و ای مقلب دوران لیل و نهار آن پادشاهی را میگویم که بعزت ازلی و بحکمت
لم یزلی بر همه ملوک و جبابره و سلاطین قهار و پادشاهان روزگار پادشاه است آن علیمی
که بکمال علم بی منتهاش از اسرار سالکان صادق و مؤمنان موافق و مخالفان منافق آگاه است
آن رحیمی که چون دریای رحمت بیکرانش موج مغفرت زند نیکو گشت بنده کارهای تباهست
آن حلیمی که درگاه بی نیازش سالکان صادق را رازگاه و شب تا آن عاشق را بازارگاه است
خوشا صاحب دلی که در سحرگاه که هنگام وصال محب بمحبوب و عاشق بمعشوق است
او را بدرگاه لایزالش راهست و وای بر آن جاهل غافل که مست شراب شهوت
و غرقه دریای جرم و گناه است کفتم ملکی که نام او الله است وز سوز دل بنده خود آگاه است

پادشاها

پادشاها از سوز دل ما خستگان دردمندان آگاهی دلهای خسته را بکرم مرهمی از رحمت
ای اسم اعظمت در گنجینه شفا یارب به لطف خویش گناهان ما بپوش روزی که رازها فتد از پرده بملا
پادشاها دران حالت درماندگی و بیچارگی و ماندگی که امید از خلایق منقطع گردد امید ما را از
رحمت خود منقطع مگردان یا آله العالمین و یا خیر الناصرین و رو افتاب ازان مدرس صفه
رسالت مهندس حجره جلالت فهرست مکارم اخلاق سلطان سپهر دوران آفاق
خواجه فرازنده لطیفه الست مدار پرگار افلاک برگزیده ساکنان خاک عیار ندیم
اما از سلک شاه رقعه نبوت ما بعقد قوت سید انبیا سرور اصفیا محمد مصطفی این خواجه
که شمه از نعت او بگوش رسانیدم سفر نامه که هر که بامداد برخیزد تن درست باشد و
این وقت یکروزه دارد و گوی که همه دنیا وی را جمع شده است هر که سلامت و نانی دارد
وز بهر نشست آشیانی دارد نه خادم کس بود نه مخدوم کسی گو شاد بزی که خوش جهانی دارد
این نعمتهاییست که هیچ چیز در مقابل وی نیاید اما تو قدر این نعمتها ندانی و شکر آن نکنی که
حق را بدین سپاس گزاری اگر روزی شب بیمار شوی و خوف نفس و مال و اهل و عیال بود و لذت
حیات نماند و اگر دولت ساعده نکند و محتاج همچون خودی گردی تا ذات نه بر داد است
بر بود قدر این نعمتها بشناس و شکر حق قیام کن و از لطف حق جناب بر با فضل محقق راه خطا
مردانه کمال فضل و لطف پادشاهی که ترا بزرگ و گرامی گردانیده است و بر بسیاری
از مخلوقات تفضیل نهاده و بعقل و نطق و تمیز و علم و حکمت و صورت نیکو قامت راست

و تدبیر امر معاش کما قال الله تعالی و لقد کرمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات
و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا پس چنانکه او ترا بزرگ و گرامی کرده است تو نیز
خود را بزرگ و گرامی دار اگر عقل و هنر و علم و حکمت را کار فرمایی بدرجه جبرئیل و میکائیل رسی و اگر
در راه جهل و جهالت قدم زنی از جمله بهایم شمرند بلکه کمتر و گمراه تر که اولئک کالانعام
بل هم اضل پس چون زمام اختیار در دست تست رضای او حاصل کن و گرد هوای خود
مگرد که هوای تو بلای تست دستمال شیطان مشو با شهوات محبت بالذات مجبر شرع را شعار
کن تقوی را زاد کن بر مرکب شوق سوار شو با نفس اماره و شیطان خونخواره جهاد کن دیده
و گوش و زبان را مسمار حیا بر زن از شهوات و شبهات و امانی و جهانی برگذر عاشق وار
اینک طلب بر زن تا مگر آینه دل تو روشن شود بواسطه آن سعید ابد گردی و از مکر دشمنان بجهی
از محنت زندان برهی و آسوده باشی در بوستان بهجت انس شراب قدس بچشی اکرام در
بهوای نفس بندگانی گذرانی فردا در رنج دراز بمانی و اکرام و رنج کشی زحمت بری فردا
باغ و بوستانت فرستند کای رنج کشیده دنیا تماشا کن ای طالب رضای ما شادی
و طرب کن و لکم فیها ما تشتهی الانفس و تلذ الاعین امام معصوم حجت الله علی الخلق امام بحق
ناطق جعفر صادق فرمود که ای دون همت خود را بی بها مکن تا خود را جز به بهشت نفروشی
که بهای تو بهشت است ان الله اشتری من المومنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة مفسرا بد
که حق تعالی بخرید نفسها و مالهای مومنان را به بهشت و بیع مشتری خدای جبار است و دلال محمد

مجاهدت

مجاهدت و بایع بنده مومن و بیع دوزخ است بهای بهشت و دار الغرور است نعم المشتری الله
الرب الرحیم و نعم الدلال الرسول الکریم و نعم الثمن الجنة النعیم زنگت که بهشت بیفروشم گفت
بنده بخرم بهشت که اگر گفتی که بهشت میفروشم گر از سر ره بودی که نیستی من بخرم بهشت تا خرید
ماندی و بنده ازین حسرت و ازین خبر بریده پس ما بیا مدد آمدی الا پس بد اگر کسی گوید
این مبایعت مرا با مومنان از آنکه کافران مرا نشناسند و هر که کسی را نشناسد چیزی
چیز بها تقیم از وی به بهای اندک نتوان خرید و تیر کافر را هم از آن منزلت ننهیم که ما با و مبایعت در میان نهیم و این مبایعت در
هوای شرع شریعت و دو شارع خود در این میانه دلالت کن هر که با این دلال آشنا نشود و او را
بنهد کار که بایع ما باشد مبایع ما نشود تا متابع رسول اکرم نگردد قوله تعالی قل ان کنتم تحبون
الله فاتبعونی یحببکم الله بگو ای محمد که دعوی دوستی او می کنی کم حد نشا بر بیان نهد تا از د
جزای محبت یابی هر که جزای بی بهایی دارد به دلال دهد تا آن را عرضه کند تا که را در خورد
باشد کافر را جان و مال بهای بهشت نیست لاجرم بر بیع در کارش روا نیست هر که چیزی را بها
دارد در این درگاه بر بها دارد پس اول از تو معرفت باید باره دلالت شفقت بود
و کان بالمومنین رحیما تا ز شریعت منفعت تو دکران الله اشتری من المومنین
تا تو بیگانه باشی او را چه کار که تا تو سرا کند و چون آشنا باشی او را چه منع کند که با تو بیع کند
پس اول قدم از نه و دست بیعت ده با نوبت دوم دست بده تا حوالت نباشد
و حالت نباشد و چون حالت نباشد جانان و جانت باشد و چون از ملک خود

پدر ای شدی به ملک من درآی و رو اما لک را ما لک و ملک من کار بود ده جلوه‌گران
من را منبود و قوله تعالی ما علی المحسنین من سبیل   تا تو از خویشتن سفر نکنی
سیر کوی ملامت نکنی   تا نه بندی غلام وار کمر   دست با عشق در کمر نکنی   این گفت
این شعر را بو سلیمان گفت که هو غیرنا تطلب غیرنا تخطی بنا ادکت داود لم نشوه جبینا
نا لما کو سکت من لدیه بشرا بنا بذوما کشف الغطا فکیف لو نظر دا الیه نا عند گفت
حجابنا   تا در طلب با تو همی کام بود   هر دم که برون زنی ز پی دام بود   کان دل که در رد
عشق دلارام بود   کم زندگی از جان طلب خام بود   عزیز مصر حضرت یوسف علیه السلام
بخرید و خواص را مانش را بحذمت وی مشغول کرد ... حق تعالی ترا بخرید و
ملایکه الملکوت با او موکل کرد تا بعضی حافظان تو باشند حیث قال و ان علیکم لحافظین و
بعضی دیگر برین تو باشند کراما کاتبین بعضی وکیل داران تو باشند و عذر خواهان و یستغفرون
لمن فی الارض ... عزیز مصر یوسف را علیه السلام بخرید و دل بدو داد و از نهایت کرامتش فرو داد و
آنگه در زندانش کرد بعد از آن مملکت و پادشاهی بوی داد و حق تعالی ترا بخرید به اعزاز
و کرامت مخصوص کردانید دولت و کرامت ... آنکه در زندان دنیا باز داشت الدنیا
سجن المومن آنکه در زندان ... و من ... و من یا کلنی
اعطیته و من ... و من ... و من احبنی ابتلیته و من احببته
قتلته و من قتلته فعلی دیته و من علی دیته و انا دیته هر که مرا خواند اجابتش کنم هر که طاعت من

دارد

دارد شکرش بجای آورم هر که ورمن عاصی شود دادبارش نوشم هر که مرا بشناسد متحیرش گردانم
هر که مرا دوست دارد مبتلایش کنم هر کرا دوست دارم بکشم و هر که را بکشم دیت دهم
هر که او را دیت دهم دیت او من باشم   ولقد دنت بقتلها فی حبها کیما تکون خصمی
فی الحشر حتی یطول علی الصراط وقوفنا فتلذ عینی من لذیذ النظر فت مکنون
اول عاشقین تحاکما یوم القیامت دالحشر ای حضر   با در دو باز چون دوای تو منم
در کس منگر که آشنای تو منم   ور کشته شوی بر سر کوی غمم   شکرانه بده که خونبهای تو منم
آنکه پس از حبس و قتل ملک و پادشاهی تو دهم حیث قال و اذا رایت ثم رایت
نعیما و ملکا کبیرا عبد الواحد رازی گوید سالی با جماعتی به سفر دریا شدم چون ... دریا
شدیم و چون بمیان دریا شدیم بادی در آمد و کشتی ما را به جزیره انداخت در آن جزیره
غلامکی سیاه دیدم نشسته بود و صنمی در پیش داشت معبودی را معبود ساخته و معبود را
ضایع گذاشته گفتم ای غلام این معبود ترا که ساخت پس معبود که ام است گفتم الذی
فی السماء عرشه و فی البر والبحر سبیله لا تعزب عن علمه مثقال ذرة فی الارض و لا
فی السماء گفت اخر این معبود را نام چیست و این معبود را نامی و نشانی بود گفتم هو الله الذی
لا اله الا هو الملک القدوس السلام المومن المهیمن العزیز الجبار المتکبر من این ... گفتم
و غلامک میگریست آنگه اسلام و شرایع اسلام بروی عرضه کردم و قبول کرد و با
ما در کشتی آمد و با هر یکی از ادا فرض خود فارغ گشتیم و روی بکوا بگاه آوردیم غلام منتظر تعجب

در ما نگاه کرد و گفت ای قوم خدای شما خبر کنم که حاشا وکلا لا تأخذه سنة ولا نوم
بئس العبد انتم تنامون و مولاکم لا ینام فان انتم عن خدمت مولاکم بدین انصاف کی روا باشد
خواجه بیدار و بنده اندر خواب همه شب در تضرع و زاری بود چون صبح صادق سر از
دریچه مشرق برآورد حال بر غلام نگه دید در تماشای مرگ افتاده و دیده غرق و آن زغا
نعو تا گرفتار شد زورق حیاتش در حجاب غرقاب قل یتوفیکم ملک الموت الذی وکل
بکم ثم الی ربکم ترجعون غرقه شد و جان عزیز بحق تسلیم کرد بکار وی قیام کردم شبانه وی را
بخواب دیدم در بهشت در کوشکی از یاقوت سرخ بر تختی از زمرد سبز نشسته و هزار بلا که
پیش وی صف زده و روی سیاه غلام چون ماه شب چهارده شده و بن نگریستم و بکار او
در وی نگاه کردم این آیت را تکرار میکرد و میخواند که والملائکة یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم بما
صبرتم فنعم عقبی الدار هر که بنده خود و بعیب او عالم بود در و نگرند پادشاه عالم از
بخرید و بعیب تو و بگناهان تو عالم بود در نگرند ما دام که در بندگی وی باشی و این بندگی
نوازا آزادی دیگران بهتر بود   از ما مکن بندگی مرا کن بندگی از هزار آزادی به
ای بنده ما با قدر تو از ملکوت بگذرانیده و توت در خود نادانسته ~~ای بابر بقر نیه~~
از ما برگشته بدرگاه غیری مرو که خوار گردی و نومید باز گردی کیست در همه عالم که اگر ما دری
در بندیم وی بگشاید یا اگر ما در بگشاییم وی در بندد ما یفتح الله للناس من رحمة فلا
ممسک لها   مجلس بیست هشتم عظیم حاضر بود و زن و پیش بر خواست و گفت ای شیخ

از برای

از برای من و برین قوم بسؤال کن شیخ گفت امروز پیش ثواب سوره اخلاص ده درم فروختی
گفت نه گفت بیست درم فروختی گفت نه پس درم گفت همچنین زیادت میکرد تا بهزار دینار
رسانید گفت بهزار دینار فروختی گفت نه گفت چنین سرمایه داشتی چرا دعوی افلاس کردی درویش
برخواست و روی بخانه نهاد در راه ابری برآمد و باران نوبهاری باریدن گرفت درویش
از بهر آنکه جامه اش تر نشود در دهلیز سرایی رفت شخصی در آمد جامه سبز پوشیده گفت
ای درویش تو بودی که ثواب سوره اخلاص بهزار دینار نفروختی گفت آری دست از آستین
کرد و هزار دینار زر بیرون آورد و گفت بستان این هزار دینار زر در خرج عیال خود کن و ثواب
آخرت خود باقی است من کان یبذله (کان الله له) ان الله اشتری من المؤمنین هر که بنده بخرد دادرا
کاری فرماید مرد وش نه و پادشاه عالم بنده بمال خود بخرید و کاری فرمود فردوش نزد عد
داود انا لا نضیع اجر من احسن عملا بنده را اگر مالی بود از آن سید بود حق تعالی گفت بنده
من مال ترا هست که وما تنفقوا الا لانفسکم من خیر ~~تجدوه عند الله~~ هرچه از پیش هر که از کسی قرض
خواهد از برای مصلحت خود خواهد حق تعالی از برای مصلحت تو از تو قرض خواهد چون آن است
کرد روزی ترا بدان احتیاج خواهد بود نه از برای تو ذخیره تو نهد که وما تقدموا لانفسکم من خیر
تجدوه عند الله هرچه پیش بفرستید فردا دستگیر شما باشد مردانی بوده اند که هرچه بدستشان رسیده است
نفقه کرده اند لاجرم تا قیامت نام نیک ایشان مانده است نوشیروان را جاوید داند عادل
و نفقه کرد حاتم را عالمیان بروزگار ما فخر کرده است که ولدت فی زمن الملک العادل حاتم طایی را

مال دادند سخاوت و نفقه کردند تا در حدیث معراج آمده است خواجه گفت چون بهشت و دوزخ را
بر من عرضه کردند در دوزخ تابوتی دیدم در وی شخصی افکنده گرد وی اژدهایی بر وی خفته و چهار
فرشته بر در است و چهار ایستاده و آتش را از وی دور میکردند جبرئیل را گفتم این
کیست گفت کافریست نام وی حاتم طایی در دنیا سخاوت داشت اما کافر بود و حکم
حق تعالی آنست که هیچ کافر را در بهشت نکند اما بسبب سخاوت وی الله سبحانه و تعالی
بفرموده که این فرشتگان آتش از وی دور میکنند و وی را عذاب نفرمایند خواجه فرمود
که ان الله تجاوز عن ذنب السخی فان الله اخذ بیده کلما عثر از سر گناه جوانمردان درگذر
که حق تعالی دستگیر جوانمردانست آورده اند که چون رسول الله صلعم از جنگ احد فارغ
شد جابر بن عبد الله الانصاری پدر خود را می جست گفته و برادر حرب گاه دیدم جابر
کوزه آب برگرفت و در میان کشتگان می گشت و پدر خود را میجست از جایی آواز آمد که
العطش العطش جابر گفت حاصل این تشنه را آب دهم بعد از آن پدر خود را باز یابم کوزه
آب بوی داد آن تشنه مجروح خواست که آب بیاشامد از جایی دیگر آواز برآمد که العطش
العطش وی در آن جانب اشارت کرد که اول آب بوی ده شاید که از من تشنه تر باشد آب
پیش وی بردم او نیز خواست که بیاشامد از جایی دیگر آواز برآمد که العطش العطش وی نیز
بدان جانب اشارت کرد همچنین تا بیالین هفت تشنه مجروح بگذشتم هر یکی بدیگری اشارت
میکردند و آب نمیخوردند چون بیالین هفتم آمدم جان بحق تسلیم کرده بود و همچنین هر هفت

جان بحق

جان بحق تسلیم کرده بودند و هیچکدام آب نیاشامیده جوانمردان عرب بسیار بودند اما هیچ جوانمردی
چون شاه مردان و شیر یزدان و ولی خدا و وصی مصطفی و زوج بتول و ابن عم رسول و
سیف الله المسلول ید الله و جنب الله و وجه الله و حبیب الله و حبیب حبیب الله
و معدن علم رسول الله امیر المومنین و امام المتقین ابی الحسن علی ابن ابی طالب علیه
افضل الصلوة و اکمل التحیات نبودند جان خود را در راه حق بذل کرد تا در حق وی آمد قال الله
تبارک و تعالی و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الحکایت بود که چون
مشرکان قصد رسول الله کردند جبرئیل آمد که یا رسول الله حق تعالی میفرماید که امشب امیر
المومنین علی را بجای خود بخوابان و خود برو که مشرکان قصد تو دارند پس خواجه
شاه مردان را بخواند و گفت هزار جان من فدای تو باد کاشکی مرا هزار جان بودی تا
همه فدای تو کردمی پس چون شب درآمد رسول الله صلعم امیر المومنین علی علیه السلام
بر جا و بستر خود بخوابانید و خود از سرا بیرون آمد و جماعتی از مشرکان دید پیرامون سرای
خفته پاره خاک برگرفت و بر سر هر یکی از ایشان خاک کرد و این آیت میخواند و جعلنا
من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون ایشان چون از خواب درآمدند
بر سر خود خاک دیدند گفتند این خاک که بر سر ما کرده است کار کسی که او دلش بر سر خاک بود
آخر در و دستش باد بود حمله روی بر خانه رسول نهادند و در اندرون خانه رفتند امیر المومنین
خفته بود بر جای رسول و روی پوشیده و پاهای خود ظاهر کرده که پای او مانند پای رسول بود

تا ایشان بنداز ند که رسول است مد و مشغول شوند رسول بمقام خود رسید پس ایشان چون با
درآمدند هر یکی دیگری را گفت که تو بهتر از من امیر المؤمنین گفت شما را چه بوده است گفتند محمد کجا شد
گفت ما کنت رقیبا علیه من نگاهبان او بودم که دانم او کجا رفت ایشان خایب و خاسر
بازگشتند از امام محمد باقر جعفر الصادق روایت است که حق تعالی در آن شب میان فرشتگان
آسمان برادری داد و میان جبرئیل و میکائیل گفت کدام یک از شما آن جان خود فدای جان
برادر خود میکند هر یکی از ایشان توقف کردند پس فرمود که علی از شما جوانمردتر است که جان
خود را فدای جان برادر خود کرده است بروید و بر بالای او دشمن نگاه دارید و فرشتگان
بیامدند و میگفتند من مثلک یا ابن ابی طالب سبقت الملائکة المقربین کیست مانند تو یا علی بن
ابی طالب که بر فرشتگان مقرب سبقت کردی و چگونه همچنین خواهد شد و مردان اگفت یا علی
لو وضع ایمان الخلایق و اعمالهم فی کفة میزان و وضع عملک یوم القیمة لرجح عملک علی جمیع ما عمل
الخلایق یا امیر المؤمنین علی اگر ایمان جمله خلایق و عملهای ایشان را در یک پله ترازو نهند و
عمل ترا که در روز احد کردی در یک پله ترازو نهند عمل تو راجح تر آید بر ایمان و عملهای جمله خلایق و
قال ایضا علیه السلام سمعت الله عز و جل یقول علی ابن ابی طالب حجتی علی خلقی و نوری فی بلادی
و امینی علی علمی لا ادخل النار من عرفه و ان عصانی ولا ادخل الجنة من انکره و ان اطاعنی
و هم پیغمبر فرمود که شب معراج پادشاه عالم گفت یا محمد علی ابن ابی طالب حجت منست بر خلقان
من و نور منست در شهرهای من و امین منست بر علم من در دوزخ نکنم کسی را که او را بشناسد

اگر

اگر در من عاصی شده باشد و در بهشت نکنم کسی را که انکار وی کند اگر چه طاعت من داشته باشد
و هم از رسول الله صلعم روایتست که چون خدای تعالی آدم را بیافرید و روح پاک در قالب آدم دمید
آدم عطسه زد جبرئیل گفت یا آدم بگو الحمد لله آدم گفت الحمد لله جبرئیل گفت یرحمک الله پس خطاب
عزت رسید که یا آدم بعزت و جلال من که اگر نه آن بودی که دو بنده را از نسل تو خواهم آفریدن
در آخر الزمان که ترا نیافریدمی آدم گفت بار خدایا ایشان کیستند وحی آمد که یا آدم سر بردار
آدم سر برداشت بر بالای عرش نوشته بودند که محمد رحمتست و محمد کلید رحمتست و علی کلید
بهشت است بعزت و جلال من که رحمت بر آنکس کنم که تولا بعلی کند و عقاب او را کنم
که با وی دشمنی کند و دشمنان علی را سرنگون بدوزخ برم فصل دوازدهم روی عن ابن عباس انه
قال صلی بنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صلوة العصر ثم قال علی قدمیه فقال من یحبنی
و یحب اهل بیتی فلیتبعنی فاتبعنا با جمعنا حتی اتی منزل فاطمة فقرع الباب قرعا
خفیفا فخرج علی ابن ابی طالب و علیه شملة و یده ملطخة بالطین فقال له حدث الیوم
مما رأیته امس فقال علی علیه السلام نعم فداک امی و ابی یا رسول الله بینما انا فی وقت
الصلوة الظهر اردت الطهور فلم یکن عندنا ماء فوجهت ولدی الحسن فی طلب الماء
فابطأ علی فاذا انا بهاتف یهتف یا ابا الحسن اقبل علی یمینک فالتفت فاذا انا بسطل
من ذهب و فیه ماء معلق فیه اذا اشد بیاضا من الثلج و احلی من العسل فوجدت
منه رائحة الورد فتوضأت و شربت جرعات ثم قطرت علی رأسی قطرة وجدت بردها

علی فؤادی فقال رسول الله صلعم هل تدری من این ذلک القدح قال الله و رسوله اعلم قال القدح من اقداح الجنة والماء من تحت شجرت طوبی او قال من نهر الکوثر اما القطرت فمن تحت العرش ثم ضمه الی صدره و قبل بین عینیه ثم قال حبیبی من کان خادمه بالامس جبرئیل علیه السلام صدق رسول الله عبد الله رحمة الله علیه گفت که روزی خواجه کونین فخر عالمین از فرض نماز دیگر برخواست و گفت هر که مرا دوست میدارد و اهل بیت مرا باید که متابعت من کند و در عقب من بیاید گفت ما همه جماعت در عقب وی روانه شدیم تا که برسیدیم بمنزل آن زهره فلک نبوت نقطه خطه رسالت چراغ اهل البیت مصطفی فاطمه زهرا خواجه دست بر حلقه در نهاد و آهسته حلقه بر در زد تا جدار سوره هل اتی شهسوار میدان لافتی آن مشرف بتشریف انما مخصوص بعنایت قوله تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودت فی القربی اسد الله الغالب عم الرسول و سیف الله المسلول الذی ردت له الشمس بعد الافول حبیب الله و وجه الله و ید الله و حبیب الله و حبیب حبیب الله و معدن علم رسول الله صاحب السیف والقلم شاه ولایت و پادشاه مملکت لو کشف الغطا لوح المحفوظ و ولی خدا امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب الدین و قاتل المشرکین و قاضی یوم الدین صاحب المحراب والمنبر و ساقی الحوض و الکوثر امیر المؤمنین علی المرتضی علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات بیرون آمد کلیمی در خود پیچیده و دستها کل الوهیت عام گفت که یا علی چه حالت الناس تماره اینه (؟) ابس حدیث کن که مردمان را بدانچه دیروز شام کردی و معاینه دیدی گفت یا رسول الله

پدر و مادرم

7

پدر و مادرم فدای تو باد دیروز در وقت نماز پیشین خواستم که طهارت کنم و فریضه ایشان از دولا بجای آرم آب نبود و وی بدان دو دو در پای معصت دو کوهر آن حکمت دو نازنین کونین حسن و حسین آوردم و ایشان را بطلب آب فرستادم ساعتی ناخیر افتاد آوازی شنیدم که یا ابا الحسن بجانب راست خود نگاه کن من بدان طرف نظر کردم سطلی دیدم از زر معلق در هوا در وی آبی بود سفیدتر از برف و شیرین تر از عسل بوی گل از آن بمشامم رسید از آن آب وضو کردم و جرعه چند بیاشامیدم پس قطره آب بر سرم چکید که خنکی آن بدلم رسید پیغمبر علیه السلام گفت که یا علی میدانی که آن سطل از کجا بود گفت خدا و رسولش بدان عالمتر اند پس رسول گفت آن سطل از سطلهای بهشت بود و آن آب از زیر درخت طوبی بود و آن قطره که بر سرت چکید از زیر عرش بود پس مصطفی علی مرتضی را در بر گرفت و بسینه خود باز نهاد و میان هر دو چشم او بوسه داد و گفت حبیب من و روشنایی چشم من آنکس است که دیروز خادم او جبرئیل بود زهی بزرگواری علی که گاهی جبرئیل امین را بخادمیش میفرمایند که اگر امامت و ولایت و فضایل وی بخلقان برسانی فرمان الهی بجا آورده باشی و ادای حق کرده باشی حیث قال الله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس یعنی برسان ای رسول بدین خلقان امامت و ولایت علی ابن ابی طالب را که امام است بر همه خلایق و ولی است بر جمله آفرینش اگر این امامت را نگذاری و بدین خلقان نرسانی رسالت را نرسانیده باشی و گوای محمد و از این دشمنان مترس که نگاه دار توئیم و اگر

فاسقی با علی مفاخرت کند بر وی خوانی این آیت را که افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون
و اگر ترسایان با تو ملاعنه کنند علی و فاطمه و حسن و حسین را با خود ببر و بگو تعالوا ندع ابناءنا
و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم و اگر از صحابه کسی گوید که چرا ما را با خود نبردی
چنانکه علی را بگو که میراث دار من اوست ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا و اگر کفار
انکار تو کنند گواه تو من بسم و حجت تو علی قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم
الکتاب یعنی گواه محمد کیست گواه من خدا و آنکس که علم کتاب پیش اوست یعنی علی
یا محمد طاعت علی بر خلقان فریضه کن که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و دوستی
علی بر خلقان واجب گردان که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی بگو که فردای قیامت
از دوستی علی خواهند پرسید که وقفوهم انهم مسئولون ما لکم لا تناصرون شیعه علی را تاج
کرامت بر سر نه که کنتم خیر امة اخرجت للناس بگو که علم از او فرا گیرید که علم جمله کتابها نزد
اوست راسخ در همه علم اوست و یازده فرزند معصوم او که و الراسخون فی العلم میسره بن عبد الرحمن
گفت پیش امیر المؤمنین شدم در کوفه بگریستم و گفت دلت با اهل و عیال است که در مدینه اند
گفتم آری یا امیر المؤمنین فرمود که چون نماز خفتن بگذارم پیش من آی بر بام سرای من گفت پیش
وی رفتم گفت چشم بر هم نه چشم بر هم نهادم فرمود که باز گشای باز گشادم فرمود که کجایی گفتم بر بام
سرای خود در مدینه گفت فرو رو و نزدیک اهل و عیال و عهد تازه کن فرو رفتم و ایشان را بدیدم
و بیرون آمدم و در پیش امیر المؤمنین بنشستم گفت چشم بر هم نه بر هم نهادم گفت بگشای بگشادم گفت

کجایی

کجایی گفتم بر بام سرای امیر المؤمنین در کوفه بعد از آن فرمود که یا میسره نه عامه دعوی میکنند که زنی
ساحره بیک شب از زمین عراق بزمین هند میرود گفتم آری گفت اگر وی بکفر خود بران قادرست
ما بایمان خود بران قادرتر باشیم یا میسره بدانی که من کیستم من علی ابن ابی طالبم ولی خدا
و وصی محمد مصطفی نزدیک آصف برخیا یک علم بود و از کتاب وی قادر بود که تخت
بلقیس را بیکباره به طرفة العین پیش سلیمان آورد و نزدیک منست علم جمله کتب من
قادر نباشم بدانچه خواهم گفت باشی یا امیر المؤمنین یا وارث التورات و الانجیل و الذکر و الفرقان
و الحکم التی لا تعقل   لولاک لم تخلق الزمان و لا دجا   غسق ابتلاج الفجر لیل اللیل
یا قاتل الابطال مجترک للعدی   من خد مجدنک المهند [illegible]   ان کان دین محمد فیه الهدی
حقا فحبک بابه و المدخل   صلی علیک الله من متبول   قصدا بمن سواک لا [illegible] آورده اند
که چون حق تعالی موسی را فرموده بود که از خضر علم آموز در آن وقت که از پیش خضر باز گشت بر او دیش
بیرون بر سر که از آنجا بیاید و بدید موسی گفت من و خضر بر کنار دریا نشسته بودیم مرغی از
هوا در آمد و منقاری آب بر گرفت و بسوی مشرق انداخت و یکی بر گرفت و بسوی مغرب انداخت
و یکی را بسوی آسمان و یکی بسوی زمین بپرید ما از آن تعجب کردیم و متحیر فرو ماندیم فرشته آمد و گفت چرا
متحیر فرو مانده اید گفتیم از کار این مرغ گفت معنی آنست که خدای که مشرق را آشکار کرده است
و مغرب را مغرب و آسمان را بر داشت و زمین را بگسترانید که بعد از شما پیغمبری بیرون آید
نام وی محمد و وصی او بود نام وی علی علم شما نسبت با علم وی چون قطره ای بود از دریا چون [illegible] شمه

شنیدی مستمع باش و از شجاعتش تیر شمه بشنو روایت که چون خواجه کونین و مفخر عالمین بحرب
خیبر رفت چشم آن چشمه شجاعت را درد بود خواجه نگاه کرد در میان صحابه شاه مردان را ندید
گفت مبارز دار الاسلام کجاست که کار حرب او سازد و دل عدو را قهر او گدازد گفتند او
به درد چشم مبتلاست و اسیر رنج و ملالت خواجه رایت یکی از صحابه داد و بحرب
فرستاد او برفت و بی فتح باز آمد رایت بدیگری داد او نیز بی ظفر باز گشت خیبر صفدر را
می جست حصار مرد کار می طلبید خواجه فرمود که لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله
و یحبه الله و رسوله کرارا غیر فرار فردا رایت بدست مردی دهم که خدا و رسول را دوست
دارد و خدا و رسول او را دوست دارند نگریزد و باز نگردد تا خیبر را بگشاید منافقان گفتند
بارها از علی فایق نیستیم دیگر روز مصطفی علیه السلام مرتضی را بخواند و گفت یا علی ترا چه رسیده است
گفت مهترا چشم درد دارد و کحل شفقت تو میخواهد و دیده ام دردمند است سرمه رافت
تو می طلبد گفت بیا که آب دهن صبح [?] آب حیات جان و دلها نزده است شفاء همه دردها در چشمه عارض
من تعبیه کرده اند خواجه سر مبارک شاه مردان بر کنار گرفت و میلی از لعاب دهن
خود در دیده وی کشید چون خواجه جهان نوش داروی امان از مکحله دهان در چشم امیر مومنان
کشید در حال صحت یافت و رنج براحت بدل شد شاه مردان گفت بعد از آن هرگز چشم
من درد نکرد در معجزات رسول آورده اند که در حرب احد طعنه بر یک چشم قتاده انصاری زدند
وی آنرا بر دست گرفت و پیش رسول آورد و گفت یا رسول الله بعد از این زن مرا باین چشم

دشمن

دشمن دارد رسول صلی الله علیه و آله و سلم آن حدقه را در چشم وی نهاد و آب دهن خود بر وی
کرد درست شد و روشن تر از آن دیگر چشم خوبتر شد عذاریة تکلا المیس فاده باعی و لا الهوی
علی بار مدین حمزا جه رایت بدست امیر المومنین علی داد و به خیبر فرستاد و فردای محشر رایت ازم
او خواهد بود امروز خلعت از بالای افسر تو زند و فردا لوای دولت او خواهد بود امروز
زیر لوای او بود افسر دولت زیر لوای او بود القصه شاه مردان حمله کرد شاه مردان چون بپای
حصار خیبر رسید مرحب از حصن بیرون آمد و بر شاه مردان حمله کرد شاه مردان ضربت
وی را رد کرد و ضربتی زد وی را چون خیاره بدو نیم کرد عامر بیرون آمد و بالای وی نیز ارش بود امیر
المومنین ضربتی بر ساق وی زد و او را بینداخت دیگران هزیمت شدند آورده اند که بر بام حصار
منجمی بود و هر کس بدانجا میرسید نام و نسبش معلوم میکرد و میگفت فلان چون شاه مردان
بدانجا رسید نام و نسبش معلوم کرد گفت ابت و خود را از بالای حصار در افکند شاه مردان
وی را در هوا بگرفت و آهسته بر زمین نهاد خاک بر زده شد و اسلام بر وی عرضه کرد چون از
کار منجم بپرداخت آهنگ در کرد علی بر حق بود چون آهنگ در باطل کرد زلزله در وی افتاد
حلقه در بگرفت و چنان بجنبانید که جمله حصار بلرزید به قوت ربانی از جای برکند و چهل گام
بینداخت آورده اند که چهل مرد خواستند که آنرا باز گردانند نتوانستند مردی برکند و از چهل
مردی بینداخت و بجوانمردی بر دوش گرفت تا جمله صحابه بر وی بگذشتند [illegible] گذر بنیت
که و من اراد العلم فلیات الباب کی گفت یا رسول الله تعجب میکنم از دست و دوش

علی که آن در انگاه داشته و بیدار که تا خاطر آن بر وی نگذرند خواجه گفت از دوستی تعجب مکنی
مرد نگاه کرد امیرالمؤمنین علی را دید در میان خندق در هوا ایستاده خواجه گفت یا علی اگر نه آنست
که میترسم که قومی طایفه در حق تو آن گویند که در حق عیسی مریم گویند و گفتندی امروز در حق
تو آن گفتمی که بر هر جا که گذری قدم بر گرفتی خاک قدم ترا برگرفتندی و بدان تبرک جستندی و لیکن ترا
این نسبت که تو از منی و من از تو انت منی و انا منک لحمک لحمی و دمک دمی
عبدالله مسعود گفت بشنیدم از رسول الله که گفت ان للشمس وجهین فوجه یضیئ لاهل السماء
ووجه یضیئ لاهل الارض وعلی الوجهین منهما کتابة قال اتدرون ما تلک الکتابة الله
و رسوله اعلم قال الکتابة التی تلی اهل السماء الله نور السموات والارض علی نور الارضین
گفت آفتاب را دو روست یک روی اهل آسمان را روشنی میدهد و دیگر روی اهل زمین را و از روی
که با آسمان دارد بر وی نوشته است که الله نور السموات والارض و آن روی که با زمین دارد
نوشته است بر وی که علی نور الارضین زهی بزرگی و بزرگواری علی هذا هو النور الذی عبدنا به
کانت نبهة آدم یتطلع وبها موسی اظلم لیله   رفعت له الا لاء و انبعث بابن له وده
ذکا ولم یغیر بنظیرها من قبل الا یوشع   از عجایب قصه خیبر که آن بود که پیش از فتح صفیه
دختر حیی اخطب بخواب دید که ماه آسمان در کنارش افتاد از خواب درجست شوهرش
گفت ترا چه رسید است ~~خواب گفت ترا چه رسید~~ شوهر را حکایت کرد شوهر
طپانچه محکم بروی او زد چنانکه رخسارش کبود شد گفت مگر خیبر را گشاده دعوی دوستی

محمد

محمد میکنی نمیدانی که ماه آسمان پیغمبر آخرالزمان است القصه چون شاه مردان خیبر بگشاد چشمش بر صفیه
افتاد چادر صفا بر وی افکنده و ویرا به حرم مصطفی فرستاد خواجه ویرا قبول کرد و آن نشان بر روی
وی بدید و ویرا جای ماند چون آمد جبرئیل آمد که یا رسول الله این ضربت در دستی تو خورده است
آخرت
و این رنج را برای تو کشیده و رسول را حکایت کرد که ای بنده مؤمن از برای رنج دنیا
کش محنت دنیا بکش که چون زخم خورده به نیچه اجل شوی و لحد تنگ و تاریک درآیی چون آن عقب
عقرب در آید گوید من رنگ و من نیک اگر از جواب عاجز آیی چنانکه از برای صفیه
جبرئیل فرستادم تا جواب وی گفت از برای تو بشیر و بشیر فرستیم تا جواب به صواب ترا
تلقین کنند که رنج هیچ نیکوکار در درگاه ما ضایع نیست قوله انا لا نضیع اجر من احسن عملا
فصل سیزدهم روی عن رسول الله صلعم انه قال صلوا خمسکم و صوموا شهرکم و ادوا
زکوة مالکم و حجوا بیتکم تدخلوا جنة ربکم صدق رسول الله   ای دستگیر درماندگان و
فریادرس بیچارگان ای مونس غریبان و سرمایه مفلسان ای طبیب بیماران و راحت جراحت
رسیدگان   ای مهر تو در دلم چراغ افروزان   وی یاد توام ابجد عشق آموزان
روی ز تجلی جلالت بغیرت زبان سرهم بنمات درهم سوزن   پادشاه ابواب رحمت
و مغفرت بر هم گشاده گردان مدد توفیق بر مزید دار حلاوت ذکر خود همه را چشان
و بذوق مغفرت برسان انچه نشاید از وقت ما به دور دار یا آله العالمین و یا خیر الناصرین
روایت از آن درج طاها بدر برج بطحی شمع جمع آلی اصداف الطاف ماست تا

و وقت نماز از آب و گل خلاصه جان و دل سید سادات منبع سعادات محمد مصطفی علیه افضل
الصلوة و اکمل التحیات میفرماید که نماز بنگاه دارید و روزه ماه رمضان بدارید و
زکوة مال بدهید و حج خانه کنید تا به بهشت خداوند خود روید و لفظ حدیث اینست اما حقیقت
وی آنست فرمود که نماز را بپای دارید و او را بمقام و بهشت برید که در جمله طاعتها و عبادتها نماز است
نظیر ایمان است که گفته اند ایمانست عماد ایمانست دلیل ایمانست فرق میان کفر و ایمانست
نور است و برهانست قربتست و قربانست کفاره گناهانست شفای بیمارانست درجات
بندگانست نجات درماندگانست مناجات رحمانست عبادت بهشتیانست عبادت فرشتگان
است میراث پیغمبرانست خواجه فرموده که ان اول الفرائض بعد معرفة الله تعالى الصلوة
واول ما یحاسب به العبد الصلوة فان قبلت قبل ما سواها وان ردت رد ما سواها اولین
چیزی که بعد از معرفت حق تعالی بر بنده فریضه است نماز است و اول چیزی که بنده را
بدان حساب کنند نماز است اگر نمازش قبول کنند طاعتهای دیگرش قبول کنند و اگر
نمازش قبول نکنند هیچ طاعت از طاعتهای وی قبول نکنند فرق میان مسلمانی و
کافری ترک نماز است نشان ایمان نماز است که علم الایمان الصلوة نماز ستون دین است
که الصلوة عماد الدین خانه بی ستون خراب بود خانه مسلمانی خود را به بیکاری و کاهلی خراب
مکن فردای قیامت دوزخیان را سوال کنند که ما سلککم فی سقر چه چیز شما را بدوزخ رسانید
جواب دهند که لم نک من المصلین نماز نکردیم لاجرم بدوزخ گرفتار شدیم خواجه فرمود که هر که نماز

گذارد

گذارد حق تعالی از وی راضی شود و فرشتگان وی را دوست دارند و علمای وی را بمحل قبول رسانند
نماز شفیع وی باشد روز قیامت تاجی بود بر سر او و ستری میان وی و میان دوزخ کلید بهشت نماز است
و فرمود که نماز مثل جوی آبست که بر در خانه کسی بود و آن شخص روزی پنج بار در آب میرود و خود را
میشوید هیچ پلیدی بر اعضای وی بماند هر که نماز گذارد نماز وی را از کفر و شرک پاک و پاکیزه
بدارد و از شیطان دور و بحضرت رحمن نزدیک چون نماز گذارد شرایط ارکان نماز را
بجای آرد بتمامی و خاضع و خاشع باشد تا نماز بمحل قبول رساند آورده اند که هرگاه که امام زین
العابدین علی بن الحسین علیهما السلام خواستی که وضو سازد رنگ رویش بگردیدی سوال
کردندی فرمودی که ساز آن میکنم که در پیش خداوند خود بایستم و با وی مناجات کنم و چون
بدر مسجد آمدی سر بر داشتی و گفتی که الهی عبدک ببابک یا محسن قد اتاک المسیء امرت
المحسن منا ان یتجاوز عن المسیء فانت المحسن و انا المسیء فتجاوز عن قبیح ما عندی
بجمیل ما عندک خداوندا بنده تو بدرگاه تو آمده است خداوندا تو فرموده که نیکوکاران
از سر گناه گناهکاران بر خیزند ای در گذارنده گناه از سر گناه من بر خیز معصومی طاهری صفوة [illegible]
نور چند اباکی معصومی که هرگز گناه نکرده و طایفه [illegible] خدای تعالی عاصی نشده معروف و مشهور است که
پانزده سال بر وضوی نماز شام نماز بامداد گذارد و هفت نوبت از مواضع سجودش [illegible]
از بسیاری نماز و مولانا [illegible] از آن وی گفت که روزی وی را دیدم در صحرا بر سنگی در سجود کرده
و میگریست و میگفت لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله تعبدا و رقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا

وی میگفت و من میشنیدم تا مزار بار تمام شد سر برداشت و محاسنش در آب چشم غرق شده بود با این
همه خود را مقصر میدانست و خود را اتهام کرده کاران فرو می آورد و در مناجات میگفت در زیاد
قبل بار او مبلغنی الزاد ای ام للبعد سافی اتحرقنی بالنار یا غایت المنی و این رجای
ثم این مخافتی یا من یجب این العبد فی الذنم یا من الیه و ارای الراد و السقم لا تقطعن
رجای فیک یا سندی یا غافر الذنب للراجین یا اکرم ای عفو تو بخشنده گناه چو منی
وی لطف تو باز داده راه چو منی هستم بیقین که رحمت شامل تو موقوف نکرده بر گناه چو منی
ابو دردا گفت شبی در صحرا بودم آوازی حزین به گوش من رسید که کسی میگفت خدایا عمر در نافرمانی
تو در گذشت و گناهم در صحف حفظه عظیم گشت جز آمرزش تو نمی‌جویم و جز رحمت تو امیدی
ندارم گوش بر داشتم تا بنگرم که کیست امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود خود را از وی پنهان کردم
تا چه میکند نماز میگذارد و هر رکعتی چند نماز که بگذاردی گریه و زاری آغاز نهادی و شنیدم که
میگفت خداوندا در عفو تو نظر میکنم گناه بر من خوار می‌ماند باز از سخط گرفتن تو می‌اندیشم
بلا بر من عظیم می‌آید گفت آه آه اگر در صحیفه اعمال سیئه نگرم که آن را فراموش کرده باشم و تو آن را
دانسته ای که فرمایی که بگیرید وی را آه از آن گرفته که خویشان وی را نجات نتوانند داد و قبیله وی را
وی را نفع نتوانند رسانید اهل جمع را بر وی رحمت آید آه آه از آتش زبانه زننده آنگه ساعتی
اضطراب کرد و ساکن گشت گفتم مگر در خواب شده که همه شب بی‌خوابی برده است بر دم و ویرا
از برای نماز بیدار کنم بر گرفتم و ویرا دیدم بر زمین افتاده و ویرا جنبانیدم نجنبید گفتم انا لله

یا امیرالمؤمنین

المؤمنین علی وفات کرد و بدر خانه حضرت خیر النساء فاطمه الزهرا علیها السلام شدم و آن حال با وی بگفتم
گفت یا ابا دردا آن غشی است وی را از ترس خدای پس ما نزدیک امیرالمؤمنین آمدیم و شد ری
آب بر روی وی زدیم چشم باز کرد و ما را دید که می‌گریستیم گفت یا ابا الدردا چون بدی که مرا دیدی
که بحساب گاهم برندی و فرشتگان غلاظ و شداد گرد من در گرفته و دوستان مرا فرو
گذاشته اهل جمع را بر من رحمت آمدی آنگاه رحمت تو بیشتر بودی ابو الدردا گفت آنچه از وی دیدم
از هیچکس ندیدم تا آنکه وی را یقین بود که بعد از رسول هیچکس را آن مقام و منزلت نخواهد بود
که او را بهشت و دوزخ در حکم او خواهد بود بنگرید که طاعت و عبادت و مناجات و دلسوزی
او چه گونه بوده است دعوی دوستی او میکنی دوستی او در متابعت و پیروی اوست از
خدا بترسید و نمازی که لهو و طرب بگذاشته اند آن را قضا کنید و بمیت که در ان وقت که
امام بحق ناطق جعفر الصادق علیه السلام از دار فنا با دار بقا رحلت خواست فرمود در
نقاب حجاب خواهد فرمودند بلکه مرگ بر ایشان روا نیست ایشان صفوة النور جلاله
از ایشان چنان باشد که نقاب حجابی در روی مبارک آورند هیچکس از خلقان ایشان را
نه بیند و ایشان همه کس را ببینند و بر همه اشیا مهین و دانا باشند قال الله تعالی وکل شیء
احصیناه فی امام مبین یعنی هر شیئی چیز را میگوید که هر چیزی که آن را آفریدیم و آن را شمار کردیم
در پیش امام روشن است و امام بر آن شاهد است و هرچه در آفرینش است از تحت الثری تا فوق العرش
پیش امیرالمؤمنین علی و فرزندان او که امامان اند تا به قائم آل محمد علیهم السلام روشن است و ایشان بر آن مهین

ومعین اند واین اند از سر ونسبه تمام جمله کائنات آگاه اند وکمال علم وولایت واین امام امیرالمؤمنین علی
وفرزندان او اند تا بقائم آل محمد القصه امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که جمله خویشان مرا جمع
کنید جمع کردند گفت شمارا وصیت میکنم بنماز که هرکه فردای قیامت با ما رسد ونماز وی در کردن او
باشد ما ویرا شفاعت نکنیم ونماز بجماعت گذارید که هرکه نماز بجماعت گذارد پنج خصلتش کرامت کنند
اول روزی بروی فراخ گردانند دوم عذاب گور از وی بردارند سیم نامهٔ اعمالش بدست راستش
دهند چهارم بر صراط بگذرانند کالبرق الخاطف والریح العاطف پنجم بی حسابش بهشت برند
و در حدیث آمده است که هرکه نماز بجماعت نگذارد وبدان اعتقاد نشود حق تعالی دوازده
خصلت عقوبتش کند سه در دنیا وسه در وقت مرگ وسه در گور وسه در قیامت آن
سه که در دنیا بود نخستین برکت از کسبش بردارند دویم سیمای رویش ببرد سیم مردمان ویرا
دوست ندارند وآن سه که در وقت مرگ بود نهم تشنه بمیرد سیوم جان کندنش دشوار بود وآن
سه که در قیامت بود چهارم حسابش دشوار بود پنجم ترسش بسیار بود ششم خشم خدای جبار
خواجه فرموده است که من تشبه بقوم فهو منهم بنا بر آن فرموده است که حق تعالی فرشتگان
آفریده است که بعضی در سجود اند که هرگز سر از سجده بر ندارند وبعضی در رکوع اند که هرگز سر بالا
نکنند وبعضی در صف ایستاده اند که از صف خود بر گشته نمیشوند منهم سجود لا یرفعون
ورکوع لا یستقیمون وصافون لا یتزایلون پس جماعت کنند که نماز در حال قیام مانندگی
هست با فرشتگان که در قیام اند ودر حال رکوع با فرشتگان که در رکوع اند ودر حال سجود

با فرشتگان که در سجود اند پس اگر میخواهی که از ثواب فرشتگان نصیب یابی نماز بجماعت گذارد
تو گذار ودیگر خواجه فرموده که وآتوا زکوة اموالکم زکوة مال بدهید که هرکه زکوة مال بدهد مالش را
از تلف نگاه دارد حصنوا اموالکم بالزکوة ودر نه چیز زکوة واجب است در زر ونقره وشتر
وگاو وگوسفند وگندم وجو ومویز وخرما اما محققان گفته اند که همه چیز را در خور وی زکاتست
زکات مال مواسات با درویشان زکوة عز تواضع وحسانت وزکوة شرف نصرت ضعیفانست
زکوة مواسات با درویشان زکاة فرزند نواختن یتیمانست زکوة وطن آوردن مهمانست
زکات علم تعلیم دیگرانست زکوة صحت پرهیز از گناهانست زکوة دولت حیا وماکل فرانست
زکوة آواز خوش خواندن قرآنست زکوة تن پاک کردن از عصیان است زکات زبان
نا گفتن بهتان است زکوة چشم نا نگریستن به بیگانگانست زکات دل تعظیم ایمان است
امام بحق معصوم مطهر رحمة الله علی الخلایق امام محمد باقر علیه السلام فرموده است که هرکه زکوة مال
ندهد حق تعالی از وی خشنود نشود واگر زکاة مال نداده روز قیامت ملک ویرا مار گردانند ودر گردنش
طوق کنند ودو تیر بر جوزه نا که فردا از حساب فارغ شوند سیطوقون ما بخلوا
به یوم القیمة وهر که گنج ودفینه زکوة بیرون نکرده روز قیامت آن درم ودینارها چون آتش گرداننده
وپیشانی وپهلو وپشت ویرا بدان داغ کنند الذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها
فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم وجنوبهم
وظهورهم بحمد الله مسعود گشت پشتهای ایشان را فراخ کرده اند تا هر درم ودیناری

داغ گاهی بوده به تخصیص پیشانی و پشت و پهلو از برای جهت دو قول گفته اند یکی آنکه چون سایل
را می دیده است گره بر پیشانی میزده است و پهلو از وی تهی میکرده است و پشت بر وی
میکرده است قول دیگر آنست که مدار مال گشاده پیشانی و قوی پشت و پهلو سوده با
عزیز من اگر درویش بهتر نبودی انبیا و اولیا درویشی اختیار نکردندی آورده اند که در
عهد رسول یکی بود نام او ثعلبه رسول را گفت یا رسول الله از حق تعالی درخواه تا مرا مالی کرامت
کند گفت برو قناعت کن که اندکی از آن شکر کنند بهتر باشد از بسیاری که شکر آن
نکنند گفت یا رسول الله من حق خدای بگذارم و شکرش کنم و خیرات دهم و صله ارحام بجای آرم
خواجه گفت خداوندا ثعلبه را مال ده ثعلبه گوسفندی چند داشت حق بر آن برکت کرد و اندک روز
چندان شد که وی را در مدینه جای نماند گوسفند را بیرون برد و پیش از آن پنج نماز در
عقب رسول گذاردی چون گوسفندان از آنجا بیرون برد و الا پیش از آن پنج نماز در عقب
رسول گذاردی هر روز نماز پیشین آمدی و با رسول نماز گذاردی دیگر نمازها بیرون شهر گذاردی تا گوسفندان
چندان شدند که در آنجا جایشان نماند بوادی شد و هر جمعه بیامدی و نماز جمعه با رسول گذاردی
و برفتی تا از بسیاری مال از نماز جمعه نیز بازماند چون آیت زکوة فرود آمد رسول صلعم دو کس را
پیش وی فرستاد تا زکوة بستانند ایشان آیت زکوة بر وی خواندند گفت این جزیه است
که از ما میخواهند شما جای دیگر روید تا من درین کار اندیشه کنم ایشان پیش مردی سلمی شدند
که صاحب شتر بود نامه رسول بر وی خواندند گفت سمعا و طاعة و در میان شتران شد

وهر شتری

و هر شتری که نیکوتر بودی بیرون کرد و بدیشان داد ایشان باز پیش ثعلبه آمدند همان سخن
گفت که این جزیه است و من نخواهم داد جای دیگر روید ایشان باز پیش رسول الله رفتند و حال بگفتند
رسول صلعم فرمود که وای بر ثعلبه در حال جبرئیل آمد و این آیه آورد که ومنهم من عاهد الله لئن آتانا
من فضله لنصدقن ولنکونن من الصالحین فلما آتاهم من فضله بخلوا به وتولوا وهم معرضون
خبر به ثعلبه رسید بیامد و گفت یا رسول الله هر چه خواهی بدهم گفت حق تعالی مرا فرموده بود
که مرا صدقه و زکوة تو قبول نکنم ثعلبه بیرون آمد و خاک بر سر میکرد و میگفت وای بر من
رسول گفت ترا بگفتم که قناعت کن نکردی لاجرم بخشم خدای گرفتار شدی خواجه کونین فرمود
که صوموا شهرکم روزه ماه رمضان بدارید رزی بزرگوار ماهی که ماه رمضان است رمضان نامی است
از نامهای خدای تعالی و بزرگان ماه رمضان را بهار تشبیه کرده اند که چون بهار آید در هوا
باشد باران فرو بارد نباتها بر روید سبزه بدماند گلها شکفتن گیرد صحرا را بساط عبقری گسترد
کوه را جامه رنگین در سر کشد و درختان عقدهای مروارید در بندد همچنین چون ماه رمضان در آید
مسجدها منور گردد و دلها بنشاط آید و قندیلها برافروزند منبرها بیارایند جماعتها انبوه
ساخته گردد خایفان در هرب آیند زاهدان در طلب آیند عارفان در طرب آیند مشتاقان
در شغب آیند عاصیان براه آیند گریختگان بدرگاه آیند جوانان از دیده اشک بارند
پیران موی سفید در خاک مالند ان الله عز و جل فی کل یوم من شهر رمضان الف الف
عتیق من النار فاذا کان یوم الجمعة ولیلة الجمعة اعتق الله فی کل ساعة الف الف کلهم قد

استوجب النار خواجه کونین فرموده که هر روزی از ماه رمضان پادشاه عالم هزار هزار عاصی را
از آتش دوزخ آزاد کرداند و چون شب جمعه باشد و روز جمعه در هر ساعتی چندان آزاد کرداند
که در هر روزی آزاد کردانیده باشد ماه رمضان بحریست که هر که آلوده نجاست معصیت باشد
چون بوی در آید پاک و پاکیزه کردد سلطانیست که هر که در سایه چتر او آید از همه عالم برسته آید
هر که در ماه رمضان خلعت سعادت توبه نیافت در کدام ماه خواهد یافت هر که درین ماه عنوان
آزادی نداد در کدام ماه خواهند داد ماه رمضان را دو حرمت است حرمت رمضان
و حرمت قرآن قوله تعالی شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن و دو عصمت عصمتی از شیطان
و عصمتی از نیران تصفد فیه مردة الشیاطین و تغلق فیها ابواب النیران و دیوانرا در بند کنند
درهای دوزخ را در بندند و دو نعمت فتح الجنان و روح الجنان درهای بهشت را بکشایند
و دلها را راحت دهند و دو برکت برکه نور و برکه سحور تسحروا فان فی السحور برکة و دو آیت
در وی آمد خواب را عبادت برکشیدند و خاموشی را تسبیح که نوم الصایم عبادة و صمته تسبیح
دو فرحه است یکی نزدیک افطار و یکی نزدیک لقای ملک جبار که للصایم فرحتان فرحة عند
الافطار و فرحة عند لقاء الملک الجبار دیگر خواجه فرموده و حجوا بیتکم حج خانه کنید
تا بهشت خداوند بر خانه بروید و گفت هر که را حاجتی ظاهر یا سلطانی قاهر یا بیماری حابس باز
ندارد از حج و وی حج نکند خواه جهود میرد و خواه ترسا و هر که حج کند با شرایطش از آتش دوزخ
ایمن شود و فرموده که یک رکعت نماز در مکه برابر است با صد هزار رکعت و یک رکعت

درکعبه

در کعبه با صد هزار رکعت و یک صدقه با صد هزار صدقه و گفت بهر گامی که حاجیان بر دارند
هفتصد حسنه از حسنات حرم در دیوان ایشان نویسند گفتند یا رسول الله حسنات حرم چه باشد
گفت یک حسنه بصد هزار حسنه و هر روزی و شبی صد و بیست رحمت بخانه فرود آید شصت از
برای طواف کنندگان و چهل برای نماز گذارندگان و بیست از برای کسی که در کعبه نظر کند
نظر در کعبه عبادتست و فرموده که نظر در روی مبارک امیر المؤمنین علی علیه السلام عبادتست
که النظر الی وجه علی عبادة و ذکره عبادة و لا یقبل ایمان العبد الا بولایته و البرائة
و من اعدائه پیغمبر فرماید که نظر در روی مبارک علی ابن ابی طالب علیه السلام عبادتست و
نام او بر زبان عبادتست و قبول نکنند ایمان بنده را اگر بولایت امیر المؤمنین علی قبول کند
و تبرا از دشمنانش در حدیث آمده است که هر که در فضیلتی نکند از فضایل علی هر گناه که بخشم کرده
باشد حق تعالی بیامرزد و هر که گوشش که فضیلتی از فضایل علی ابن ابی طالب دارد و بشنود
هر گناه که بگوش کرده باشد حق تعالی بیامرزد و هر که فضیلت ویرا انکار کند یا در وی
طعن کند از دنیا بیرون نشود تا ببلایی مبتلا نشود مردی را دیدند در شام یک نیمه روی او سیاه
شده بود و ویرا از آن حال پرسیدند گفت در فضایل علی علیه السلام طعن بسیار میکردم شبی در
خواب دیدم که شخصی پیش من آمد و گفت تویی که در فضایل امیر المؤمنین علی طعن میکویی و طپانچه
بر روی من باز زد روی من سیاه شد چنانکه می بینی و حجوا بیتکم تدخلوا جنة ربکم حج ابراهیم
و اسمعیل [illegible] مرا خانه بنا کنید از سنگ بنا و [illegible] ذرع از یک جانب و بیابان بی نهایت.

وا ز دیگر جانب دریای بی غایت و نظاره کنید تا عاشقان ما را و عشق بازی عاشقانه ببینید
که آن سنگهای مغناطیس الهیست مستی سنگ سیه را در جنب سنگ برهم نهاده و صدهزار ابدال
جلف بر راه نشسته و آتش عشق عشاق هر روز زیادت تر و تیزتر ابوالقسم بشر بن محمد امیر گوید
مردی کهل را دیدم در طواف روی زرد شده و رنج سفر بر روی پیدا او را پرسیدم که از خانه
تو تا اینجا چند راهست گفتم دو ماهه راه گفت پس تو همسایه خانه باشی هر سال بزیارت آیی
گفتم از خانه تو تا اینجا چند راهست گفت پنجاه سال را گفتم زهی طاعتی نیکو و محبتی صادق بخندید و این گفت
زر من هویت و ان شطت بک الدار او حال من دونه حجب و استار لا یمنعنک بعد
من زیارته ان المحب لمن یهواه زوار هر که بنهد دو دیده تو کام کی گردد تیر ایام
قبله اگر ساخته اند انکسان سبت نه کلوخ آتش و صنم را نقش کنم نام تو بر جان خویش
سجده برم روز و شب آن نام را مرد که کعبه رود اول احرام باید گرفت احرام چیست آنکه غسلی
بیارد و جامه خواجگی از سر بنهد لباس رعنایی و تکبر از سر برکشد ازار و ردایی در خود در پیچد
و روی به مقصد آرد و لبیک میزند این تصحیح است مقصد حق احرام باطن است باز جمله اغیار
درین احرام ازاری از نیاز و زاری بر باید بست و ردایی از وفا و بردباری بر باید افکند
و در عالم صدق لبیک صدق باید زد و روی در بادیه فردانیت باید نهاد و این نعره میباید
نام تو شمع است و دل پروانه نام تو گنجست و دل ویرانه تا شراب ناب تو نوشیم ز شوق
بایدم از جان و دل پیمانه هر کسی با زین قدح رنگی گرفت این قدح مردی چو زد مردانه

آشنائی

آشنائی نام تو دانی که کیست زین جهان و زان جهان بیگانه هوشیار هوشیار آنکس بود
کو بود تردامن تو دیوانه ابراهیم خلیل الله در عالم کعبه بنیاد کرد و بنیا نهاد و جبار جلیل
از اسرار آن کعبه سلطان الطاف خالق بنا کرد ابراهیم در عالم کعبه بنا کرد و جبار
جلیل در باطن کعبه بنا نهاد و دلها در سینه بر مثال کعبه است کعبه ابراهیم خلیل از احجار کعبه
جبار جلیل از اسرار آن کعبه سلطان الطاف خالق آن کعبه قبله خالق این کعبه منظور
نظر حق اینجا مسجد حرام اینجا مشهد کرام آنجا عرفات اینجا تحیات و کرامات آنجا مقام
خلیل اینجا مقام لطف جلیل آنجا چشمه زمزم اینجا قدح الطاف دمادم آنجا رکن یمانی اینجا
کنوز معانی سر عالم صورت حرم است و سر حرم کعبه و سر ما کعبه سر عالم حقیقت قرآن است
و سر قرآن کلمه و سر کلمه الله بادیه را ببست باید تا کعبه الله ربی اکبر مجرد وار طوفان هر
شوق این بادیه را ببست باید تا کعبه الله ربی اکبر مجرد وار طوفان ز سر خوف و رجا بباید آورد
و نفس خود را پیش وقت قربان باید کرد اما این کار هر کسی نیست این کار مردانی اند که سر گوی منش
فرو نیارند آشنا که درین راه کمال دارند ازمایه کونین ملالی دارند شناخ حال جان نخ انیدیه لک
از قال گذشته اند و حالی دارند قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لالقینکم تأتونی بالدنیا
تحملونها علی ظهورکم و یأتون الناس بالآخرة صدق رسول الله صلعم مناجات هدف دل ما را
از تیر وسواس ابلیس به تلبیس نگاه دار لوح ضمیر ما را به نقوش در قوم معرفت خود
آراسته گردان [illegible] ما را [illegible] گشاده گردان [illegible] سمع ما را

۳ فصل چهارده هم
انه قال لیدخلها شم ان
اولیاء منکم المتقون
لالقینکم [illegible] بالدنیا

از ندای بشارت الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة از نشئه غفلت خالی دار مخمور عمان
کاسه عرش را از داد و خانه رحمت خود شفاعت سالکان مسالک آخرت را که تمام در مظلوم
لهد داشتند از مایده مغفرت خود ذله و نعمت بمقاصد و مطالب همه را به نجح و ظفر برآورده گردان
یا آیة العالمین و یا خیر الناصرین رو آیت از آن چشمه خورشید رسالت گوهر کان طهارت سفینه
آب و خاک امیر لولاک لما خلقت الافلاک رهبر شاهراه ایمان بدرقه قافله دو جهان
شمع جمع انبیا حارس تاج اصطفا و صفا محمد مصطفی صلعم این بهتری که شده اند مناقب او بگوش
رسانیدم نزدیکان خود را پند بده تا از بندشان خلاص دهم فرماید که ای بنی عبد المطلب
طلب نمی آیم که با من از یک نسبند اگر هم نسبی ستان می باید و میخواهید که نسبت شما با من
کرم باشد بار گناه از نسبت بنهید و لباده تقوی فراشت کنید که اگر نه بر طریق تقوی روید
با من همراه نخواهید بود می بینم شما را که می آیید نزد وی قیامت و اوزار دنیا بر پشت نهاده
لا الفینکم تاتون بالدنیا تحملونها علی ظهورکم و دیگران می آیند روی ها با آخرت آورده و یاتون
بالناس بالآخرة اول کسی که دعوتش را اجابت کرد شاه مردان و شیر یزدان و ید الله
و وجه الله و حبیب الله امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام بود فرمود که کمر خدمت
از آن بر میان بسته ام تا هر چه فرمایی بجان و ایمان قیام نمایم من کمر بجان بستاده ام من منتظر
تا چه فرمایی مرا تا بجان من آن کنم در سه شنبه امیر المومنین علی علیه السلام
جانا اگرم هزار جان خواهد بود فرمان تو بر جمله روان خواهد بود من بنده مرا تو بر زبانم

من در خریده اطفال است هنوز تجربه دنیا نکرده ام اما از آن پیش که آب و گل ساخته اند
جان و دل با عشق پرداخته اند عشاق تو پیش از گل و دل با رخ تو نرد جهت آتش عشقبازی باخته اند
چون با ایمان بر همه صادق آمد که سبقتکم الی الاسلام طرا غلاما بلغت اوان حلمی لاجرم
ولایتش بر همه واجب گردانید فاوجب لی ولایته علیکم رسول الله یوم غدیر خم
وای بر کسی که انکار ولایتش کند فویل ثم ویل ثم ویل لجاحد طاعتی من غیر جرم
انکار ولایتش کردند و بر وی تقدم جستند و آنچه حدیث رسول را نشنیدند که یا علی
لا یبغضک بعدی الا کافر و ان اهل السموات یسمونک امیر المومنین علی علیه السلام
بعد هفت سال که با رسول نماز کرده بود و هیچکس دیگر از مردان ایمان نیاورده بود
چنانکه رسول صلعم فرمود که صلت الملائکة علی و علی علی سبع سنین لانه لم یرتفع الصلوات
من الارض الی السماء الا منی و من علی جماعتی درویشان سوختگان از اطراف عالم
روی بکعبه رسالت آورده اند بلال از حبشه روی براه آورد و صهیب از روم
در ترک و بوی اشتیاد سلمان از فارس عاشق وار کمر خدمت بر میان بست چون هر یک
در سفره نشستند و آن دولت دست در هم داد و آفتاب سعادت بر کمال رسید
نرسش بهر ولیمی خود بازبان خواستند که ایشان را از آن سفره برانگیزند گفتند یا
رسول الله ما را عار می آید با ایشان هم سفره گردان ایشان را برانگیز تا ما بنشینیم شوری
در شهر نبوت افتاد خواجه از غایت حرصی که داشت بر اسلام ایشان خواست که در وقت

آمدن ایشان رفتن ایشان بود خطاب حضرت رب العزت رسید ولا تطرد الذین یدعون
ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه ندا آمد ای محمد گرد آزار دل درویشان مگرد که ایشان را
عادت نبود که ایشان را از سفره برانگیزند با ایشان باش و ایشان را از خود دور مگردان
ولا تعد عیناک عنهم تا این دولت ایشان از کجا یافتند از آنجا که قدم در راه نهادند
بعشق نهادند لاجرم آنها که بعد از ایشان برنج ایشان در ایمان آمدند هرگز بمرتبه ایشان
نرسیدند ایشان شکستگان بودند قدم بر قدم خواجه می نهادند و دست در فتراک او
میزدند بامداد که خواجه از خانه بیرون آمدی آن شکستگان را دیدی با رویهای زرد و لبهای
خشک و دیدهای تر بگریستندی که خواجه ان جبرئیل امین هیچ سخن آورده است و حدیثی
کرده خواجه گفت دل مشغول مدارید که حق تعالی با شما عنایت حق تعالی فرموده است که انا
عند المنکسرة قلوبهم من نزدیک شکسته دلانم پادشاه عالم این آیه فرستاد
که واذا جاءک الذین یؤمنون بآیاتنا فقل سلام علیکم کتب ربکم علی نفسه الرحمة
ندا آمد که ای محمد چون این مؤمنان آن شکستگان درگاه ما را ببینی بگو سلام بر شما باد
از همه آفتهاتان سلامت باد خوشا کسانی که تو ایشان را سلام گفتی روزی که ز تو سلام باشد ما را
آن روز فلک غلام باشد ما را از تو که کنم توقع رسیدن کاندیشه تو تمام باشد ما را
من کیم کاندیشه تو هم نفس باشد مرا با تمنای وصال چون تو کس باشد مرا هر نفس کارست در در کار تو دم
جمله عالم طفیل آن نفس باشد مرا هر زمان حال را با سد وصالش خوش کنم بر وصال تو چگونه دسترس باشد مرا

کتب

کتب ربکم علی نفسه الرحمة حق تعالی رحمت بر خود نبشته است از برای شما نویسندگان چهار اند
کرام الکاتبین اند که اعمال قومی نویسند آنچه قلم نویسد آنرا محو بود یمحوا الله ما یشاء ویثبت آنچه
الکاتبین و حفظه نویسند آنرا بدل بود فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات آنچه حق
نویسد کس آنرا محو نکند و تغییری و تبدیلی بروی راه نیابد ما یبدل القول لدی وما انا بظلام
للعبید گفتم که آنچه کرام الکاتبین و حفظه نویسند آنرا بدل بود و چگونه بود مستمع باش و بشنو
هرگاه که بنده توبه کند توبه نیکو و کار خود به اصلاح آرد حق تعالی گناهان وی را با حسنات
بدل کند آورده اند که چون تحریم خمر فرموده آمد خواجه منادی فرموده بود که خمر نخورید روزی
اتفاق افتاد که رسول صلعم بکوچه فرو میرفت از سر کوچه کسی درآمد قرابه خمر در دست آمرد
چون رسول را دید بترسید و توبه کرد و گفت خداوندا قبول کردم که هرگز دیگر خمر نخورم بر تن
پوشیده کرد آن چون نزدیک رسول الله رسید خواجه گفت چیست درین قرابه گفت
سرکه است یا رسول الله پس رسول دست پیش آورد و گفت قدری بر دست من ریز
بر دست رسول بریخت سرکه بود مرد گفت یا رسول الله بخدایی که ترا به رسالت به خلقان فرستاده
است که این سرکه نبود خمر بود اما من بترسیدم و توبه کردم حق تعالی خمر را سرکه گردانید
گفت چنین باشد و هر که توبه کند حق تعالی سیئات او را حسنات بدل گرداند قال الله
تعالی فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات آورده اند که زنی کیسه بحضرت رسالت آورد
گفت یا رسول الله این سیصد درم است بدرویشی ده درویش حاضر بود خواجه گفت

شبان این سی صد دینار بزد زن گفت یا رسول الله زر منست عقره است خواجه از خشم شد گفت
حق تعالی تصدیق من میکند تو تکذیب من میکنی کیسه برگرفت و فرو ریخت زر بود گفت یا رسول الله
من درم عقره در کیسه کرده بودم گفت راست میگویی اما چون بر زبان من برفت که آن زر است
حق تعالی آنرا زر گردانید هر گاه که بموافقت گفتار رسول عقره را زر میگرداند اگر از برای
موافقت گفتار خود گفت اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات اگر گناهان ما را حسنات بدل
گرداند هیچ غریب و عجب نباشد پادشاها از دلهای ما خستگان و مستمندان آگاهی دلهای خسته
ما را اکرم مرهمی فرست حق تعالی را با مؤمنان عنایتیست مؤمن را با ذات مقدس خود و عنصر
پاک نبی او رسل در سلک عزت کشیده است که ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین هر که در ذلت
و خواری مؤمن کوشد با حق عز و جل بضادت و منازعت بیرون آمده باشد امام معصوم جعفر
الصادق علیه السلام فرمود که من شکی در رب الوثن معبودی مانند من که باشد و خدا ندارم
معبود من باشد من مثلی و انت لی مانند من که باشد تو که پروردگاره و قسمه بدکار منی چرا
باشی امام معصوم مظلوم ولی خدا گوشواره عرش آن جگر گوشه مصطفی نور دیده فاطمه زهرا ابد ابد
حبیب الله ولی الله امام الهمام العالم الفاضل الکامل الاکبر اللؤلؤ المرجان سبط المصطفی و ابن
المرتضی و قرة العیون الزهراء روح الجرین ابی عبد الله الحسین صلوات الله وسلامه
علیه و علی الجد و الاب و الام و الاولاد المعصومین الکشد که با امام حسین مردمان میگویند
که در تو تیه و کبریاییست فرمود که آن تیه و کبر نیست که آن عزتست که ولله العزة و لرسوله

المؤمنین

للمؤمنین ولکن المنافقین لا یعلمون لیس للمؤمن ان یذل نفسه مردان او گزیدگان درگاه
دو دیده داده اند که بیک دیده صفات آفاقیت نقصان بینند و بیک دیده صفای کرامت
یزدانی گاه عرش و کرسی را بسبب گستاخی خود زیر پا نهند هیکل علوی مرکز سفلی را خاک احمص
خود برگیرند حالتی و دیگر مشتی آهنی در آمد که همه کس را از خود بهتر داشته و بر خود درجه نهند ابراهیم
ادهم بمکه میشد در پیش کاروان سیریت اکسی و زیرانش با سیه ران حرم بایشند و بر پیش
وی باز رفتند و چون بوی رسیدند ویرا نشناختند گفتند ابراهیم ادهم کجا باشد دانست گفت
چه میخواهید از آن زندیق ایشان ویرا حقارت کردند و سیلی زدند که چگونه ابراهیم ادهم را زندیق
خوانی ابراهیم گفت ای نفس میخواستی که خلقان استقبال تو کنند باری بخور سیلی خوردی الحمد لله
که بکام دلت بدیدم مردان راه حق چنین باشند زیرا که مقصود ایشان درگاه الله است
و مقصد ایشان کونین کوتاه است پای عشقشان همیشه در راه است دلشان در قبضه عشق
الله است   باده حق از خلق بگریخته   جان مست ساقی کرد ریخته الست از ازل بجان
شان نکوش   به فریاد قالو بلی در خروش   بیک نعره کوه از جا برکنند   بیک ناله
شهری بهم بر زنند   سحرگه بگریند خدا آگه آب   فرو شوید از دیده شان کحل خواب
ایشان بر زخارف دنیا مغرور نگردند زر و زر را دشمن ورزند و جز حق را نخواهند
الحق و الحق لا یجتمعان عزیزی از عزیزان گفت سنت رسول را ضم اشیاء وداد حکم خو
آورده ام مادر زندی بد بد آمد شبی در خواب دیدم که ضایت که بر جوانسته است

علما دیدم که نصب کرده در زیر هر یک جماعتی پرسیدم که این علمهای کیست گفتند از آن زاهدان
و عابدان و صادقان علمی دیدم در سایهٔ هر یکی جمعی بیاسوده گفتم آن علم کیست گفتند از آن
محبان خویشتن در آن میان افکندم و دستم گرفتند و از میان خود بیرون انداختند
گفتم من نیز از محبانم گفتند بودی چون دلت با آن فرزند میل کرد نامت از جریدهٔ محبان
محو کردند گفتم خداوندا چون دلت با آن فرزند میل کرد نامت از جریده ایشان محو کردند
گفتم خداوندا چون فرزند مانع راه است جانش بردار در ساعت خروش زنان بگوش رسید
از خواب درجستم گفتم چه بود گفتند کودک از بام درافتاد و جان بداد از اینجا اشتغل الا هو عن عاکف
بشغلهم عاکفات اشتغالی ایا منتهی شغلی و مسکک روحی و هنت رکجانی یا جنتی فی الهوی
ذنب ثانی للناس شأنی و بغیتی و منی دنت یا غایة المنی شأنی وصلت گوید که تو بذار یکبار
لی سرها او امر که بذار دیر تو کی از بزرگان پیشی بگذشت روشنایی از روزنی بیرون آمد
آوازی شنید که زنی با شوهری گفت اگر ترا ام نمی شاید و اگر زنی دیگر خواهی مختاری اما
اگر دیگری را بر من بدل کنی و روی از من بگردانی این درنگذرم کل ذنب لک مغفور سوی الاعراض
عنی آن بزرگ نعره زد و بیفتاد و بیهوش شد چون با هوش آمد گفتند ترا چه رسیده است گفت
به گوش هوش من فرو خواندند که اگر هزار گناه کنی با ما بزرگی عفو کنیم اما اگر بدرگاه غیری روی
آوری از تو نپذیریم و با ما مرزیم ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء
مردان راه حق در این راه قدم تعلب ننهادند به محبت بنهادند طاعت از بهر طمع بهشت نکنند

از بهر

از بهر رضا و قربت حق کردند و گفتند لیس للجنة شغل بنا و لا للنار سبیل الینا لانه لیس فی قلبنا
الا السرور برین نه بهشت با ما شغلی نیست و دوزخ را با ما کاری نیست زیرا که شادی
جز بیاد شاه وحدانیت نیست این سخن بلند همانست این گروه محبان و عاشقان است
ایشان به دنیا و اهل دنیا التفات نکنند و گوهر وجود ایشان از کانی دیگر است
عشق را گوهر برون از کان و کانی دیگر است   کشتگان وصل را از وصل جانی دیگر است
عشق را یک حکمت و یک سنت و لیک قاف اولی بسر   عاشق عشق چنین هم از جهانی دیگر است
دانه عشق جمالش چنین هر مرغ نیست   مرغ آن دانه پرنده ز آشیانی دیگر است
بر سر هر کوچه هر کس داستانی میزنند   داستان عاشقان خود داستانی دیگر است
بر زبانها زانکه با وی در سحر گویند راز   حرز جمال و روحانی زبانی دیگر است
آن گدایانی که دم از عشق رویش میزنند   هر کسی چون بنگری صاحب قرانی دیگر است
نشان شوق و محبت آنست که چون کارها بر مراد بود و روزگار مساعدت و یار موافق ترا آرزوی
رفتن کند که حضرت نبوت علیه السلام در حالت انگشت زنان گفت توفنی یا بنشیده دهم نیز دوست
بگفت توفنی چون ملک سمعت خالص شد و دولت او نظام گرفت توفنی مسلما یا رب جذایا
اکنون حضرت خود هر که نعمت تمام شد و شادی بکمال رسید این مرتبه سفر باشد این بهانه
محبانست که طعام قربت چشیده اند و شراب محبت نوشیده و شراب محبت شرابیست که در قدح
فرح ریخته اند و احباب را بی واسطه داده فاذا شربوا طلبوا و اذا طلبوا طربوا و اذا

طربوا طاروا واذا طاروا وصلوا واذا وصلوا انفصلوا واذا انفصلوا اتصلوا حصلوا چون دوستان
حق در دوستان لطف این شراب نوش کنند در طلب آیند چون در طلب آیند در طرب آیند
چون در طرب آیند از نشیمن کونین روند اگر برشوند چون برشوند و اگر برشوند خود را گم کنند دادار
یابند   مارا خواهی ز خویشتن دست بشوی   خود را بکش پس الهی ما را شوی

فصل بیست و دوم روی عن النبی صلعم من خصه الله بالمحبة تقدر انه من لطفه و نعمته
فان الحب لا یعذب محبوبه صدق رسول الله صلعم و خشنه عالمین میفرماید که هرگز محبوب خود را عذاب
نکند اما بنده وقتی محبوب حضرت شود که صد هزار رجای غادر اسباب بر دل او بگردش
بگرداند اگر زهرش دهند نوش شود و اگر قهرش کنند لحن و شادم گردد بوی از گلزار
این حدیث مشام رسید صد هزار جام بلا و ساغر قهر و تیغ محنت نوش کرد که
کس ندانست که آن جام قهر بود یا جام لطف و در مذاق او از قند شیرین تر بود دو
هر چه آید خوش بود چه جای شفا خواهی الم آورده اند که موسی بکوه طور می شد برهنه را
دید که عاجزه بیگر و گفت یا کلیم الله حق تعالی را سلام ما برسانی و بگوی که مرا چندان کهنه
رشته که عورت بپوش خود بکنم موسی علیه السلام پیغام او برسانید خطاب عزت
در رسید که برهنه را بگوی که نه می دهم و نخواهم داد و روز قسمت نصیب تو در دوستی ما
آمده است اگر دوستی ما میخواهی کهنه ات نفرستم موسی باز آمد و پیغام برسانید
برهنه روی بر خاک نهاد و گفت   الهی لو تقرضنی بالمقاریض ما ازددت الا حبک

رسول ثقلین صلعم

اگر بتعرض

اگر بتعرض در راه محبت خود را پاره پاره گردانی جز دوستی تو نیفزایم
ای جان جهان چه جای ناساختن است   جای طرب و شکر را نداختن است عابدان
و زاهدان و صائمان و قائمان محاسبات و با هیچ در ذره محاباتیست حق را با دزدگان
کارهاست که در بوته ابتلا شان بگدازد که در سند عطاشان می نشاند عاشقان از
حیات آنگاه برخورند که جان و دل در راه او در بازند   تا مرد به تیغ عشق بی سر نشود
در حضرت معشوق مطهر نشود   هم عشق طلب کنی و هم سر خواهی   آری خواهی و لیکن میسر نشود
همه جهان طالب رضای تو اند اما عاشقان در کاهش آنانند که اگر کونین و عالمین بر ایشان
عرضه کنند هیچ کدام برنشد و نیارزند گویند مقصود ما دیگر است   هرگز با سر خبری تمنای گست
ما برون از تو نداریم تمنای دگر   ایشان کیستند اولئک الاقلون عددا والاعظمون قدرا
عدد شان اندک است و قدرشان بزرگ شاه مردان و شیر یزدان در شرح الحال صفت ایشان
کرده است که اولئک خلفاء الله فی ارضه والدعاة الی دینه آه آه شوقا الی رؤیتهم ایشان
خلفاء خدا اند در زمین و خوانندگان با دین آه آه آرزوی که مراست به دیدار ایشان
خدارا دوست دارند و خدا را ایشان نیز ثابت البنانی گفت با جماعتی عابد بصره چون ایوب
سختیانی و صالح مری و حبیب فارسی و مالک دینار به حج رفته بودیم اسلک آمدند پیش ما آمدند
و گفتند استسقا کنید که امسال باران نیامده است تا به برکت شما حق تعالی باران فرستد طواف کردیم
و نماز گزاردیم و دعا کردیم هیچ باران نیامد جوانی را دیدیم که می آمد و از صالحان در دنیا

وی مشاهده کردیم کتاب کتب را نام خواند و گفت در میان شما کسی هست که خدای او را دوست دارد
گفتیم الحمد لله و بر ما دعا کرد و بر او اجابت گشت و در بشوید ما دور شدیم و وی روی بر خاک
نهاد و گفت خداوندا بحق دوستی تو مرا که ایشان را باران فرستی باران در ایستاد
چنانکه آب از سر شکها روان شد پرسیدم که این جوان کیست گفتند امام معصوم حجة الله
علی الخلق امام زین العابدین علی بن الحسین صلوات الله علیهم وی بر خواست و میگفت قال امام
المعصوم من عرف الرب فلم یعقله فسوف الرب لهذا الشقی ما ضر فی الطاعة ما ناله
فی طاعة الله و ما ذا لقی ما یصنع العبد بغیر التقی و العز کل العز للمتقی
قلبی بذکرک مشغول عن البشر و لست انساک ما یحیی و ما یصبر لو ان حسنی [illegible] الذی ناظره
حتی الوفاة فلم تنقطع عن النظر احرام در کش که دل او مان کن و اندر عرصات هستی جولان کن
خواهی که ترا کعبه کند استقبال مای و منی و امینی قربان کن هر کس بدینجا نرسد این مرتبه
مقربانست اما باید که چون مرد خود در باب سستی این کار را که در زیور ایمان بر گردن روزگار
خود بست و دست در عروه وثقی توحید زد و تصدیق بنهایت تحقیق رسید و در حدایق ایمان
با قدام صدق و ایقان بخرامد و توبه و انابت در دیده دین کشید و گوشوار خضوع
و خشوع در گوش یقین کند بیخ بر آن سر غوغای هوا بیندازد تا در دعوی مؤمنی صادق آید
و با این همه باید که از کید شیطان ایمن نباشد که بسیار بسیار جاهلان که بها و بسال در طاعت بقدم
استطاعت بسر برده باشند چون رشته عمرش باریک شود روز امیدش تاریک گردد

کما قال الله تعالی و بدا لهم من الله ما لم یکونوا یحتسبون شنیده باشند خرابی که در وی حدث شیطان
در روی مالیده و درخت وجود بشارت خمر و زمر پرورده ناگاه رسول قبول صلح بدر آمده
و گفته که الحبیب یقرئک السلام و یقول لی شغلک الکلام آورده اند که شوخی بود
و چند سال آنکه نماز گذارده و شرایع اسلام ورزیده ناگاه نظرش بر جمال زنی ترسا افتاد
دلش از دست برفت چندانکه با خویشتن برآمیخت بر بنیاد پدر سرای آن زن ترسا رفت
و قصه با وی بگفت زن گفت اگر در دعوی صادقی زنار در میان بند که در مذهب ما
شرط ولایت زنار بر بستن و خمر خوردن دست شد قصد زن کرد زن از پیش وی بگریخت
و در خانه رفت و در ببست آن خاکسار بر بام رفت تا خود را در حلیه در خانه اندازد
از بام در افتاد و بمرد چندین سال نماز گذارده و شرع اسلام ورزیده عاقبت کافر مرده و بمقصود
نارسیده بسا پیر مناجاتی که بر مرکب فرو ماند بسا رند خراباتی که زین بر شیر بربندد
پیر مناجاتی شنیدی از آن رند خراباتی نیز بشنو مالک دینار گفت در جوار من
جوانی بود فاسق و فاجر روز و شب بارتکاب فواحش مشغول محلتیان از رنج و فساد
او بتنگ آمده روزی محلتیان بشکایت او پیش من آمدند کس فرستادم و او را حاضر کردم و گفتم
همسایگان از تو شکایت می کنند باید که از محلت بروی گفت خانه خانه منست از خانه خود
بیرون نمیروم گفتم بفروش گفت ملک خود نفروشم گفتم شکایت تو با سلطان گفت سلطان
جانب من نگهدارد مرا اعانت کند گفتم دعای بد کنم گفت خدا بمن مهربانتر است از شما گفت مرا این

کلمات بوی او خوش آمد در شبی که نماز بر خواستم خواستم که اوراد دعای بد کنم هتف بی هاتف لا تدع
علیه فانه ولی من اولیاء الله آوازی آمد که ای مالک گرد آن جوان مگرد و دعای بد مکن که
او ولی است از اولیاء خدای بر خواستم و به در خانه آن جوان رفتم چون بدر آمد گفتا
برو که آمده ام تا از محله اش بیرون کنم بر سبیل عذر کلمه گفت گفتم ای جوان آگاه باش که من نه
از بهر آن آمده ام که تو گمان میبری او را خبر دادم جوان در گریه آمد و گفت چون لطف
تو با ما اینست بر دست تو توبه کردم و بخدای بازگشتم و ترک فجور او کردم روز دیگر نیز
دیدم با گریه و زاری که از شهر بیرون رفت و دیگرش ندیدم تا که بحج رفتم جوانی را دیدم در مسجد
حرام ضعیف و نحیف زار و نزار گشته حمایلی در گردن وی در آمده ناگاه آوازی برآمد که نعم
الشاب جوان درگذشت و جان عزیز تسلیم کرد طالب مطلوب رسید و عاشق معشوق
قوله تعالی ومن یعمل سوءا او یظلم نفسه ثم یستغفر الله یجد الله غفورا رحیما هر که بدی از وی در
وجود آید و یا بر نفس خود ظلم و ستم کند بعد از آن پشیمان شود و باز بدرگاه حق تعالی رجوع کند
و استغفار و آمرزش خواهد خدا را غفور و رحیم یابد آورده اند که در زمان پیشین مردی گناه
کرد و بنزد وقت پیغمبر آن زمان شد که گناهی کرده ام از حق تعالی درخواه تا عفو کند درخواست
بار سوم آمد که گناهی دیگر کرده ام درخواه تا عفو کند درخواست بار چهارم آمد پیغمبر صلعم
روی از وی بگردانید و گفت مرا شرم می آید از حضرت عزت که سه بار درخواستم و حق تعالی
عفو کرد مرد روی بصحرا بیرون نهاد و دوگانه بگذارد و روی بر خاک نهاد و گفت خداوندا اگر

بنمازی

بنمازی مرا این بار گناه کی آمرزی حق تعالی فرشته بفرستاد تا در حال وی بایستاد و بگفت تا بنمازی بیامرزم
بیامرزیم حق تعالی توبه کنندگان دوست دارد کما قال الله تعالی ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین
از گناهان توبه کنید و بدرگاه او رجوع کنید تا خلعت محبت یابید حق تعالی به داود وحی فرستاد
قوله تعالی یا داود ذکری للذاکرین و جنتی للمطیعین و زیارتی للمشتاقین و انا خاصة للمحبین یا داود
ذکر من ذاکر راست و جنت مطیعان را و من خاص محبانم می گوید من زتو ام تو نیم بگو تا تو از آن کیستی
در عجبم که جان تو تا تو روان کیستی چرا نعره شوق آمیز بسیاری نگوئی مرگ اگر نه زمانی هوا داری
حیف بود چو تو معشوق و عاشق تو منی پادشاه عالم داود نبی را علیه السلام گفت بگو بنی اسرائیل را
که چرا خود را بغیر من مشغول میگردانید و بدرگاه این و آن میروید و دل در عمرو و زید می بندید
و من مشتاق شما ام هزار اصناف کرم و انواع نعم آشکارا کردم آخر ما تا ن هیچ آرزو نیاکی
ازین جفا آخر تا تمان شرم نه   من دوست ندارم که ترا دوست ندارند   تو شرم
نداری که ز من شرم نداری عزیز اجهد کن تا ملازم درگاه حق باشی و بغیر وی التفات
نکنی تا مقرب درگاه حضرت باشی آورده اند که سلطان محمود روزی بعزم شکار بیرون رفته
بود و با لشکر بسیار ناگاه همایی از طرفی پیدا شد جماعه حشم را چون چشم بر همای افتاد طلبی
در باطن شان پیدا شد طلبی از غلامانشان درخواست کنند زیر و یم و خود را از سایه او
بپایه حاصل کنیم سلطان محمود نگاه کرد جماعتی را دید که بسارعت میدوند و خود را بسایه
آن مرغ می انداختند ایاز از جای نمی جنبید سلطان گفت ای ایاز چرا نمی روی تا همای سایه بر

چنانچه میگوید

سر تا نداز دتا سعادت حاصل شود از انجا که عقل و کیاست غلام بود روی بر زمین نهاد و گفت
کدام سعادت یابم بهتر ازان که خود را در سایه سم سمند پادشاه افکنده ام سلطان چون آن دید
در مراقبت غلام هر چه شفقتی در باطنش بود پدید آمد و مهری در دلش پیدا شد باندک روزگاری
او را متصرف مملکت خود گردانید بجلال ذی الجلال که اگر ترک عنا کنی و قدم در میدان
بندگی نهی سعادت حاصل شود که هرگز به شقاوت مبدل نگردد و لطف خود را در تو سازد
قوله تعالی وهو معکم اینما کنتم بر صراطه آسان بگذراند المؤمن یمر علی الصراط کالبرق اللامع
در هشت بهشت را بر تو بگشاید قوله تعالی حتی اذا جاؤها وفتحت ابوابها خازنان بهشت را
باستقبال تو فرستد که وقال لهم خزنتها سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین خشت حور عین کند
که و حور عین کامثال اللؤلؤ المکنون امروز از خبیثات دنیا بر کنار باشی تا فردا طیبات
هشت بهشت در کنارت نهند که الطیبات للطیبین والطیبون للطیبات مصرع
روی عن النبی صلعم انه قال کن فی الدنیا کانک غریب او کانک عابر سبیل و عد
نفسک من اصحاب القبور صدق رسول الله مناجات پادشاها دلهای ما از بیم سطوت
قهرت خراب شد جگرهای ما از عمل بد خود کباب شد رحمن و رحیم از رحمت تو نومید نه ایم
بکمال قدرت بیافریدی به فضل و رحمت ببخشای ما بیچارگان درماندگانی را دستگیر از
ما بر دست گیر   از فضل تو تسبیح بنده و نومید نشد مقبول تو خر ستبل جا و بدین شد
لطفت کدام ذره بود که آن نه به از هزار خورشید نشد پادشاها از کار بیکار فضل و انعام

عام خود قطره در کام امید ما لبکان وا عرض آمال همه را بحصول موصول گردان یا اله العالمین و بخیر
روایت ازان پیش که رسالت سر و چمن حالات سلطان بارگاه نبوت والی خطه فتوت
مردمک دیده آدم چهره عالم مقتدای انبیا پیشوای اصفیا محمد مصطفی علیه افضل الصلوات والتحیات
میفرماید که در دنیا که غریبان باشید یا چنانکه راه که زیان باشد خویش را از جمله غریبان شمارید
بزرگترا رسیده اند که ما الغربت غربت چه که خواجه فرموده است گفت ترک الوطن وطن مسکن
و زود که اشند یعنی دنیا وطن و مسکن تو نیست دنیا را فرو گذار و دست از لذات و راحات
و آسایش و آرایش او بدار و دل در غنت حرمت و حشمت و زر و سیم و تجمل و زینت او بسته ندید
بدانکه نهایت هر آفریده مردن است و حاصل هر آینده رفتن شربت مرگ شربتی است که هر زنده را
بباید چشید ضربت مرگ ضربتی است که هر آفریده را بخواهد رسید سلطنه سلطان ضربت او را دفع
حرمت و حشمت ملکان خدا کند او را مانع نه اگر بر چرخ برین جای بسازی طپانچه قهر مرگت نگونسار
در اندازد و اگر در زیر هفتم زمین حصار آهنین و رویین بسازی صرصر قهر مرگت بیرون آرد و له تعالی
اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة پس چون حال چنین است و مرجع و مآل همین سبب باید
آنست که اقتدا به انبیا و اولیا کنی و محنت دنیا کشی و نامرادی دنیا کشی که این محنت بسر آید و راحت
و آسایش پدید آید در وقتی سماع کلام باری تعالی گوش تو رسد که سلام قولا من رب رحیم
محققان گفته اند که چون مومن بدر مرگ رسد عزرائیل به قبضه قهر جان او را از سینه آرد جان از
سینه که محل معرفت هر تریاید خطاب عزت در رسد که این جان را اسلام ما کند و سماع لطف

تا بیرون آید فیقول الله تعالی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی
وادخلی جنتی جان مؤمن چون سلام حق بشنود چنانکه مرغ از قفس بیرون پرد از قالب بیرون آید
و چون روز حیات تا باشد که جان تا به قالبها باز آید تن با روح گوید که چون تو رفتی مرا حیات نماند
مرا ثبات نماند مرا از صحرای دنیا بزندان گور بردند و در آن لحد تنگ و تاریک فرو خوابانیدند عیال مهربان
من مرا تنها در خانه بگذاشتند نیاز پرورده من یک لحظه با من الفت نگرفت روح گوید که چون من از
تو جدا شدم از زمین بیگانه شدم از آنجا با فلک اعلی شدم و در فضای جنت پریدم از مرغزار نعیم
چریدم اما بی وجود تو یک لحظه قرار نبودی بی وصل تو یک لحظه آرام نبودم و با یکدیگر غم دل گویند چنانکه
عاشق با معشوق غم دل گوید یعقوب غم زده با پیش یوسف احوال هجران و محنت بیت الاحزان
حکایت کند عزیزا حکایت حال تو است تا باز نگری روح ترا از قفس قالب راند جان
جهانگیر ترا جام اجل پیمایند قالب غم زده را در خاک کنند تو امل دراز در پیش گرفته
و خطبه ازل ابد بر خود خوانده و میخواهی بنگر تا آدم صفی با چندان صفوت و کرامت کجا شد
نوح که نوحه گر دهر بود کجا رفت خلیل صاحب کرامات و کلیم صاحب کرامات و رسالت
یعقوب با ده محنت و ایوب با ده بلیت کجا رفتند پادشاهان دهر و جباران عصر کجا شدند
و خلوا الدور لا اثار برسمهم وان لسکان القبور الثراه فان تری الا خفی قد تولوا بها
سنة تسفی علیها الاعاصیر آدم صفی که برگزیده حضرت حق بود در اول
خلقت خلعت یافته مسجود ملایکه مقرب بوده اطراف و اکناف بهشت را در تصرف

اورده

آورده نقش ثم اجتبیه ربه بنوک قلم کرم کرشا بر منشور ظلمنا کشیده و بطینا
رسن عباد نا طراز اعزاز لباس فرزندان او کرده صد هزار اندر صد هزار نقطه نطفه نبوت
او در نعت او نهاده اند آخر الامر از سکرات مرگ نا رسته کاس یاس موت بدست
فوت نوش کرده آمده که تب بر نهاد آدم مستولی شد ضعف در منزل قوت
او رخت اقامت نهاد عجز خیمه در صحرای ذات او بزد لرزه در اعضای آدم افتاد
گفت ای جبرئیل همه محنتها دیدم فراق فردوس اعلی چشیدم جدای دوست و جفت خود
خوار کشیدم دویست سال بر سر کوه سراندیب گریستم و عمری با لباه ربنا ظلمنا
از عرش مجید در گذرانیدم با این همه هیچ دردی و رنجی با این همه درد نرسیده است
این را چه خوانند و چه کارش نام نهاده اند گفت ای آدم این رسول مرگ است و این
نشان فناست این موکل در سرای بقاست گفت ای جبرئیل مرگ چه باشد گفت موکلی
که جان ببرد و عقل را غارت کند حواس را بند بر نهد تن از خدمت و حرکت فرو ماند گیرای
از دست برود و دست و پای در پای نماند هان ای عزیزان یاد کنید آن ساعتی را که اشک
حسرت از دیده ها باریدن گیرد و عرق ندامت از پیشانی روان شود مرد چشم گشاده
بقعر زندان می نگرد امکان سخن گفتن نه سامان آرزو خواستن نه مادر در گوشه نشسته
پسر ندارد فرزندان در زاری و بیدار نه پدر و مادر حیران و سرگردان یاران خسته
و دل بریان گشته   زان پیش که از جام اجل مست شوی زیر لحد جای نهاد ست شوی

سرمایه بدست آر درین ره کانجا سودی نکند اگر تهی دست شوی لا تأمن الموت فی طرف ولا نفس
ولو تمنعت بالحجاب والحرس واعلم ان سهام الموت نافذة فی کل مدرع منها ومتترس
ما بال دینک ترضی ان تدنسه وثوب نفسک مغسول من الدنس ترجو النجاة
ولم تسلک مسالکها ان السفینة لا تجری علی الیبس گر کاخ تو برکشند از اعظم بنیاد
ور کار تو چون سلیمان درهم سازند هم عاقبت این عجبه فانی ترا ترکان اجل [illegible]
آدم گفت خداوندا از مرگ میترسم مرگ را بمن نمای گفت ای آدم مرگ را نتوانی دید
اما من در نیکوترین صورتی بتو نمایم ای جبرئیل و میکائیل بروید و در کندن جان آدم را
یاری کنید بروید مرگ فرشتگان بیامدند و مرگ را بآدم نمودند بر صورت
پر باز گشاده یکی بمشرق و یکی بمغرب دهن و چشم باز کرده دنیا در پیش او چون دانه در بیابانی
آدم بترسید و بیفتاد و بیهوش شد چون با هوش آمد ملک الموت را دید که قبض روح یکی
میکرد گفت یا ملک الموت همه فرزندان مرا این باید دید گفت این آسانترین است بر عاصیان
فرزندان تو هفتاد بار چندین خواهد بود آدم گفت خداوندا جان دادن بر من و فرزندان من
آسان گردان موسی پیغمبر علیه السلام روزی ملک الموت را دید گفت بچه کار آمده گفت نه بزیارت
بلکه بقبض روح موسی گفت چندان امانم ده که عیال را وداع کنم گفت مهلت نیست
گفت چندانکه خدا را سجده کنم دستوری یافت و بسجود در افتاد گفت الهی ملک الموت را
فرمای که چندانم مهلت دهد که عیال را وداع کنم دستوری یافت بدر خانه آمد که ای مادر سفری در پیش است

گفت ای

گفت ای فرزند چه سفر است گفت سفر قیامت مادر بگریست و بدر خانه عیال و اطفال آمدند همه
وداع کردند کودکی خرد بود موسی را علیه السلام دست در دامن وی زد و میگریست خطاب
آمد که ای موسی بدرگاه ما می آیی این گریه و زاری چیست گفت خداوندا برین کودکم رحمت
می آید گفت ای موسی دل فارغ دار که من ایشان را نیکو دارم و به نبات خبرشان برآرم پس
موسی ملک الموت را گفت از کدام عضو جان من بیرون خواهی کرد گفت از دهن گفت از
دهنی که بی واسطه با خدای تعالی سخن کرده‌ام یا دستی که بدان الواح تورات گرفته‌ام یا از
پای که بدان بطور مناجات رفته‌ام ملک الموت ترنجی بوی داد تا بوی کند ببوییدن روح
وی را قبض کرد فرشتگان گفتند یا اهون الانبیاء موتاً کیف وجدت الموت قال
کشاة تسلخ وهی حیة ای آسانترین پیغمبران مرگ را چگونه یافتی گفت
چون گوسفندی زنده که او را پوست باز کنند آورده‌اند که عیسی علیه السلام شبی طلب
گیاه رفت مریم برای نماز برخاست ملک الموت را دید بروی سلام کرد گفت
که درین شب تاریک برمن سلام میکند که دلم از وی میترسد گفت ملک الموتم گفت
بچه کار آمده گفت بقبض روح تو گفت چندان امانم ده که پسرم عیسی باز آید گفت
مهلت نیست روح وی را قبض کرد عیسی باز آمد مادر را دید افتاده پنداشت که خفته است
بر سر بالین وی نشست تا نزدیک بود که وقت افطار ایشان درگذرد آواز داد که
ای مادر برخیز تا روزه بگشاییم فنودی من فوقه یا روح الله انی طیب المیت از بالای سر

خود آوازی شنید که ای عیسی با مرده خطاب می‌کنی حاجت مرد دنیا دیگر که مادر عیسی کار دنیا
تمام کرد چون مریم را دفن کردند بر سر خاک وی بنشست و میگریست از بالای سر خود آوازی
شنید نگاه کرد مادر را دید در بهشت و کوشکی از یاقوت سرخ بر تختی از زمرد سبز گفت ای مادر
سخت اندوهگین شدم بی تو مادر گفت ای فرزند مترس خدای را دان ای مرگ غمناک نشوی
گفت ای مادر روزه نگشوده از دنیا برون شدی گفت حق تعالی مرا روزه گشادی
نمود که بر خاطر هیچ آدمی نگذرد گفت ای مادر هیچ آرزویی داری گفت آرزوی من آنست
که یک بار دیگر با دنیا آیم تا یک روز روزه دارم و یک شب نماز بپای دارم ای پسر
اکنون بتوانی در ایام اختیار در دست توست عمل کن پیش از آنکه بچنگال مرگ گرفتار آیی
الیوم عمل ولا حساب و غدا حساب ولا عمل پس چون حال دنیا چنین است که با کسی وفا
نکرده است با تو نیز نکند دل بر دنیا منه و در بنای غدار ناپایدار فریفته مشو که او عاشق
بسیار را کشته و گذاشته است و بسیار زنان شوهردار را کشته دنیا چرخی است که جز شطرنج
و نرد در دنیا زدن ظرفیت که جز خیل خیال و حمل اهل نبازد و خیمه‌ایست بی عماد سرابست
بی ثبات نهایتیست بی ثبات بازاریست بس کاسد سودیست بس نایاب
خاکیست ظلمانی بادیست در سرگردانی آتشیست بیقرار آبیست ناپایدار الحذر ای خداوندان
طاق و طمطراق دنیایی ای ز د اندک اندک خان و مان رستن پس یکباره بر سر نفس
خواجه زاهد پرسیدند بهترین مردمان کدام اند گفت ازهدکم فی الدنیا وارغبکم فی الآخرة

آشنا کرد با

آشنا کرد روی از دنیا بگردانیده اند و دست در عقبی زده اند سلمان فارسی رحمة الله علیه در حال
که گواه حق انتقال میکرد میگریست ویرا پرسیدند که سبب گریه چیست گفت که از آن میگریم که ابیات
میترسم که خواجه زر بسم کرده و فرموده است که بلغ از دانیا الحقیقی فلیکن زاده کزاد الراکب
چون سلمان درگذشت هرچه داشت آن را قیمت کردند سیزده درم بیش بر نیامد
قدر معرفت در اکثر اینها ندیده و حق با وی بود که شاه مردان و شیر یزدان و امیرالمؤمنین
و امام المتقین و قبلة العارفین علی ولی الله صلوات الله وسلامه علیه و علی اولاده المعصوم
علیه السلام فرموده است که دنیی و عقبی با یکدیگر جمع نشود و دنیا و آخرت را مثلی زده است
و گفته است که ان الدنیا والآخرة عدوان متفاوتان و سبیلان مختلفان فمن احب الدنیا
وتولاها ابغض الآخرة وعاداها وهما بمنزلة المشرق والمغرب وماش بینهما کلما قرب من واحد
بعد من الآخر فرموده که دنیا و آخرت دو دشمن متعادیند و دو راه مختلف اند هر که دنیا را دوست
دارد آخرت را دشمن داشته باشد و دنیا و آخرت مثل مشرق و مغرب است و رونده در
میان ایشان هر گاه که از آن رونده رو بمشرق آرد چندانکه بوی تر نزدیک میشود هر آینه که از
مغرب دور مانده آورده اند که پادشاه عالم موسی علیه السلام را گذر بدشتی از دشتان
من دهقان و ویرانه وفات کرده است پروردگار وی بپا از سوی ایران و ویرانه
مردی را دید وفات کرده و خشتی زیر سر نهاده و پاره‌ای پلاس بر عورت پوشیده موسی بگریست
و گفت خداوندا دوست خود را چنین میداری و دشمن خود را چون ... داشت خطاب عزت

درسید که ای موسی بنزد جلال و عزت ما که این دوستی است از دوستان ما فروتنی یافت
که از خاک برخیزد نگذارم که قدم از قدم بر دارد تا از عهده آن خشت طلا بیرون نیاید
موسی علیه السلام رفت و جماعتی را از بنی اسرائیل حاضر کرد تا کار وی بسازند و چون بخانه وی
در آمدند شخص را ندیدند گفت خداوندا این دوست تو کجا شد مگر بزمین شد یا بر آسمان رفت یا سباع
وی را بخوردند گفت ای موسی این چه گمان است که بر دوستان ما میبری دوستان ما را سباع نخورد و بزمین
فرو نشود بر دوست که باشد نگرد تو دیگر دوست قوله فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر

حقیقه

فصل روی عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انه قال لو کانت الدنیا تزن
عند الله جناح بعوضة ما سقی کافرا منها شربة ماء خواجه کونین و مخبر عالمین میفرماید که ای مسلمان
من و امید دوستان من و یاران من بدانید که این دنیا بحضرت حق سبحانه و تعالی ترکی میبت که اگر
به مقدار پر پشه قدر داشتی هیچ کافر را از وی شربتی آب ندادی پادشاه عالم حال دنیا
و قلت نفع و سرعت زوال دریا تشبیه بگیاه کرده و در آیت فرموده قوله تعالی انما مثل الحیوة الدنیا
کماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض و در آیه دیگر انما الحیوة الدنیا لعب و لهو و
زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد کمثل غیث اعجب الکفار نباته میفرماید که حیات دنیا
و زندگانی در وی بازی کودکان است لهو و بطر و بیکاری جوانانست زینت و آرایش و
گلگونه روی زنانست شادی و نازش اقران و هم سرانست تفاخر و تکاثر توانگران بمال و
فرزندانست آنکه فرموده کمثل غیث چون بارانیست که ببارد و از وی گیاه و نبات بر دمیده

النبات و طراوة خاک که گلها رنگ آورد و آنکه روزی چند بر آید آن گیاه زرد خشک شود
و ریزیده گردد و باد آنرا در عالم پراکنده گرداند چنانکه از وی هیچ اثر نماند حال دنیا نیز در
چند سبزی کند آنگه به حرارت آفتاب خشک و ریزنده گردد و باد حوادث متلاشی
شود حال مردمان نیز چنین است کارها ساخته و مرادها حاصل کرده ناگاه ورق دیگر کار را برگردد
نعمت بمحنت بدل شود شادی بغم توانگری بدرویشی تن درستی بیماری زندگانی بمرگ
تا هر چه دیدی با ضد آن بینی مال و جاه کرد محنت نابود شود کوشک و ایوان گور گردد
تا بنده بیک نکته عبرت بیند قد کان ینعم باللذات و بالطرب طارت عقاب
المنایا فی جوانبه فصار من بعدها للویل و الحرب خالد بن ولید دختر نعمان منذر را
پرسید که حال شما چگونه بدین کار رسید گفت مجمل گویم یا مفصل گفت مجمل بگوی گفت دوری آفتاب بر آمد
هر که در جهان بود همه زیر دست ما بود تا آفتاب فرو رفت تا چنان شدیم
که زیر دست همه بر ما رحمت آمد پس چون دولت و اقبال دنیا را اعتباری نیست در طلب
مغفرت و رضای او کوشش قوله تعالی سابقوا الی مغفرة من ربکم و جنة عرضها کعرض السماء
و الارض اعدت للذین آمنوا بالله و رسله ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل
العظیم اگر بدنیا و جمع مال مشغول شوی از طاعت و عمل صالح باز مانی و از بهشت که پهنای او
چند آسمان و زمین است محروم مانی و از نعمتهای که هیچ چشم چنان ندیده باشد و هیچ گوش
نشنیده و بر خاطر هیچ آدمی نگذشته باشد روی عبد الله بن انس که از امام معصوم

حجة الله علی الخلایق مفتاح المغالق امام حق ناطق کاشف العلم الالهی کنز الحقایق امام بحق ناطق جعفر
ابن محمد الصادق صلوات الله علیه وعلی ابائه واولاده المعصومین علیهم السلام پرسیدم از حوض بهشت
گفت میخواهی که آن را ببینی گفتم آری دست من بگرفت و مرا بیرون مدینه برد و پای بر زمین زد من
جویی دیدم که کنارهای آن پیدا نبود از یک جانب آب دیدم از برف و از دیگر جانب
شیری دیدم در غایت سفیدی و در میانه آن خمری دیدم چون یاقوت سرخ گفتم یا ابن رسول الله
این جویها از کجا می آید گفت این آنست که حق تعالی در قرآن وعده داده است بر کنار جوی
درختان دیدم و بر آن درختان کنیزکان که از آن نیکوتر کسی ندیده باشد در دست هر یک آوانی
که هیچ بیننده مثل آن ندیده باشد امام جعفر صادق علیه السلام بیکی اشاره کرد دست خود
وی بجنبید درخت نیز با وی بجنبید درخت نیز با وی بجنبید و دلوی آب برداشت و به صادق داد
صادق علیه السلام بیاشامید و بمن داد و من بیاشامیدم هرگز از آن خوشتر و خوشبوی تر هیچ
نیاشامیده بودم گفتم یا ابن رسول الله مرا ظن بود که کار چنین است امام صادق فرمود
که این کمترین چیزیست که حق تعالی از برای شیعه ما ساخته است مومن چون وفات کند روح
وی را بدینجا آرند و ازین شراب سیرش دهند و دشمن ما چون وفات کند روح او را بوادی برهوت
برند و حمیم و زقوم بسیرش دهند پناه با خدای دهید از وادی برهوت حق تعالی بهشت از برای
دوستان ما آفریده است و دوزخ را از برای دشمنان فی الاصل کتاب کنوز الاستغفار نبا
وفی البریة نحن الیوم رهبان نحن الحور التی منینا لغایتها در ثمین و یاقوت و مرجان

منازل

منازل الخلد والفردوس تملکها فنحن القدس والفردوس من شهدنا فبرهوت منازله
ومن ناب نجات و ولدان این همه هست اما در آن کوش که ازین نعمتها محروم نمانی و زندگانی
چنان کن که هر دو از معصومان و مطهران شرمت نباید داشت و از حضرت رسالت خجالت
نبری و از حضرت عزت شرمسار نگردی مناجات امام المعصوم المطهر حجة الله علی الخلایق امام
المعصوم الطاهر والنجم الزاهر امام محمد الباقر صلوات الله علیه وعلی ابائه واولاده
المعصومین فرموده که کونوا لنا زینا ولا تکونوا علینا شینا ما را زینت و آرایش باشید
نه مایه عیب و عار باشید بجز آنکه چه جای ما از گناهان شیعه ما شرم باشد از آنکه جای ایشان
از گناه ایشان فرموده در قیامت یکی را از شیعه ما بنزدیک ترازو آرند بار گناهان سیاه
و حال تباه او از خجالت و شرمساری سر در پیش افکنده ناگاه بجانب راست نگرد مصطفی
را بیند و مصطفی متکلم گوید بد امتی بودی بجانب چپ نگرد مرتضی گوید بد شیعه بودی
ما را از کرده تو شرم می آید آه معصومان و مطهران را از کرده تو شرم می آید و ترا از کرده
خود شرم نه آه از آن ساعتی که مجرمان سر در پیش باشند از خجالت کما قال الله تعالی
ولو تری اذ المجرمون ناکسوا رؤسهم عند ربهم آه از آن ساعتی که در پیش خداوندشان بدارند
از برای حکم قاضی که به هیچ رشوه فریفته نشود و گواهانی که میل نکنند حسابگری که در او غلطی نباشد
محاسبی که او را سهو نباشد خطایی که در دفتر نباشد نشود معامله هر یک را بر کنار
سر برگرد و بر صحرای ظهور می نشانند قوله تعالی یوم تبلی السرائر دفتر حساب هر یک می گشایند

قوله تعالی واذا الصحف نشرت وخل وخرج نامهٔ عمر هر یک بزبان رباع نخ در پیش دیده شان
آورده و گویند هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون یعنی آن صحیفه بر گناهش
نخوانده باشند که دماغشان بخون دل ممزوج گردد فریاد و ناله بر آرند کما قال الله و یقولون یا ویلتنا
مال هذا الکتاب لا یغادر صغیرة ولا کبیرة الا احصاها هان اگر امروز نجات می طلبی توبه کن
از گناه در نیم شبان روی بدرگاه او آر و قطرهٔ چند آب از دیده ببار صافی شده و پاک
تو گریان و نالان بر خیز بخدمت خداوند جهان اشکی بدیده آلوده و گنجی بر سر
آهی بده آهسته و [illegible] بستان بر گذشت کاروان بسیار شوره پیری و [illegible] داری بر سری
برادر و دوستان شدن دست بهی خطا بود تحفه شب چه ساختی نقل سحر چه بسیار کی
عزیزا به کدام قوت بار گناه بر پشت میگیری به کدام سر تخته عصای عصیان در دست می داری
کتاب خدای از پس پشت انداخته اگر فردا کتاب تو از پس پشت تو بتو آید قوله تعالی
واما من اوتی کتابه وراء ظهره فسوف یدعوا ثبورا ویصلی سعیرا از یاد و واویلاه
بر آری و بعذاب سعیر و خشم خدای خبیر بصیر در مانی امان تحفت خود را چه نهاده و اید خانه
خود را چه ساخته اید ای مسلمانان چه داری روز رستاخیز را چون فرد گویند که کتاب [illegible] اخیر را
به حقیقت بدان که هوا پرستی است نباید بنده که با خواجگی ضمیر نباشند یکدل با دو تن عشق نوان
قوله تعالی ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه در ظاهر دعوی محبت مولی و در باطن عشق لذة
دنیا به صورت در مسجد و به معنی در کلیسا امر که را در باطن محبت الله بود باید که ظاهرش

در موافقت

در موافقت فرمان الله بود و چنان مستغرق حضرة الله بود که کونین و عالمین را فراموش کند
شنیده که شاه مردان و شیر یزدان اسد الله امیر حیدر بوتراب ولی سبحان علی ولی الله صلوات الله
وسلامه علیه و علی اولاده و سلم تیری بر ساق پای مبارک او آمده بود و از آن رنجی عظیم میافت
زیرا که پیکان در استخوان مانده بود و نمیتوانستند که بیرون کنند که طاقت نداشت امام معصوم
حسن ابن علی علیه الصلوة والسلام فرمود که شما را آن وقت میسر شود که وی در نماز بود که در آن
وقت آنچنان مستغرق حضرت صمدیت میگردد که از خود بیخبر میشود پس چون در نماز ایستاد
پیکان بیرون کردند و خبرش نبود چون از نماز بپرداخت و براحت دید فرمود که بدان
خدایی که جان حیدر ابی طالب به فرمان اوست که مرا از پیکان خبر نبود که بیرون میکردید
و نه از آنکس که بیرون میکرد نماز اینست و دوستی این را که دعوی دوستی میکنی و خلاف
فرمان میکنی یعنی الا له و انت تظهر حبه هذا المحال فی القیاس لو کان حبک صادقا لاطعته بدیع
ان المحب لمن یحب مطیع آورده اند که شبی امیر المؤمنین علی علیه السلام مهمانی رسید
و طعام و پیش وی نهاد و چون فارغ شد جامه خواب از برای او فرو کرد و در فضائل تا روز
بر آن جامه خواب خفته بود و شاه مردان در محراب روی بحضرت حق آورده و به طاعت حق
مشغول شد چون روز شد مرد برخواست و گفت ای [illegible] ایتها مثل لیلتک فی السهر والعبادات
مرا هرگز شبی نبوده است چون شب تو به غفلت و بطالت نهارک یا مغرور سهو و غفلة ولیلک
نوم والردی لک لازم و تعجب فیما سوف تکرهه غبه کذلک فی الدنیا تعیش البهایم

شب رفت و گشته ایم بیدار هنوز وز غفلت و سهو بر سر کار هنوز خورشید نهار بر سر دیوار رسید
ما بر در یار ما و بیدار هنوز اوحی الله الی داود من طلبنی وجدنی ومن طلب غیری لم یجدنی
کذب من ادعی محبتی فاذا جنه اللیل نام عنی زمان سعود کار باز و معقود دیده تو از بد او
پیغمبر بران جمله است که ما را هر که جوید یابد و هر که روی به قبله رضای ما آورد طلب وی عین
وجود گردد و غیبت وی محض شهود شود دروغ گوید و هر که دوستی ما کند شب بخسبد دوستان
ما را خواب و خور چه کار ای داود دل دوستان می کنم شوق شان تا قیامت بیدار می ماند گاه
که چون شب درآید نفس ایشان آسوده نبود و به اندیشه ایشان ارواح سوزان را سر در کشند
چشمها از ما بیدار بود هزار شمع شوق و محبت در دلها بر افروزند هزار شمع شوق و محبت
ضربه بلا چون شربت عطا نوش کنند صبر بی واسطه را لذت با واسطه دانسته قفا در نقطه
قرب به از بقا در دایره و بعد شناسند هزار جام قهر و قدح زهر نوش شده و هرگز جگر شان
شنیده قصه ایوب سمع هوش تا بعضی از آنها با تو تقریر کنم ایوب پیش از محنت چهل سال
در نعمت بود و چهار صد غلام داشت شتربان و ساربان چهل روزی آمد که ای ایوب چهل سال تا در
نعمتی سبب ما طلب خواهد شد نعمت به محنت بدل خواهد شد توانگری به درویشی تندرستی به بیماری آمد
گفت باکی نبود ما تن به قضا دهیم چون رضای او باشد گر پاره کنی ز فرق سر تا به قدم
موجود شوم ز عشق تو من ز عدم جانی دارم فدای تو کرده ز غم خواهش بشادی کشم و خواهش به غم
ایوب چند گاه منتظر بلایی بود تا روزی نماز بامداد بگذارد و پشت به محراب رسالت باز داد ناگاه قربانی

برآمد نگاه

برآمد نگاه کرد شتربان را دید که می آمد و فریاد و زاری کنان گفت ای شتربان چه افتاد گفت سیلی درآمد از
دامن کوه و گله را به دریا فرو برد و آمد شبان درین حکایت بود که ساربان درآمد و جامه چاک زده گفت
ای ساربان چه شده گفت سمومی درآمد که اگر بر کوه زدی بسوختی اگر بر دریا زدی و اگر بر خورشید
زدی زیر و زبر کردی بر شتران زد و همه را هلاک کرد باغبان درآمد که ای ایوب صاعقه درآمد جمله
درختان را بسوخت ایوب می شنید و تسبیح حق بر زبان می راند ناگاه آبکشان درآمد دست به
سینه زنان فریاد کنان که ای ایوب دوازده پسرت مهمان پسر مهین بودند سقف خانه
بر سر ایشان فرود آمد بعضی را لقمه در دهان و بعضی را در دست و در کاسه ایشان به لقمه مشغول
قضا ایشان را لقمه در دهن فنا کرد که یکی را زنده نماند ایوب پشت به محراب باز داد
و گریه بر روی افتاد و خود را در ماتم و به سجده در افتاد و گفت باکی نبود چون ترا دارم همه
چیز دارم گر مرا هیچ نباشد نه به دنیا نه عقبی چون تو دارم همه دارم و گر هیچ نباید
چون مال و فرزندانش برفت انواع بیماری و بلا روی به وی نهاد آن محض اسیر کرد و دل را
به هدف گردانید و جان را جام ساخت زهر قهر بلا نوش می کرد تا محض سلامتش دوام ملامت شد
و کرمها عطا نقطه هلاکت او به قوت نبوت صبر می کرد چون زخم متواتر شد و در آن بلا سخن
کردند و رخنه در دیوار قالبش افکندند یکی از ایشان قصد گنج خانه معرفت او کرد که دلش
فریاد رب انی مسنی الضر بر آورد و گفت خدایا دندان اطلسم می شکستند صبر می کردم که حق
من بود اکنون که قصد خانه محبت و خزانه معرفت تو کرده اند خزانه خود را به تاراج برده

احرق بنوی قلبی و دعه فانی اخشی علیک وانت فی حشاه چون تو در جانی بحق جان جمله را بحق کن
تا بحق جانان خود کس را نه بیند جان من در گفت مسنی الضر که ایوب گفته است قولهای دیگر
گفته اند یکی آنست که چون ایام محنتش دراز شد شیطان گونا [illegible] ازین خام طمع ایوب گفت اگر نجاتی
که از بلا یابی فالحمد لله علی ما مراحمه [illegible] بروی زد و ویرا براند آن ملعون چون از ایوب
نومید شد زنش را رحمه وسوسه کرد آن گفت دل مبارک ایوب از غیرت بسوخت گفت از بلا
نالم از طمع خام این نادانم قول دیگر آنست که ایوب از بلا نالید از کشف بلا نالیده زیرا که
ایوب را وحی رسیده بود که ای ایوب مثال کس از انبیا و رسل این بلا را التماس کرده
ما به لطف خود این بلا را بکلبه عزیز تو فرستادیم چون بلا قصد رفتن کرد ایوب از فراقش نالید گفت
انی مسنی الضر لاجرم پادشاه عالم خلعت انا وجدناه صابرا نعم العبد انه اواب در وی
پوشانید القصه چون مدت محنت سرآمد جبرئیل آمد که پای بر زمین زن قوله تعالی ارکض برجلک
هذا مغتسل بارد و شراب پای بر زمین زد چشمه آب گشاده شد یکی سرد و یکی گرم گفته اند چشمه
یکی بود در وقت آشامیدن سرد بود و در وقت غسل گرم ایوب را به رجوع در محنت و شربتی
باشامید علت ظاهر و باطن برفت حق تعالی در صورت نیکو خوب باز آمد ایوب را نشناخت
در صحرا میگشت و ایوب را بمحبت دید [illegible] نوحه بکرد ایوب آواز داد که ای ضعیفه گرامی طلبی
گفت بیماری داشتم که مونس من بیچاره بود و ویرا گم کرده ام و همی پایم گم کرده ام آرام دل خود را از آن
گم کرده ام وز خویشتن بسیرم که من منه جان گم کرده ام ایوب گفت که ای بیمار تو با که آشتی

کفشدادم

گفت در ایام صحت وجوانی با تو ایوب گفت بیا که ایوب تو منم رنج و محنت بدل شد محنت
بدولت مبدل شد حق تعالی مال و فرزندان و چندان بوی داد که بیشتر بود قوله تعالی ووهبنا له

فصل

اهله ومثلهم معهم رحمة منا وذکری لاولی الالباب [illegible] روی عن النبی صلعم انه قال العلم خلیل
المؤمن والحلم وزیره والعقل دلیله والعمل قائده والرفق والده والبر اخوه والصبر امیر
جنوده صدق رسول الله مناجات پادشاها برکات کلمات سید رسل روز اهل ایمان
در ریسمان هرکرا جاده حق دهی مقام از تفرقه نگاه دار در جاده حق وصراط مستقیم
همه را نگاه دار و همه را ثابت دار و در فرادیس جنان با مصطفی و مرتضی و با فرزندان ایشان
جمع گردان یا اله العالمین ویا خیر الناصرین از دولت ایشان مهر سپهر اصطفا و در دریای احد با ساکنان
صومعه مقام مرکز دایره وفا شهسوار سبحان الذی اسری مقرب مقام ثم دنی فتدلی فکان
قاب قوسین او ادنی خواجه هر دو سرا محمد مصطفی صلعم و مرتضی و فرزندان ایشان جمع
گردان یا اله العالمین ویا خیر الناصرین از دولت ایشان مهر سپهر اصطفا در دریای احد با
ساکن صومعه مقام مرکز دایره وفا شهسوار سبحان الذی اسری مقرب مقام ثم دنی فکان قاب
فتدلی
قوسین او ادنی خواجه هر دو سرا احمد مصطفی صلعم بفرماید که علم دوست مؤمن است وحلم وزیر اوست
وعقل دلیل و رهبر اوست و عمل دستگیر او [illegible] رفق پدر اوست نرمی و خوبی برادر اوست نیکو
کاری و کم آزاری برادر اوست صبر و شکیبایی امیر همه لشکرهای اوست ظاهر حدیث اینست
اما درین نعمت اشارتیست بشارتست که موجب بهشتست فرموده که العلم خلیل المؤمن

علم و دولت سلطنت از آنجاست که اگر مومنی را اندیشهٔ بدکاری و عزیمت خدا آزاری افتد علم نصیحت
و عاقبت اندیشی پیش آورد و از آن اندیشه بازدارد کما قال الله تعالی انما یخشی الله من
عباده العلماء هیچ مرتبه بهتر از علم شریفتر هیچ درجه بهتر از طلب دانش رفیعتر خبر
داود بین العلم والملک فاختار العلم فاعطاه الله تعالی الملک تبعا داود در میان جهانبانی
و دانستن معانی کتب آسمانی اختیار داود منبر شریعت و مسند سلطنت بوی نمود داود
در نگریست از یک جانب صورت مملکت دید تاج سلطنت بر سر و دواج مملکت در بر لذات
و مرادات دنیوی در نظر اما موکل عزل نیز در پس از جانب دیگر نگریست علم را دید عمامهٔ وقار
بر سر و رداء هیبت در بر منشور بقا در درجات دو جهانی در نظر داود در علم نظر خوشتر آمد
عمامهٔ علم را بر تاج ملک اختیار کرد و رداء آراستن حکمت را بر قبای پرچین دولت برگزید
و کم ابصرت من حسن و لکن علیک من الوری وقع اختیار بازیکه کرد جب و در است دلم نوله
حب داود تا زاو ترا خواست علم چون داود در اختیار بر علم قرار گرفت پادشاه عالم
ملک داود شاهی بوی داد و آوازهٔ خطبهٔ خلافت او بمسامع مجامع اهل عالم چنانکه در قرآن
فرموده است قوله تعالی یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق تا عالمیان را
معلوم شود که ملک تابع علم است و رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که یکساعت که عالمی
بر بستر تکیه کند و در علم نظر کند بهتر است از عبادت عابدی که هفتاد سال خدا را پرستد و
گفت علم بیاموزید که آموختن او حسنه است و درس او تسبیح و بحث او جهاد و آموختن او بکسی که نداند

صدقه است و فرشتگان در نماز استغفار میخواهند از برای عالمان و هر تری و خشکی که هست ماهیان
دریا و سباع زمین آمرزش میخواهند ایشان را قوله تعالی والحلم وزیره حلم وزیر سلطنت یقین چون نفس در
ولایت باطن سرکشی دارد و خواهد که خشمی برانگیزد حلم چون وزیری ناصح زبان بنصیحت بگشاید و گوید
اگر تو قهر پای مکافات قهر فوت نشود و اگر خشم برانی فرصت عفو در گذرد پس حلم که وزیر است
نیکوترین وجهی ویرا از آن بازدارد و خوشا عالمی که با علمش حلم بود و حلمی با مشرحه سنبری دارد که
کاد الحلیم ان یکون نبیا آورده اند که امام معصوم موسی بن جعفر صادق صلوات الله علیه و علی آبائه
المعصومین و اولاده الطاهرین را دشمنی بود که امام موسی را علیه السلام را بد گفتی و دشنام دادی
و لعنت کردی او را و پدران او را و موالیان ایشان گفتند اجازه ده تا آن ملعون را بکشیم گفت نه عالمان
حلیمان و رحیمان باشند صبر کنید تا روزی آن مرد بمزرعه از آن خود رفته بود امام المعصوم حجة الله
علی الخلق امام موسی الکاظم علیه السلام سیصد دینار زر سرخ برگرفت و بدان مزرعه شد
و بر وی سلام کرد و گفت این سیصد دینار زر است بستان و پدر مرا با جدان بخش و ایشان را
دشنام مده و لعنت مکن وی دست و پای امام را بوسه داد و گفت زهی کریمی حلیمی تو گواهی میدهم
که از اهل بیت نبوتی و معدن رسالت و بعد از آن هر که وی را دیدی تعظیم و توقیر وی کردی عالم چنین
باید که بعلم عطا پاش باشد و بحلم خطا پوش دیگر فرمود که والعقل دلیله عقل دلیل و راه نمونست
راه خطا از صواب باز نماید درجات از درکات جدا کند عقل با علم موافقت دارد و عقل به
دلائل توحید و حدوث عالم و اثبات صانع عقل در پیش است و علم را ابدی می‌برد تا بدانی که

بیان علم و عمل صحیح مقصود نیست هرگاه که خصوصیتی از جهل باشد یا از جنون هرچند که عمل را هنر است
اما نفس معاند درین راه از ناهمواری ناهموار دست کش باید تا به مقصودش رساند و العمل قائده
عمل دستکش رو هست و موافقت بنگر که علت بکار برد و ترا به آنجا خواهد برد ترا سه دوست
مال و فرزند و عمل چون وفات کنی مال برود و حق دیگری شود و تا به لب گور فرزند ترا سپس آید
بعد از آن بازگردد و عمل تست که همیشه با تو خواهد بود و مونس تو خواهد بود دوستان آمدند تا لب گور
قدمی چند باز برگردید وان گروه دیگر نپنداری مال و ملک و قباله برود و کلید ظلم ترا درد
للرحیل وقت دنا و انت علی حال وشکا سار فیا لهف نفسی کی سوف توبتی و عمری فان
واکردی لی ظاهر وکل الذی اسلفت فی الصحف مثبت مکافات عادل الحکم قادر دیگر والد فیه
والله اشارتست بدان که چنانکه مرد در آخر به پدر باشد باید که مومن را از آخرت بترسی و خوبی باشد
شنیده که روزی صحابه هر یکی تفخر بر حسب و نسب بکردند سلمان را گفتند تو نیز تفخر بر کن سلمان
گفت انا ابن الاسلام من سب اسلام و سلمانی ام نسبه من دین و اسلام است خواجه چون بشنید
خلعت سلمان بنا وری پوشانید تا بدانی که اصل پرهیزکاری و پارسایست بار سازد که
هنر بود قوله تعالی ان اکرمکم عند الله اتقیکم دیگر فرموده که والبر اقوی نیکوکاری کم آزاری
برادر موافقت مومن باید که نیکوکاری قوی پشت باشد و به کم آزاری دلاور هر که نیکوکار
بود معاش بهشت دار القرار بود کما قال الله تعالی ان الابرار لفی نعیم حشرش با آن ابرار بود
که ان الابرار یشربون من کاس کان مزاجها کافورا دیگر فرموده که والصبر امر حسنود صبر اسیر

همه شکرها

همه شکرهای موافقت از غایبالم بی صبر بر نتوان خورد و خشم بی صبر فرو نتوان خورد و صبر دل تخت را لازم کند
و مرکب مراد را اگر هم بی صبری توانگر را در معصیت اندازد و درویش را در کفر خواجه فرموده که ایمان
نصفش صبر و نصفش شکر است ایمان را بدو قسمت کرده اند یک نیمه از و صبر و یک نیمه شکر و صبر را
مقدم داشته است بر شکر گفته اند که در تقدیم صبر بر شکر دلیل تفضیل هم هست و گفته اند به پنج
وجه را تفضیلست بر شکر اول آنکه عبادت شاکر برای حظ و بهره نفس خود است تا نعمت حاصل
را قید کند و نعمت اجل را صید و عبادت صابر برای محبت پروردگار است و رضا جوئی ملک تعالی
دوم آنکه پرده شاکر دیوان مولا است که شکر المنعم واجب و صابر را دیوانست نزد مولی
قوله تعالی والملائکه یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار سیوم
آنکه پادشاه عالم شاکر را زیادتی نعمت دنیا وعده داده است قوله تعالی لئن شکرتم لازیدنکم
و صابر را مزد بی حساب در عقبی که قوله تعالی انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب چهارم آنکه
شاکر را اعتماد بر نعمت دارد که ما دامت النعمة بی فلا ابالی بحجم آنکه اگر اسباب داد و لیا
از نعمت ها راحت دنیا روی اگر دانیدند و محنت و مصیبت را بجان خریداری کردند بلا و محنتها
بخلیل الله و حبیب الله رسید خلیل الله روزی به اسماعیل نظر کرد که از شکار باز آمده بود با قدی
سرو آسا خرامان و خدی چون ماه تابان رخساری چون مرجان رنگین گفتاری چون
جان شیرین ابراهیم را مهر پدری بجنبید محبت پدید آمد محنت گفت من در عقب تو ام فلما
اضاء الصبح فرق بیننا وای نعیم لا یکدره الدهر   مردم فلک از طرب زد الیم دهر

هر لحظه زبر مراد عالمیم دهد   با هر که بپایدم فدائی افکند   با هر که نبایدیم و ما باییم
آن شب ابراهیم در خواب دید که امر حق است که اسمعیل را قربان کنی در روز اندیشه کرد
که این امر است از رحمن یا وسوسه ایست از شیطان آن روز را روز ترویه نام نهاده‌اند
چون دیگر شب در خواب دید که امر شد که اسمعیل را قربان کن دانست که آن حق است
آن شب را شب عرفه و آن روز را روز عرفه خوانند ابراهیم خلیل علیه السلام بفرمان جبار
جلیل مادر اسمعیل هاجر را گفت این فرزند دلبند را جامه نیکو در پوش و شانه کن تا ترک بیابان
برآرکه دمیدم ابر دیگر دوستی سپرم هاجر جامه پاکش در پوشیده و سرش شانه کرد و در را
در بر گرفت و بوسه داد و گفت چه کنم از دلم بر نمی آید که ترا از خود جدا کنم   ای پدر دل من
غث بجز دار مرد   رحم آر بدین دل شده زار و فرد   گر مرگ من از رفتن تو مستطلبی
من پیش تو میرم و تو زنهار مرو   ابراهیم خلیل گفت ای هاجر کارد و رسن بمن ده گفت
یا خلیل الله بزیارت دوستی میروی کارد و رسن چه میکنی گفت باشد که گوسفندی بیارم
ابلیس از پس خبر یافت گفت وقت آنست که مکری بسازم و خاندانی را براندازم
پیش هاجر آمد و گفت میدانی که ابراهیم اسمعیل را کجا میبرد گفت بزیارت دوستی آن ملعون گفت
می برد تا بکشد او را هاجر گفت کدام پدر پسر را کشته است یا خلیل الله گفت ابلیس لعین
گفت میگوید که مرا خدای فرموده است هاجر گفت هزار جان هاجر و فرزند من اسمعیل فدای نام
حق و رهروان راه او باد   چون هست دو ایکجان من فرخانی اندر ره وصل او چه باشد جانی

ابلیس

ابلیس لعین چون از هاجر نومید شد گفت ابراهیم را بگویم باشد که پشیمان شود پیش ابراهیم رفت
و گفت یا خلیل الله فرزند خود را بدست خود مکش که آن خواب ترا شیطان نموده است
ابراهیم بانگ بر وی زد و گفت ای ملعون شیطان توئی خواب من از رحمانی بود گفت
آخر دولت میدهد که جگر گوشه خود را بدست خود بکشی گفت بدان خدای که جان خلیل
فرمان اوست که اگر مرا از شرق عالم تا غرب عالم فرزند بود دوست فرماید که در راه
من همه را قربان کنم و اندیشه نکنم   شوریده نباشد آنکه از سر ترسد   عاشق نبود آنکه ز خنجر ترسد
تا چند مرا ز بیم سر ترسانی   آنرا که سر تو باشد از سر ترسد   ابلیس لعین چون از خلیل نیز
نومید شد روی بسوی اسمعیل نهاد و گفت پدرت ترا میبرد تا بکشد اسمعیل گفت بسبب
کشتن من چیست گفت میگوید که خدای مرا فرموده است گفت حکم خدای کردن باید
نهاد بر جای دفتر باید آن مسوح ما باشد   دلدار مرا گفت که خوشتر بزنم گر خوشت داند این گریزم
ای دل چه بود هزار جان می باید   تا همی بکشی بار دگر برخیزم   اسمعیل دانست که او شیطانست
سنگ برگرفت و بوی انداخت و آن سنگ را سنگ و دور کرد دران موضع که او سنگ
انداخت حق تعالی واجب کرده است که حاجیان سنگ اندازند اسمعیل پدر را آواز داد
که ای پدر توقف کن تا سنگی در پیش اندازم که شیطان در غیب من و مرا وسوسه میکند و اگر چه
من از کشتن نترسم و باکی ندارم   بر سر از از عشق آن او شوان آمدن
بنده وار باید بودن و در تیغ جانان آمدن   نیم شب پنهان بکوی دوست کم بتوان رفتن

شهره نامان را سلامت نیست پنهان آمدن   عاشقان را سر بریدن پیش جانان سنت است
بر سر نطع ملامت پای کوبان آمدن چون پدر و پسر بکنار رسیدند مادمی که دانسته بود ابراهیم
اسمعیل را خبر داد و گفت کما قال الله تعالی قال یا بنی انی اری فی المنام انی اذبحک فانظر ماذا
تری گفت ای پسر من در خواب دیده‌ام که ترا قربان باید کرد پس اسمعیل گفت یا ابت افعل
ما تؤمر ای پدر بکن آنچه فرموده‌اند ابراهیم گفت تو چگونه صبر کنی گفت ستجدنی ان شاء الله من
الصابرین اما ای پدر سه وصیت دارم دستهای من تمام محکم اول آنکه دست و پایم سخت
ببند که چون بتر بود که دست ببندند ابراهیم گفت اجرتما من العذوم علی الله تعالی
ای پسر خوب نیکی که بحضرت دوست میروی گفت ای پدر از آن میترسم که چون تیزی کارد
بحلق من رسد حرکتی کنم که جامهٔ تو خون آلوده شود کفنی بکشم تر از آن که برزم
آلوده شود دست از آن برهم زنم تعجیل کن تا بزودی ختم کار من زنده شوم و زمردی بر سینم
وصیت دوم آنست که چون بخانه باز روی سلام و دعوات بیشمار با در دلفکار من برسانی و در
صباح و رواح که هنگام گریستن او باشد با او مدارا کنی سیوم آنکه رفیقان مرا یاران
و دوستان مرا بگویی که در وقت گل و لاله چون بگلزار و لاله زار روید از گل چهره من
یاد کنید و فراموش مکنید ای جان پدر رفیقان تو دیگر بتو به گلزار و لاله زار نخواهند
ای قسم سر تو که پروای تماشا دارم   کار من گر سر باغ و دل صحرا دارم
بر گلبرگ آن که زم تو بنرم نماید   در پای چن نکرم سر تو و پایا دارم   اسمعیل گفت ای پدر

زود باش

زود باش امر حق بجای آر تا عاصی نشوم ابراهیم دل قوی داشت و پای اسمعیل ببست و خروش از
ملکوت از ملایکه برخواست که زهی بزرگوار بنده که از برای تو چندان وی را در آتش
انداختند در جهان وطن نداد با جبرئیل نداد و این ساعت از برای تو فرزند خود را بدست
خود قربان میکند پادشاه عالم گفت ساکن باشید که او خلیل منست گزیده و پسندیدهٔ
حضرت منست پس ابراهیم کارد بر حلق اسمعیل مالید و هرچند قوت کرد نبرید اسمعیل
بگفت ای پدر زود باش فرمان حق بجای آر گفت چه کنم هرچند قوه میکنم کارد
نمیبرد گفت ای پدر در روی من نگاه مکن که شفقت پدریت نمیگذارد که قوت کنی
روی مرا بر خاک نه و کارد بر قفای من زن ابراهیم روی اسمعیل را بر خاک نهاد و کارد
بر قفای وی نهاد و هرچند قوه میکرد کارد بر میگردید و تیزی بر بالا میشد و کندی
بسوی اسمعیل ابراهیم گفت ای فرزند هرچند که قوت میکنم کارد برمیگردد و تیزی بر بالا میشود
گفت ای پدر طعنه کن به کارد بحلق من فرو کن بعد از آن پیر ابراهیم خواست که سر کارد
بحلق اسمعیل فرو برد آواز آمد قوله تعالی و نادیناه ان یا ابراهیم قد صدقت الرؤیا
انا کذلک نجزی المحسنین ندا آمد که یا ابراهیم خواب خود راست کردی دست از اسمعیل
بدار و این گوسفند را بجای او قربان کن ابراهیم نگاه کرد جبرئیل را دید که می‌آید و گوسفندی
می‌آورد و چون گوسفند بر زمین نهاد ابراهیم خواست که گوسفند را بگیرد [illegible]
ابراهیم در عقب وی رفت و وی را بگرفت چون باز آمد اسمعیل را کشته دید گفت ای فرزند

ترا که گفت و کوشت آنکس که انگشتر خاتم داد از بستن نجات داد جبرئیل با ابراهیم اسمعیل را گفت که تا دعا
کند که هر دعایی که این ساعت خواهد کرد مستجاب خواهد شد و اجابت خواهد بود پس اسمعیل گفت
خداوندا از امروز تا قیامت هر که ترا یگانه داند و یکی گوید و بر رسولان تو ایمان آورد بر وی رحمت
کن و وی را بیامرز بادشاه عالم گفت رحمت کردم و بیامرزیدم ابن شاذان روایت کرده از
جگرگوشه مصطفی و مرتضی امام المتقین و ولی حضرت ذو الجلال بدر بین النجوم و الشمس و الضحی سلطان علی
ابن موسی الرضا صلوات الله و سلامه علیه و علی آبائه و اجداده و اولاده المعصومین که چون حق تعالی
گوسفندی فرستاد از برای فدای اسمعیل و ابراهیم آنرا ذبح کرد بخاطرش گذشت که اگر بدست خود
فرزند خود را قربان کردی ثواب عظیم و درجه رفیعه حاصل شدی بادشاه عالم بوی وحی فرستاد از
برای فدای اسمعیل ابراهیم آنرا ذبح کرد بخاطرش بگذشت که اگر بدست خود فرزند خود را
کردی ثواب عظیم و درجه رفیعه حاصل شدی بادشاه عالم بوی وحی فرستاد که ای ابراهیم از جمله خلقان
کرا دوستتر داری گفت محمد را که حبیب تست که نزدیک تو ایشان دوست داشتنیتر خلقی
نیست گفت محمد بتو دوست داشته‌تر است یا نفس تو گفت محمد گفت فرزندان ایشان را
دوستتر داری یا فرزند خود را گفت فرزند او را که بکشش حسین باشد گروهی ظالمان و بکشند
بخواری و زاری هر چند بیاتر بعد از آنکه فرزندان او را بشمری بعضی را به تیغ کشته باشند و بعضی را
[illegible] ابراهیم گریست بادشاه عالم وحی فرستاد که این گریستن تو بر حسین
والی که در دل تو رسید از حکایت واقعه وی در مقابل آن نهادم گر فرزند خود را بدست خود

قربان

قربان کرده باشی و ثواب و درجه آن قربانی را کرامت کردم عزیزان بشکر بده که ثواب گریستن
بر مصیبت جگرگوشه رسول و قرة العین امام المعصومین حجة الله علی الخلق من الانس و الجن امام الحسن
العسکری صلوات الله علیه و علی آبائه المعصومین و اولاده الحجة الله الهادی علیه السلام آمده است که چون
آیه نازل شد و [illegible] و درلش جهودان قوله تعالی اولئک الذین اشتروا الحیوة الدنیا
بالآخرة فلا یخفف عنهم العذاب و لا هم ینصرون رسول الله صلعم گفت الا انبئکم من نظائرهم
من یهود هذه الامة شما را خبر دهم کسانی که مانند ایشان اند از جهودان این امت گفتند بلی
گفت گروهی اند که [illegible] جگرگوشه تا هفتاد بار جگر از وی جدا شود فرزندان وی بخواری و
زاری بکشند و لعنت روا ندارند و صلوات دهند بر گزیندگان حسین و بر آنان که برگزیدگان
وی لعنت کنند کشندگان حسین اتباع و اشیاع ایشان از دین خدا بیزارند و خدای از ایشان
بیزار است و چگونه چنین نباشد آنچه آن ظالمان و کافران کردند با جگرگوشگان رسول
و بوزدیدگان بتول آورده اند که [illegible] را دیدند دستها و پایها بریده و میگفت خداوندا
مرا از آتش دوزخ نجات ده گفتند هیچ عقوبت نمانده است که با تو نکرده اند و با این همه از
از آتش دوزخ نجات میطلبی گفت باید قصه من بشنوید روزی که حسین ابن علی علیه السلام
شهید کردند من در رخوتات او نگریستم زیر جامه در پای وی دیدم بندی که در وی مرصع است
که آن بند بیرون آورم وی دست راست دراز کرد و مانع شد من دست راست او را قطع کردم
باز بدست چپ مانع شد دست چپش را نیز بریدم [illegible]

که گویی آخرت زنایت آشکارا شد و زلزله بدید آمد من بترسیدم و وی را در بیابان کشتگان
افکندم خواب بر من غالب گردید مصطفی و مرتضی و فاطمه زهرا را دیدم که گرد بر گرد حسین نشسته‌اند
و نوحه و زاری میکرد و زهرا حسین را در کنار گفت ای مادر پسرم بریده و این ملعون که آنجا افتاده است
دستهایم بریده گفت فاطمه بر من نگریست و گفت خدای کور گرداناد و دستها و پایت ببراد
و در آتش دوزخ کناد از خواب در جستم دستها و پایها را بریده و هر دو چشم کور شده
از دعای حضرت فاطمه هیچ باقی نمانده است جز آتش دوزخ عصمنا [تبرزده هم] روی عن رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم انه قال تقبلوا لی ستا اتقبل لکم الجنة اذا حدثتم فلا تکذبوا و اذا
وعدتم فلا تخلفوا و اذا ائتمنتم فلا تخونوا و غضوا ابصارکم و احفظوا فروجکم و کفوا
ایدیکم صدق رسول الله ما حاجة یا دوست اما تنها دانا و دانای و حاجت ما اینست که از گناه ما در گذ[ر]
و پرده از روی کار ما بردار بنظر رحمت بما نگر و آب روی ما بر امید تو داریم از آتش دوزخ
و ما نجات ده و گنهکار هیچ عقوبه نمانده است که با تو نکرده‌اند و با این همه از آتش دوزخ نجات
می طلبی گفت بیاید و قصه من بشنوید روزی که حسین ابن علی را علیه السلام شهید کردند
من در خیمات او نگریستم زیر جامه در پای او دیدم بندی با شکوه در وی من خواستم که
آن بند بیرون آورم وی دست راست دراز کرد و مانع شد من دست راست
و بیاوردم بی‌نیازی بی‌ملکی ببریدند خاک پای ایشان کوی توایم خاک پای ... خیر الدنیا و الآخرة
مان مگردان و به نعیم بهشت رسان یا اکرم العالمین و دیگر ... ز روایت است از ...

چشمه خورشید

چشمه خورشید رسالت و گوهر کان طهارت سفیر آب و خاک امیر لولاک لما خلقت الافلاک
رهبر شاهراه ایمان بدرقه قافله دو جهان شفیع جمع انبیا چراغ باغ اصفیا محمد مصطفی
این مهتری که شما از بعثت او بدولت رسانیده‌ام میفرماید که ای جماعتی که یکایک حقا در
آورده اید در این دو سه روزه عمر اعتماد بر چهار عنصر ... خود مکنید پیش از آنکه پنج حس
شما از کار باز ماند بر آفات شش جهت قایم نمائید تا من متقبل باشم تا هفت در دوزخ
بر شما حرام گردانند و هشت بهشت را جای شما گردانند اول آنکه در سخن گفتن چون صبح صادق
مردم که نفس از دل صافی روشن زنید تا نام صادق یابید دوم آنکه هر وعده که دهید
دل در انجاز آن بندید تا به بیوفائی معروف نشوید سوم آنکه هر که شما را در امانت امین
شمرد در امانت شرط دیانت بجای آرید تا روح الامین هر دعایی که کنید آمین گوی شما
باشد چهارم روشنایی چشم خود را در آن دانید که چشم از حرام بر هم بندید از حرام
و حلال اثری ببینید پنجم فرج خود را در حفظ فرج خود شناسید قوله تعالی و احفظوا فروجکم
ششم دست خود را از لقمه حرام کشیده دارید و به نفقه کردن حلال نمایید تا فردا
نور الصدقة نور المؤمن بر بین در برابر شما بود که قوله تعالی یسعی نورهم بین ایدیهم
و بایمانهم اصحاب الیمین را از جوید و ایشان را از درویشانند که هر چه از بسیار شما به این
ایشان رسید ضایع نباشد امروز که دست شما راست دستگیری ایشان کنید تا فردا
که روز دولت ایشان بود شما را دستگیری کنند که واتخذوا عندهم الایادی فان لهم دولة

کفتند یا رسول الله وما ادریهم آن چه دولتست که ایشان را خواهد بود آن صاحب دولت حقیقت
زبان هرکس دکه ایشان جمعی اند ام فرزند نیک بختی ایشان را ببیند وی این درگاه مبارک باد
گفته است الا اجرم تمام شغل روز برگشته اند پس چون تمام وز ایشان بندگان حقیقت
حق اند قوله تعالی وعباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا خوشا اقبال را فرمان بردار
ایشان گردند تا هر که نظری کنند دولتی نوبی در نشد چون امروز ایشان از لذات دنیا
دست کشیده اند فردا همه دست ایشان را بود خطاب بدیشان رسد که برخیزند هرکه شما را
دست گرفته است در دنیا او را دستگیری کنید هرکه نان پاره در دست او نهید است
ولایت بهشت را اقطاع و نان پاره در دست او نهید و هرکه شربتی آب ساقی
شما بوده است قوله تعالی یطوف علیهم ولدان مخلدون بفرمایند تا جام ویسقون فیها
کاسا کان مزاجها زنجبیلا بر دست او نهید هرکه شما را جامه پوشانیده است رضوان را بفرمایند
تا بجامه داری ایشان برخیزند و از جامه خانه قوله تعالی فیها ما تشتهی الانفس وتلذ الاعین خلعتهای
حریر سندس واستبرق در پوشانند قوله تعالی عالیهم ثیاب سندس خضر واستبرق
در پوشانند و درویش وسی است که هر جام وزر بر دست او نهی فردا که همه وسیها
فرو بندند قوله تعالی یوم لا تملک نفس لنفس شیئا والامر یومئذ لله خود را از ان دست
وسیله در مملکت فردوس نهاده قوله تعالی واذا رایت ثم رایت نعیما وملکا کبیرا
زینهار تا بچشم حقارت در درویشان نگاه نکنی که اگر هزار فسق و فجور از تو در وجود آید

درین

در دین تو چندان نقصان در نیاورد که بنظر حقارت در مردان راه نگاه کنی یکی از بزرگان
راه حق گفت مدتی در شهر واسط بودم جوانی ترک چهره عجمی را دیدم که در هفته یک روز
بمزد در کارگاه آمدی و کار طلبیدی تا هفته دیگر نیامدی در وی نگاه کردم مهابت ابنای
ملوک از ناصیه او می تافت و آثار احترام و دلایل حشام از جبین مبین او لمعان میزد هفته
بگذشت که او را ندیدم و شوق دیدار او در دل من جای گرفت و ظاهر شد مواضعی که منازل
و مساکن غریبان بودی برفتم طلب نمودم تا از حدود عمران بگذشتم بخرابه رسیدم
ناله بسمع من رسید بر اثر آن ناله رفتم جوان را دیدم بر خاک مذلت خفته ناتوانی بر وی
مستولی گشته چهره ارغوانی زعفرانی شده قد صنوبری خیزرانی شده دیده نرگس
از آب حسرت پر شده لبان لطیفش از باد سرد خشک شده غریب وار بی مونس و بی یار
در آن گوشه خرابه بسطر حکم الهی و منتظر فرمان نامتناهی و قضای سماوی نشسته بر وی
سلام کردم جواب سلام من باز داد و نیز در من نگاه کرد خوشدل شدم که هنوز قفس
قالبش از مرغ جان خالی نشده است مگر وصیتی کند تا بجای آرم و آرزوئی خواهد
تا در این قیام نمایم گفتم ای جوان هیچ آرزوئی داری گفت آری مهره بر بازوی من بسته است
و نامی بر وی نوشته نشان بروی کشیده آن مهره از بازوی من باز کشای و بعد از وفات
من بوالی ماوراء النهر نوح بن منصور رسان و بگو خدایت از خداوند این مهره مزد دهاد دیگر
وصیت من آنست که در پس این خرابه کویست که هر شب مهتر و جوش الحاطب فوت کند

و چون روح از تنم مفارقت کند پای مرا گیرید و مرا کشان در آن کوه اندازید میترسم که خاک قبول نکند
تا به زخم دندان جانوران مستلاشی شوم و از خجلت خاک ایمن گردم پس چون وصیت تمام شد آفتاب
عمرش به مغرب فنا فرو شد و جان عزیز تسلیم کرد بحکم وصیت مهره از بازوی وی باز کردم
یاقوتی بود نام نوح بن منصور بر روی او نوشته دیوا بر گرفتم در کناره بردم تا وصیت دیگرش
بجای آورم آوازی آمد که دعه اما علمت ان اولیاء الله لا یبالون و ستارگی بداندیشه
که با دوستان حق خواری کنند و با خاصکان درگاه ادب ناخوش روا دارید صد هزار جان شیرین
فدای خاک پای کسی که بر درگاه کبریا این شوق دارد و هزار شادی بر روی درویشی که با درگاه
جبروت چندین احتشام دارد و مدعیان طلب این حدیث بسیارند و رنگ و بوی صادقان
پیدا میشوند و از معنی خبر ندارند میخواهند که بتکلیف بر خود بندند ندیده اند که هر که بر خود بندد بر خود
خندد

دعوی عشق هواان در هر دهان نگنجد   وصف جمال رویش در هر زبان نگنجد
نور کمال حسنش در هر نظر نیاید   شرح صفات ذاتش در هر بیان نگنجد
عز جلال و جاهش عرش برین نیاید   منجوق کبریایش در لامکان نگنجد
همگی ز تاب رویش آفاق بر نتابد   فیضی ز فضل جودش در بحر و کان نگنجد
سیمرغ قاف عشقش از بیضه چون برآید   مرغیست کآشیانش در جسم و جان نگنجد
یک ذره بار حکمش کونین بر نتابد   یک نکته راز عشقش در دو جهان نگنجد
یک شعله نار قهرش هفتم سقر بسوزد   یک لمعه نور لطفش در هشت جنان نگنجد
خوناب عاشقانش روی زمین بگیرد   و افغان بیدلانش در آسمان نگنجد

آنرا که

آنرا که بار باید در بارگاه وصلش   در هر مکان نیابی در هر زمان نگنجد
بنگر که چون گدایم کام دو یار یابم   را آنسان شده که مویی اندر میان نگنجد
بنما حدیث وصلش بسیار تا نگویی   کان عقل در نیابد و اندر دهان نگنجد

آنانکه در جستجوی این حدیث به گفت و گوی قانع شده اند بر ساحل این بحر نشسته چون در پای جستن
باید بود

بدبخت اگر بر لب دریا باشد   جز با لب خشک همچو دریا نبود

در قعر
بحر محیط معرفت بس گوهر گفت کنزاً مخفیاً جز غواصان جانباز عاشق پیش
نبرند عاشقان از آتش و محبان در کاهش هر چه نظر کنند او را بینند و هر چه گویند
با او گویند قدسیه لولا انی احفظ ارواح احبائی اگر نه آنستی که جانهای دوستان
در قالبهای من نگاه میدارم والا هیچ جانی در وقت مناجات ما که نسیم قرب ما یافت و لذت
انس ما حاصل کرد و زنده نیستی از تکرفی شیخ ابوالحسن نوری روزی با یاران خود در صحرا رفته
بود از دور جوانی ماه دیدار پدید آمد سر و پای برهنه کهنه پوشیده شراب محبت نوشیده
سلام کرد و گفت ای شیخ مرا آب پاک میباید و جایی که تا غسلی برآورم و رازی بگویم
و جان تسلیم کنم که از زور از حد گذشت ابوالحسن النکتم الارواح و و ما الکم ریحاً و الراح
و قطرت اهل ود و دکم نفثاتکم والی کریم لقائکم ترتاح و احسرتاه للعاشقین تحملوا سر المحبة
والهوی فضاح بالسر ان باحوا تباح دماؤهم وکذا دماء العاشقین تباح العاشقین
ابوالحسن گفت که گفتم بر سر آن تالاب پاکست و جای پاکی برفت و چون ساعتی برآمد

برفتم تا بنگرم که حالش چیست غسل آورده بود و نماز کرده و سر بسجده جان تسلیم کرده کار
وی را ساختم و چون او را دفن میکردم رویش بر خاک نهادم و گفتم بار خدایا این بی‌کس و
غریب بر وی رحمت کن جوان گفت تو خوارم میکنی و وی عزیزم میدارد دانستم که جوان بعد از
مرگ سخن میگوید گفت ان احباء الله لا یموتون ولکن ینقلبون من دار الی دار
دوستان او نمیرند ولیکن از سرای بسرای نقل کنند و در ریاحین انس و خلوه خانه جلال
گویند ای عشق مباش تا توانی انست سخن دگر تو دانی ای عشق مباش تا بمانی مرد
با عشق ابسته با بانی زنده اگر کسی را همت آن بود که بعالم علوی عشق برسد باید که بقوة
انس بود که زمین محبت کامی چند برود زیرا که عاشقی مرتبه و درجه بلند دارد هر کسی را قوت
آن نباشد که بدانجا رسد مرد چون در عاشقی درست آید دروازه بلاد محبت بروی
بگشایند و کاروان غم یگانه دل وی را فرو نهند و دلش بقرار گردد و در باز گردد اما چون به
کمال رسید هر چند ضربت قهر بیشتر خورد لذت بیشتر یابد و اگر غذای بلا و محنت از وی فوت یا ابتلا
منقطع شود همه جهان بروی ناله و زاری کنند   که سوز دلم یک نفس آهسته شود
از دود دلم راه نفس بسته شود   در دیده من آب ازان میگردد   تا هر چه نه نیست ازان نشسته شود
آورده اند که یکی سیاده تونسی رفت و برادر بسر راه مرگ دید گفت ای مسکین صبر کن که هر که
در رنج دوست صبر نکند در دوستی صادق نبود آن درویش قطره ای حسرات در آفاق اما تو
مگر دانسته گفت دریغا که غلط کردی هر که از لذت معشوق لذتی نیابد در عشق مدعی و کذاب است

هر که در ا

هر که در راه عشق صادق نیست حرمت این حرم نباشد نیست عاشقان سه طایفه اند عاشقان دنیا و
عاشقان عقبا و عاشقان مولی عاشقان دنیا آنانند که ایشان راحت دنیا بود و جاه و نصیب
کار آخرت نسازند ایشان اصحاب الشمال اند که نامه اعمال ایشان بدست چپ دهند و بجانب
دست چپشان بدوزخ برند و عاشقان عقبی آنانند که سر به بهشت فرو آرند و عمل از برای طمع
بهشت کنند و خوف دوزخ ایشان اصحاب الیمین اند چنانکه آورده اند که در بصره بازرگانی
بود با امانت و دیانت مال بسیار داشت و یک پسر بیش نداشت و آن پسر در غایت
جمال و کمال و کیاست و فصاحت بود و چون مرد وفات کرد پسر بکمال بلاغت رسید بزرگان بصره
بدامادی او رغبت کردند مادرش گفت مرا عروس این پسر همچون پسر باید در جمال و کمال و کیاست
و فصاحت تا روزی اتفاق افتاد که این زن در کوچه میرفت و گذرش بر مجلس منصور بن عمار
افتاد منصور تفسیر این آیه میکرد که قوله تعالی وحور عین کامثال اللؤلؤ المکنون جزاء بما کانوا
یعملون صفت قد و خد و حسن با جمال حوران میکرد زن آواز داد که ای شیخ این چنین حوران
به که دهند گفت بکسی که کابین بدهد گفت کابین ایشان چه باشد گفت نماز شب و روزه و
صدقه دادن و جان در راه حق فدا کردن گفت اگر من این جمله قبول کنم تو قبول میکنی که
یکی از ین حوران به پسرم دهی گفت آری و سه روز با خانه رفت و هزار دینار برگرفت و گفت
این پیشکش بهاست بدرویشان ده شیخ بر روی چند برآمد و خبر در شهر افتاد که کفار قصد
مسلمانان کرده اند و دفع ایشان جهاد است بیرون باید رفت مسلمانان بیرون رفتند

هر زن پسر را بر مرکبی نشانده با سلاح تمام در میدان آورده گفت جهد کن ای پسر که بر هما
حوریان پس چون حرب در پیوست شد جوان در معرکه آمده حرب بکرد و دو دشمن بکشت و هر ساعت
روی سوی آسمان میکرد و خوش خوش میخندید و به نشاط هر چه تمامتر میرفت
گفتم آخر نه وقت جان دادن است چه جای خندیدن و خوش ایستادن گفت خوبان حور بر دره بر کرسیها
عاشقان پیش شان چنین میرزند منصور عمار گفت ای جوان مرا اسم حرب ندانی ولیکن تا حجم
بدی به او کارت زر رسید گفت ای شیخ الحمد لله من می بینم اگر تو هم سعی بیشتر کنی تا کار در آن
کوشش زخمی بر جوان آمد و شربت شهادت نوشید گردد منصور گفت در آن شب میان کشتگان
میگشتم عمار او را دیدم خون از جراحتش میرفت نور از رخسارش میدرخشید و بر او دفن کردم
چون بشهر باز آمدم مادرش را خبر دادم گفت در آن شب پسر را بخواب دیدم و بهشت گفتم ای
مرا خبر ده ای عروس خود رسیدی گفت ای مادر در آن ساعت که زخم بمن رسید فرمان آمد تا
حوریان از فردوس پیش من آمدند از آنکه بر خاک افتادی در کنار روی افتادم این عاشق
عقبی بود و عاشقان مولی کیست ایشان سابقان که مقربان حضرت اند قوله تعالی والسابقون السابقون
اولئک المقربون عمل از برای رضای حق کنند روح ایشان سابق ارواح بوده بخصیص محبتهم
مخصوص و بشرف کشف تاج کرامت یحبونه بر سر ایشان نهاده صد هزار تیر بلا از جعبه قضا بر دل
و جگر ایشان زده ایشان بر روی کشاده و لب خندان پیش آمده و کاسه زهر نوشیده
و آهی نکرده و اگر این تعلقات را تصدیق و تحقیق می طلبی در احوال صعقات انبیا و اولیا نظری کن

تا حضرت

تا حضرت آدم بیشتر و فرما ذبیح شنوی [illegible] بر فرق زکریا و سر در طشت یحیی و جگر سوخته و
دل کباب محمد مصطفی صلعم بیشتر تیغ بر فرق علی المرتضی و جگر پاره حسن رضا الحسنی و
حلق بریده و سینه شکسته فرزندان بغارت برده حسین شهید کربلا هیچ البلاء موکل بالانبیاء
ثم الامثل فالامثل حسین علیه السلام بدرجه رسید که از آن رفیعتر نباشد و به ثوابی که
از آن عظیمتر نباشد اما وای بر آن ظالمان و کمراهان از عذاب خدای اگر چه دنیا روزی چند
بر آن طغاة بغات را صافی شد و اسباب دنیوی بر آن کلاب النار را منتظم گشت و بر
عباد و بلاد مدتی مسلط شدند اما هیچ یکی از ایشان از دنیا بیرون نشدند تا به بلای گرفتار
نگشتند و بعد از آن روز قیامت جاویدان بعذاب و بیل عویل طویل در مانند
قوله تعالی و یذرون وراءهم یوما ثقیلا یوم لا ینفع فیه خلیل خلیلا و لا یغنی عنه
فتیلا آورده اند که نابینایی خود بمن گفت من از انجماعت بودم که امام حسین علیه السلام
را شهید کردند ما ده کس بودیم و من طعنه بر وی زده بودم شبانه در خواب دیدم که کسی نزد من
آمد و گفت رسول خدای اجابت کن گفتم مرا با وی چه کار آن شخص گریبان من گرفته و
مرا بجبر ابر در رسول را دیدم نشسته حربه در دست و نطعی فرو کرده و آن نه کس را دیدم
بزانو در آورده و فرشته بر بالای سر ایشان ایستاده و تیغی در دست ایشان را میکشت
و هر گاه تیغی بر یکی زدی آتش در وی افتادی و بسوختی چون نوبت بمن رسید گفتم یا رسول الله بجدا که
که من هیچ بر حسین نزدم گفت راست گفتی اما با ایشان بودی و انبوهی ایشان افزون کردی

هش من آمد پیش رفتم طشتی دیدم پر از خون گفت این خون جگر گوشهٔ من حسین است میلی بدان خون
فرو زد و در چشم من کشید من از خواب در جستم مجنون که چشم گشادم هر دو چشم نابینا شده بودم
در عیون اخبار امام المعصوم المظلوم المسموم حجة الله علی الخلق امام الغریب القتیل المرحوم
علی بن موسی الرضا علیه الصلوة والسلام آورده است و آنچه حسین و آنچه به در رسیده است یاد کنید
تا سوزی بدل رسانید و قطرهٔ آب از دیده بیارید که هر که در مصیبت حسین بن علی علیه الصلوة والسلام
بگرید هر گناه که کرده باشد حق تعالی بیامرزد و هر که را بر خاطر گذرد که کاشکی من آن روز بودمی
تا پیش حسین جان فدا کردمی مثل ثواب کسی که پیش حسین شهید شده باشد در دیوان اعمال
او نبشته شده که در نهج البلاغت که چون امیر المومنین علی علیه الصلوة والسلام از حرب
جمل فارغ شد یکی گفت ای کاشکی برادر فلان کس حاضر بودی تا دیدی که حق تعالی ترا نصرت
کرد بر دشمنان امیر المومنین فرمود که برادرت دوست ما است گفت آری بعد از آن تبسم کرد و
و فرمود که والله لقد شهدنا فی عسکرنا هذا قوم فی اصلاب الرجال وارحام النساء سیرعف
بهم الزمان ویقوی بهم الایمان گفت بخدای که حاضر بودند درین لشکر ما قومی که در صلبهای
پدرانند و در رحمهای مادران که بعد ازین ظاهر شوند و ایمان بدیشان قوی گردد پس اگر
میخواهید که بدین کرامت رسید و از ثواب شهدا با نصیب باشید تمنای آن حال کنید و جهد
کنید تا قطرهٔ چند آب از دیده بیارید والله که حق رسول تربت آن بودی که خاک قدم
او را تعظیم کردندی با که خاک قدم خادمی از خدام او را و آن ظالمان گمراهان روا داشتند با جگر

کوشکان

گوشکان او آن همه جور و جفا که کردند چه گویند آن لعینان روز محشر که خصمی شان کند زهرا و حیدر
شفیع امتان بحر و دشت آن زور که شیر مرا کشتند و شبیر — دلی جانم حسن را زهر دادند
زدند بر پای آن محنت زدهٔ مجروح الماس جگر کردند پاره — چه گویم من از آن قوم ستمگر
حسینم را ندادند قطرهٔ آب — بریدند حلق آن ساقی کوثر — رخ چون ماه او کردند مجروح
شکستند سینهٔ آن خوب منظر — خداوندا تو بستان داد ما امروز — تو خصمی کن با ایشان اگر

فصل بیستم

روی عن رسول الله صلعم انه قال اذا کان یوم القیامة یقعد علی بن ابی
طالب علی الفردوس وهو جبل قد علا علی الجنة وفوقه عرش رب العالمین ومن سفحه تتفجر
انهار الجنة وتتفرق فی الجنان وهو جالس علی کرسی من نور تجری من بین یدیه التسنیم لا یجوز
احد علی الصراط الا ومعه براة بولایته وولایة اهل بیته ویشرف علی الجنة
فیدخل محبیه الجنة ومبغضیه النار صدق رسول الله المناجات ای قادر بر کمال وای
صانع ذو الجلال ای بدیع لم یزلی وای صانع بی آلت ای حسبی الله دمادم کار وای نعم
الوکیل بیچارگان ای کارسازی که صنعت اینست که نعم المولی و نعم النصیر ای بی
نیازی که نعت این که لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر ای عقل هر ذره سوی عرفان تو راه
علم تو ز سر هر نکره آگاه هر ... را انعام قهر تو دلیل هر ذره بر اشمام لطف تو گواه
پروردگارا بجود و جلالت و بوجود بی زوالت و ذات بی نشانت و به صفات بی ابانت
که نور ایمان را در دلهای ما ثبت کرده چنانکه در شان محمد فرمودی کتب فی قلوبهم

الامان از ظلمت کفر ایمن گردان توفیق خود را رفیق حال گردان بار الها آن کن که از عدل تو
سزد اگرچه مستحق آن نیستیم یا ارحم الراحمین و یا خیر الناصرین روایت از آن سلطان عالم
رسالت صاحب قران جهان جلالت در ویده کائنات شاه بیت قصیده موجودات
بلبل نکته گوی عالم ملک تکلم فصیح محفل انا افصح العرب والعجم خطیب انجمن اوتیت
عندلیب گلشن امر و نهی صدر صفه اصطفا محمد مصطفی صلعم فرمود که چون روز قیامت باشد
شاه مردان شاه ولایت بر فردوس بنشیند و آن کوهیست بالای بهشت در آمده خدای
تعالی آنرا از نور آفریده و جویهای بهشت از آنجا روانست و وی بهشت بر آن کنگره شود
و در حدیث آمده است که بهشت صد درجه است که از درجه تا درجه چندانست که از
زمین تا آسمان و بلندترین درجهای بهشت فردوس است و بالای آن عرش خداست
جل جلاله و فردوس جای مقربان حضرتست و آن بالای درجات علیین است که حق فرموده است
در کلام مجید که کلا ان کتاب الابرار لفی علیین و ما ادریک ما علیون کتاب مرقوم
یشهده المقربون و در حدیث آمده است که اگر کسی از اهل علیین بسوی اهل بهشت فرو نگرد
از نور روی او بهشت روشن شود چنانکه نور روی اهل علیین است خواجه فرمود
که شاه مردان و شیر یزدان و وصی رسول و زوج البتول و سیف الله المسلول ید الله و حبیب الله
و حبیب حبیب الله و معدن علم رسول الله و وجه الله و جنب الله و سر الله امیر المؤمنین
و امام المتقین علی ابن ابی طالب علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات و فردوس که بالای درجات

علیین

علیین است بر کرسی از نور نشسته باشد و در پیش وی نشسته هر دو دوستان شراب تقربست که
ایشان را از آن صرف خالص دهند و دیگرانرا ممزوج خواهند که حق تعالی در قرآن مجید
فرموده است قوله تعالی ومزاجه من تسنیم عینا یشرب بها المقربون شاه مردان
از آنجا به اهل عرصات می نگرد و هر کرا با وی برات دوستی او و برات دوستی اهل بیت
او بود بفرماید تا از شراب طهور بکشند و به بهشت برسانند و اگر برات دوستی نداشته
باشد به دوزخش فرماید که فیدخل محبیه الجنه و مبغضیه النار [illegible] گفت روزی به
نزدیک هرون الرشید شدم شافعی و محمد یوسف و محمد اسحق حاضر بودند و هرون الرشید
شافعی را گفت چیزی از فضایل امیر المؤمنین علی علیه السلام یاد می کنی گفت چهارصد یا پانصد
محمد یوسف را گفت تو چند روایت می کنی گفت هزار یا زیاده محمد اسحق را گفت تو چند روایت
میکنی گفت فضایل وی را نهایت نیست بسیار است اگر خوف و ترس نبودی گفت خوف
از کیست گفت از تو و عمال تو گفت بگو که تو ایمنی محمد اسحق گفت پانزده هزار حدیث
مرسل گفت من شما را خبر دهم از فضیلتی از آن وی که بچشم سر دیده ام و بعین الیقین
و شما نیز نام بهتر از آنچه شما یاد دارید گفتند بفرمای گفت عامل دمشق بمن نامه نوشته که
انجا خطیبی هست که لعنت میکند علی را و دشنام میدهد گفتم وی را بند برنه و پیش من فرست
وی را فرستاد گفتم چرا علی را طعن میگویی گفت زیرا که پدران ما را کشته است گفتم ولیکن
هر کرا علی کشت به حکم خدا کشت و رسول خدا گفت اگر چنین است که من وی را دشمن میدارم

و دشنام میدهم علی را بفرمودم تا وی را بستند تازیانه بزدند و در خانه انداختند و در خانه قفل بر زدند
چون شب اندر آمد اندیشه میکردم که وی را چه گونه بکشم به شمشیر قتل کنم یا باتش غرق بسازم یا به
آتش بسوزانم در تن اندیشه در خواب شدم و دیدم که در آسمان گشاده شد و رسول فرود
آمد حله پوشیده و علی فرود آمد سه حله پوشیده و جبرئیل را دیدم که کاسی در دست داشت
آب حیاتی در روی رسول از وی بستد و در سرای من قرب پنجهزار خلق بودند رسول گفت هر که
شیعه علی است برخیزد دیدم که چهل کس برخواستند و من ایشان را میدانم رسول ایشان را
آب داد و گفت دشنقی را بیارید وی را از آن خانه بیرون آوردند سا مردان چون چشم بر دکا
افتاد گفت یا رسول الله این ملعون کی حربی مرا دشنام میدهد رسول گفت ای ملعون چرا علی را
دشنام میدهی خدایا وی را مسخ گردان و صورتش بگردان وی در حال سگی شد بود
و وی را در آنجا کردند من از خواب بیدار شدم گفتم در خانه باز کنید و دشنقی را بیارید در خانه
باز کردند سگی دیدند و اکنون در آن خانه است بر بود تا بیاوردند سگی بود اما گوشش
بگوشش آدمی میمانست وی را گفتند چون دیدی عذاب خدای وی سر در پیش افکند
آب از چشمش روان شد شافعی گفت وی را از آنجا آورید که مسخ است از عذاب ایمن
نتوان بود وی را در آنجا کردند صاعقه در آن خانه افتاد بسوخت و هرچه در آنجا بود بسوخت
آن ملعون در دنیا مسخ و سوخته شد و در آخرت بعذاب ابد گرفتار آمد حق تعالی دوزخ از
برای دشمنان علی آفریده است و بهشت از برای دوستان او [illegible] چه گویم نبود

لو اجتمع

لو اجتمع الناس علی حب علی ابن ابی طالب لما خلق ... اگر جمله خلقان بر دوستی علی جمع شدندی
آتش دوزخ را نیافریدی ان علی ابن ابی طالب خیر الوری والطالب الغالب یا
طالبا مثل علی وهل فی الخلق مثل الفتی الغالب فتوی رسول الله ان لا فتی
الا علی ابن ابی طالب علی خیر البشر ومن ابی فقد کفر علی بهترین خلقان است و هر که
منکر را انکار نیست چون باشد رسول بهترین خلقان است و نفس علی را نفس خود
خوانده است که یا علی نفسک نفسی و دمک دمی و لحمک لحمی و در آیه مباهله حق تعالی
نفس علی را نفس رسول خواند کما قال الله تعالی قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا
و نساءکم و انفسنا و انفسکم چون علی نفس رسول خداست پس علی بهترین خلقانست و قصه مباهله
آنست که چون ترسایان نجران و احبار و رهبان ایشان را عاقبت و سید عبد المسیح
میگفتند پیش رسول آمدند و ایشان سی تن بودند گفتند یا محمد ما تقول فی عیسی قال عبد الله
اصطفیه الله چه گویی در حق عیسی محمد گفت بود که بنده بود که حق تعالی وی را برگزید گفتند پدر او که
بود گفت حق تعالی وی را برگزید گفتند پدر او که بود گفت حق تعالی وی را بی پدر آفرید گفتند هیچ
مخلوق را دیدی که او را پدر نباشد حق تعالی این آیه فرستاد قوله تعالی ان مثل عیسی عند الله
کمثل آدم خلقه من تراب این عجب نیست که عیسی را بی پدر آفرید آدم را پدر و مادر نبود حق تعالی
او را از خاک آفرید پس عیسی نزدیک حق تعالی چون آدم است گفتند ما این قول قبول نکنیم
و ترا با هم مداریم حق تعالی این آیه فرستاد قوله تعالی فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم

قل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ای محمد هر که با تو
خصومت میکند در کار عیسی پس از آنکه علم الیقین تو آید آمده در حق او بگوی که بیایید تا ما پسران
خود را بخوانیم و شما پسران خود را با نفسهای خود را و شما نفسهای خود را یعنی کسانی را که حکم نفس
ایشان حکم نفس ما بوده این کنایت است از غایت اختصاص و محبت چنانکه دو دوست
هر دو دوستی بهم بغایت رسیده باشند گویند که ایشان متحد شده اند اگر بصورت دو اند یعنی
یکی اند انا من اهوی ومن اهوی انا نحن روحان حللنا بدنا واذا ابصرتنی ابصرته واذا
ابصرته کان انا ثم نبتهل پس خدای را بزاری تضرع بخواهیم و لعنت کنیم بر دروغ زنان از ما
و شما هر که دروغ زن باشد عذاب لوی فرود آید پس مقرر کردند که دو طایفه با قوم خود بصحرا
روند و مباهله کنند اسقف ترسایان قوم خود را گفت اگر فردا محمد با عامه صحابه بیرون آید با وی
مباهله کنید و از وی هیچ اندیشه مدارید که وی بر حق نیست و اگر با خاصگان خود آید مباهله مکنید
مصالحه کنید پس دیگر روز بامداد صحابه جمع آمدند هر یکی به طمع آنکه رسول او را با خود ببرد خواجه گفت
حق تعالی مرا فرموده است که با خاصگان جز دوم علی را از دست راست خود بداشت و حسن
و حسین را در پیش و فاطمه را در پس خود و روی به صحرا نهاد و گفت بخوانم که از صحابه کی با ما بیاید اسقف
از دور چون ایشان را بدید گفت آنان کیستند که با محمد اند دیگری گفت آنکه بر راست
وی است داماد و پسر عم وی است و آنکه در قفای وست دختر اوست و آن دو کودک دو
نواده اوی اند اسقف گفت زنهار که مباهله مکنید مصالحه کنید که من رویهایی میبینم که اگر از حق از

خواهند که

خواهند که کوهها را از جای بکند بکنند جمله پیش رسول آمدند و صلح خواستند رسول با ایشان صلح کرد
و گفت بدان خدایی که جان محمد در قبضه قدرت اوست که اگر صلح نکردندی و مباهله کردندی آتش
ازین کوه بیرون آمدی و همه را بسوختی و در روی زمین یک ترسا نماندی پس ای کرامت
مطلبی تولا بدیشان کن و از دشمنان ایشان تبرا کن و طاعت و عبادت مقبول نیست بی
حب ایشان خمس علیهم هی مردوده الا بحب الخمسة الطاهرة المصطفی والمرتضی حیدر
وابناهما والزهراء الطاهرة پنج تن اند بندیر خدای تا نه گوئی تو بدین پنج تن
احمد مرسل است آن نبی مرتضی فاطمه آنگاه حسین و حسن این است پنج تن اند که ششم ایشان جبرئیل است
ایشان اند که اهل بیت رسول اند ایشان را آل عبا خوانند چرا روایت است از ام سلمه که
گفت روزی رسول الله علیه السلام در خانه من بود فاطمه علیها السلام بیامد و طعامی بیاورد
از برای رسول پس رسول صلعم گفت علی را و حسن و حسین را بخوان بخواند رسول با ایشان
از آن طعام تناول کرد چون فارغ شدند رسول را بر سر گلیمی نشسته بود آن را بر ایشان بگسترد
و گفت اللهم هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا خداوندا اینها
اهل بیت من اند رجس از ایشان ببر و ایشان را پاک گردان ام سلمه گوید من درآمدم
گفتم یا رسول الله من نیز از ایشانم گفت تو با خیری اما اهل بیت این ها اند در حال جبرئیل آمد
و این آیه آورد قوله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم
تطهیرا و خود را در میان ایشان نسبت کرد و گفت یا رسول الله من نیز از ایشانم و از آنجا باز

جبرئیل خود را از آل عبا میشمرد قوله تعالی اهل الکساء رسول الله و ابنته و بعلها و بنوها تحت جمعوا
جبرئیل سادسهم والله سابعهم یوم العباد ولولا الله ما سبوا دوستی و محبت ایشان
از اصول دین است و ارکان مسلمانی شرعی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی
بگوای محمد که برادای رسالت از شما مزدی نمیخواهم الا آن میخواهم که خویشان مرا دوست
دارید از عبدالله عباس روایتست که چون آیه فرود آمد گفتند یا رسول الله خویشان تو کیستند
که حق تعالی که مارا به دوستی ایشان میفرماید گفت علی ابن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین و
فرزندان ایشان هر که بر دوستی ایشان بمیرد بهشت و برا واجب گردد از جریر بن عبدالله
البجلی روایتست که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بود که الا و من مات علی حب آل
محمد مات شهیدا الا و من مات علی حب آل محمد مات مغفورا له الا و من مات علی حب آل
محمد بشره ملک الموت بالجنة ثم منکر و نکیر الا و من مات علی حب آل محمد فتح الله له فی قبره
بابا الی الجنة الا و من مات علی حب آل محمد فتح الله له فی قبره بابان الی الجنة الا و من مات
علی حب آل محمد یزف الی الجنة کما یزف العروس الی بیت زوجها الا و من مات علی
حب آل محمد مات علی السنة والجماعة الا و من مات علی بغض آل محمد جاء یوم القیامة
مکتوب بین عینیه آیس من رحمة الله الا و من مات علی بغض آل محمد مات کافرا الا
و من مات علی بغض آل محمد لم یشم رائحة الجنة صدق الله و صدق رسول الله رسوله
و فرمود که هر که بر دوستی آل محمد بمیرد بر توبه بمیرد هر که بر دوستی آل محمد بمیرد ملک الموت

و منکر

و منکر و نکیر او را بشارت دهند به بهشت و هر که بر دوستی آل محمد بمیرد در های بهشت در گورش
گشایند و هر که بر دوستی آل محمد بمیرد در سنت و جماعت مرده باشد و هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد کافر
میرد و هرگز بوی بهشت نشنود وای بر آن ظالمان و بدبختان که بر آل محمد چندان ظلم کردند
علی الخصوص بر جگر گوشه مصطفی و مرتضی نور دیده فاطمه زهرا حسین شهید کربلا که سیصد جراحت
بر وجود نازنینش کردند فیالک مقتولا تهدمت الجبل و ثلث به ارکان عرش المفاخر
و یا حسرتا اذ لم اکن فی اوائل من القوم حتی تلی فضل هم فی الاواخر آورده اند که رسول صلعم
از سفری می آمد به خیمه ام معبد فرود آمد و در پهلوی خیمه درختی عوسج بود رسول الله صلعم آب وضو را
در زیر آن درخت ریخت و گفت فهذه العوسجه شان اهل خیمه گفتند دیگر روز آن درخت را
دیدیم که بزرگ شده بود با نظارت و طراوت هرچند تمامتر هر روز بزرگتر میشد تا درختی
عظیم گشت و میوه دار شد میوه خوشبوی تر از مشک و شیرین تر از عسل که اگر گرسنه
خوردی سیر شدی و اگر تشنه خوردی سیراب شدی اگر بیمار خوردی تن درست شدی
و اگر درویش خوردی توانگر شدی ما آن را شجره مبارکه خواندیمی اهل بادیه در سایه او آمدندی
همچنین بود تا روزی در بامداد آمدیم درخت میوه فرو ریخته بود و برگش زرد شده بود ما جزع
و فزع کردیم و غمناک و اندوهناک بسی بر نیامد که خبر وفات رسول بما رسید بعد از آن
سی سال بگذشت روزی در بامداد آمدیم درخت خارناک شده بود و میوه فرو ریخته و
برگ زرد شده گفتیم آه حادثه دیگر افتاده است خبر شهادت شاه مردان بما رسید

با ماتم و مصیبت نشستیم و دیگران درخت میوه نیاورد و از برگ او تبرک می جستیم و بیماران

و دردمندان از آن شفا می یافتند تا روزی دیگر در بامداد آمدیم از جمله شاخها و برگهای آن درخت

خون ازو می چکید گفتیم آه حادثه عظیم واقع شده و چون شب درآمد آواز نوحه و زاری از زیر آن

درخت شنیدیم و کس را نمی دیدیم و در بعض آن ایام دیدیم تا چه حادثه شده است خبر دادند حسین علی ع

بما رسید بماتم و مصیبت او نشستیم و با ماتم او قیام نمودیم و خوناب از دیدها روان کردیم

سوسن نمود هرکه در مصیبت او نگرید مسلمان نباشد که در ماتم او ننالید ماه الدموع لو کنت

مدارو و بعد الحسین فلات و حین قرارا قتلوا حسینا و ابنه و رجاله و سبوا جمیع نسائه

و جوار هذا بنات محمد مسببیه یسیرن فی البلدان للنظاره هذا و حسین نبی علی رمحه

فوق الرماح مدار فی الامصار انظر الی عقال اولاد الزنا فی کربلا بالمه الاطهار کعب الاحبار

روزی اهل مدینه را از ملاحم و فتنهایی که در کتابها خوانده بود خبر میداد گفت عظیم ترین

واقعه و بزرگترین ملحمه کشتن حسین ابن علی است چنین خوانده ام که آن روز که حسین را

شهید کنند فرشتگان هفت آسمان بگریند و از آسمان خون بارد و در شبانگاه

آن روز سرخی در آسمان پیدا شود که آیات یاد کنند یا ابا الحق پیغمبران و رسولان

را بسیار کشته اند برای چه کس از آسمان خون نبارید هست و بر کسی نگریسته گفت و الله

ان قتل الحسین امر عظیم وای بر کشتن حسین کاری عظیم است پسر خاتم پیغمبران است

پیغمبر است پدر رسول الله است بهترین اولیا و اوصیاست بنجم آل عبات نور دیده زهراست بدان

خدایا که جان کعب با مراد است که چنین خوانده ام که آن روز که وی را شهید کنند گروهی از فرشتگان

بر خاک وی آیند و بگریند تا بقیامت که هرگز از گریه باز نایستند و در هر شب آدینه هفتاد هزار فرشته

فرود آیند و بر سر خاک او نوحه و زاری کنند و فضل او را یاد کنند و برود اهل آسمانها او را

عبدالله مقتول گویند و فرشتگان زمین حسین مذبوح خوانند و فرشتگان دریا حسین مظلوم خوانند

آن روز که حسین را شهید کنند آفتاب و ماهتاب سه شبانروز گرفته باشد و جهان تاریک شود و در

[illegible]

بیت المقدس هر سنگی که بردارند در زیر آن سنگ خون تازه بینند راوی عن النبی صلعم قال

ان الله اصطفی من الناس الانبیاء و من الانبیاء الرسل و من الرسل انا و من الشهور رمضان

و من الایام الجمعه و من اللیالی لیلة القدر فجعلها خیر من الف شهر للعامل صدق رسول الله صلعم

مناجات ای دارای ممالک ادوار و ای دانای مدارک افکار ای قادر بی تو بهب قصور

و ای عیب بی نقصور ای صانع بی اعتراض ای دایم بی انقراض ای عالم بی تعلیم ای فاعل بی

زینت و تدبیر ای آنکه دوای دردمندان دانی درمان علاج مستمندان دانی هر چاره

دل ریش خویش گوییم با تو ناگفته تو صد سر از چندان دانی پادشاها سر موی طاعت نداریم

و روی آن نه که روی از درگاهت بگردانیم اما چشم آن داریم که ندای بشارت الا تخافوا

و لا تحزنوا و ابشروا بالجنه بگوش ما برسانی کریما رحیما بی دستی ما رحمت کن و از ما بر دست

بگیر و در معصیت ما منگر رحیما اگرچه ارکان مسلمانی بر پای نداشته ایم و پای تجاوز از حد فرو تر

نهاده ایم اما محبت رسول و اهل بیت او را وسیله ساخته ایم و دست در این کلام توکه این بهر

یغفر الله الذنوب جمیعا زده پادشاه بجا. محمد که ما را از رحمت و مغفرت خود بی نصیب مگردان
یا آیة العالمین و یا خیر الناصرین. روایتست از ان مهتر انبیا که زبده حضرت خدا است که
سبحان الذی اسری خواجه هر دو سرا محمد مصطفی صلعم فرمود که پادشاه عالم از آدمیان پیغمبران
مرا برگزید و رحمت یار کرد و از پیغمبران رسولان را و از رسولان مرا که محمدم و از ماهها ماه
رمضان و از روزها روز آدینه را و از شبها شب قدر را و این شب را از هزار ماه
فاضلتر گردانید آنکس را که درین شب طاعت کند ظاهر حدیث آنست بر سبیل اجمال مجمع
اینست و تفصیل وی بشنو در آنکه پادشاه عالم اول آدم را که ابو البشر است برگزید و نوح را که شیخ الانبیا
قوله تعالی که ان الله اصطفی آدم و نوحا نوح از جمله اولو العزم من الرسل و ایشان هستند پیغمبرانی
که در سورة الانعام ذکر ایشان کرده است و رسول را گفته بود فبهداهم اقتده. و از ایشان
هیچ صاحب شریعت نبودند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد شریعت هر یکی ناسخ شریعتی بود
که پیش از وی بود و شریعت مصطفی همه شریعتها منسوخ شد و هر معجزاتی که حق تعالی
جمله انبیا را داده بود او را داد و آنچه دیگران را نبود او را بود و ام السلمه گفت روزی پیش کس از
سرکشان کفره خواجه جهان آمدند یکی گفت ای محمد تو دعوی کردی که از ابراهیم فاضلتری
ابراهیم خلیل بود و تو نه خواجه گفت ابراهیم خلیل بود و من خلیل و حبیب و صفی ام و حبیب
و صفی بهتر باشد دیگری گفت تو کی از موسی بهترم موسی کلیم بود و تو نه خواجه گفت موسی با حق
تعالی سخن گفت بر کوه طور و من بر معراج بالای هفت آسمان و سرادقات عرش با حق سخن گفتم بی حجاب

دیگری

دیگری گفت که تو گوئی که از عیسی بهترم عیسی مرده را زنده کرد و تو نکردی خواجه دست بر هم زد و گفت
یا علی یا علی فی الحال علی در آمد گفت ای علی کجا بودی گفت در فلان زمین بودم
تو بودن رسیده ام گفت بیا این پیراهن نبوت مرا بپوش و با ایشان بگور یوسف بن
کعب شو و او را از بهر ایشان زنده کن تا علامت نبوت دیگر است انبیا چند امیر المؤمنین علی
علیه السلام پیراهن در پوشید و با ایشان برفت ام السلمه گفت من نیز از رسول اجازت
خواستم و برفتم شاهد آن در گورستان بقیع از سر گوری مدروس و مطموس بایستاد
و کلمه گفت و گفت ای صاحب گور برخیز به فرمان حق تعالی تصدیق دعوی رسول کن گور را در جنبش
آمد بار دیگر گفت گور شکافته شد پیری برخاست و خاک از سر فرو می افشاند شاه
مردان گفت تو کیستی گفت من یوسف بن کعب صاحب احد و دویست سالست تا مرده ام
این ساعت آوازی شنیدم که ای یوسف بن کعب برخیز از برای تصدیق قول سید المرسلین
و اجابت آن سرکشان یکدیگر بشنید و گفتند بیاد که قریش بدانند به سبب خواست
محمد چنین سحر ظاهر شد گفتند یا علی بگوی تا به مقام خود باز شود امیر المؤمنین بفرمود تا بمقام
خود شد و گور بر وی راست شد پادشاه عالم آدم و نوح را برگزید از بهر نبوت قوله تعالی
ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین آل ابراهیم و آل عمران را
برگزید از بهر نبوت و از بهر ولایت آل ابراهیم گفت محمد است بلا خلاف آل عمران گفت
جماعتی مفسران گفتند که موسی و هارون است حسن بصری گفت که مریم است که مادرش مریم بنت

پنجم عمران و در تفسیر اهل البیت است که آل عمران علی ابن ابی طالبست که ابی طالب را نام عمران
بود در توریة و دلیل برین حدیث رسولست حدیث بلال قوم را ذکر و اذا ذکر آل ابراهیم استبشروا
فاذا ذکر آل عمران اشمأزت قلوبهم والله الذی بعثنی بالحق لو ان حدیث الرجل
لقی الله بعمل سبعین نبیا ما نفعه حتی یلقاه بولایتی و ولایة اهل بیتی و مودت
اهل بیتی گفت حکمت حال این قوم که چون در پیش ایشان ذکر آل ابراهیم می‌کنند شاد و
خرم می‌شوند و چون ذکر آل عمران می‌کنند دلهای ایشان پر نفور و پر خشم و اندوه می‌شود چنانکه اثر
آن بر بشره ایشان ظاهر میگردد و بدان خدای که مرا بحق به خلقان فرستاد که اگر مردی
از شما بعمل هفتاد پیغمبر با خدای رسد بی ولایة و دوستی من و بولایة و دوستی اهل بیت
من مر او را آن عملها هیچ نفع ندهد و از روی قبول نشنود پادشاه عالم در ابتدا کار آدم را برگزید
از برای کار خلافت قوله تعالی انی جاعل فی الارض خلیفة و ملائکه را بسجود او فرمود تا مطیع او
عاصی و مخلص از منافق پیدا شود و اینجا نیز در آخر کار علی را برگزید از برای خلافت و امامت
تا مخلصان از دیگران که منافق باشند ممتاز شوند رباعیه قوامون بالقسط من فی الورى
اعداؤکم یالون للمحن والردى لا اوصیاء فانون معاهم اری جنتهم فی حب العقبى والحسنى
هم حج الرحمن عترة احمد ائمة حق جاره و علیه ارتضى ان الله اصطفى آدم آدم
صفی است هرکی از آل عمران بر صفی الله اند حسن و حسین را صفوة الله خوانند خواجه گفت دخل
الجنة رایت علی بابها مکتوبا بالذهب لا اله الا الله محمد حبیب الله علی ولی الله فاطمة امة

الله والحسن والحسین صفوة الله علی محبیهم رحمة الله وعلی مبغضیهم لعنة الله والملائکة والناس
اجمعین روزی حسن و علی علیه السلام بر منبر گفت اگر ما خواهیم حق تعالی از برای ما شام
را عراق گرداند و عراق را شام مرد را زن و زن را مرد کند مخفی برخواست و گفت این کی
تواند بود حسن علی بانگ بر وی زد و گفت شرم نداری که در میان مردان سخن گویی تو زن
شدی و زنت مرد شد تو شما بشام روید و در راه با یکدیگر جمع شوید تو از آن زندگی فرزندی از
وجود آید چنانچه بود که وی خبر داد بعد از آن پیش وی آمد و تضرع و زاری کردند دعا کرد
تا با حالت اول شدند زنهار تا ایشان را از دیگران نشمری و با هر کسی برابر نکنی و بچشم ظاهر
در احوال ایشان ننگری ما را بچشم سر مبین ما را بچشم سر مبین آخر صدف من یتیم دری شهوارم
از نور پاکم ای پسر نه مشت خاکم مختصر الخ باب ما را ببین کانجا بسی یک بار آدم
ان الله اصطفى آدم هرچند آدم برگزیده حضرت حق بود اما مقبول توبه اش به محمد و آل محمد بود
چنانکه روایت از صادق علیه السلام که گفت آدم در بهشت کوشکی دید بنا کرده یک خشتی از
زر و خشتی از نقره کنگره وی از زمرد سبز در آن قصر تختی از زمرد و یاقوت سرخ نهاده
و بر آن قصر قبه از نور دید و در گردنش قلاده از نور و در گوشش دو گوشوار از لؤلؤ و
و تاجی از نور آدم به تعجب فرو ماند گفت یا رب ما هذه الصورة فقال الله یا آدم هذه فاطمة
بنت محمد قال یا رب ما هذه الصورت فقال الله یا آدم هذه فاطمة بنت محمد قال یا رب ما
هذه التاج علی راسها قال ابوها و بخرها خداوند این صورت چیست گفت فاطمه است دختر محمد صلعم

پادشاها این حجت بر سر وی گفت پدر اوست دختر اوست خداوندا این کردن بسبب حجت قال
زوجها و قرینها علی ابن ابی طالب پادشاها این دو گوشوار عرش حجت قال ولداها الحسن والحسین
سیدا شباب اهل الجنة فی الجنة این فرزندان وی حسن و حسین اند که سیدان جوانان اهل
بهشت اند آدم بر بالای قبه نخ نور دید بر بالای یکی نبشته که انا الله المحمود و هذا محمد و بر بالای
دیگری نوشته که انا العالی و هذا علی و بر بالای دیگر نوشته انا الفاطر و هذا فاطمة و بر بالای دیگری
نبشته انا المحسن و هذا حسن و بر بالای دیگری نوشته که ولی الاسماء الحسنی و منی الاحسان و هذا
حسین و جبرئیل گفت ای آدم این نامها را یاد گیر باشد که روزی ترا بکار آید آدم یاد گرفت پس
چون آدم را بر زمین فرستادند ترک سنتی کرد و سیصد سال بگریست جبرئیل بوی آمد که ای آدم
آن نامها را فراموش کردی سر بر دار بنگر وی سر بر داشت آن نخ نور را بدید و آن نامها
به وجود دریافت و گفت الهی بحق محمد و علی و فاطمة والحسن والحسین الا تبت علی فتاب علیه حق تعالی
ببرکت این نامها توبه وی قبول کرد و اینست آن کلمات که گفت فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه
ولی المصطفی و وصیه علی و سبطاه جمیعا و فاطمة هم الکلمات الطیبات التی بها
دعا فنجا بعد المطیعة آدم نوح را نیز برگزید نوح را کشتی نجات است هر که در آن کشتی
نشست از طوفان خلاص یافت دوستی آل محمد نیز کشتی نجات است کما قال النبی علیه السلام
مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجا و من تخلف عنها غرق هر که پناه با این
کشتی برد از دوزخ و عذاب او نجات یابد اینجا که کافران نوح را برنجانیدند و بر وی ظلم کردند

ما طوفانرا

ما طوفانرا او فرستادیم و ایشان را از میان برداشتیم قوله تعالی ففتحنا ابواب السماء بماء منهمر و فجرنا الارض
عیونا فالتقی الماء علی امر قد قدر گفتیم ما و آسمان بارای زمین آب برآرای نوح کشتی بساز [illegible]
علم زن اید [illegible] هلاک شو ای نوح بسلامت بگذر و اینجا نیز که بر اهل بیت ظلم کردند در دنیا شان
بلا [illegible] ما کردیم و در آخرت گوییم ای فرشتگان بگیرند ایشانرا ای زبانیه بندشان [illegible]
ای مالک آتش برافروز ای دوزخ ظالمانرا بسوز ای مومن بسلامت بگذر و به نعیم مقیم رو
ارجو النجاة من المهالک کلها حتی اصیر الی النعیم دائما بمحمد و وصیه وابنیهما و
بعابد والصادق و کاظم ثم الرضی و محمد ثم ابنه والعسکر التقی والقائم
وای بر آنان که کشتی مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح برآخرت کردند و حب کشتی را
در غرقاب خون غرق کردند و حرمت رسول الله نگاه نداشتند و آیه کلام الله را قوله تعالی
ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون خواندند و بودند با اخبار و احادیث در حق فرزندان
حیث قال ولکنهم حلیت الدنیا فی اعینهم و راقهم زبرجها از برای دو سه روزه جاه و منصب
دنیا خود را بدوزخ و عذاب الیم گرفتار کردند دیگر خواجه [illegible] فرمود که و من الشهور شهر رمضان
وار ماهها ماه رمضان ولهذا نام نهاده شد از ترس خدا و بسبب آن گناهها سوخته شود
خلیل احمد را گفت اشتقاق وی از رمض است و آن ایمان حرفی است که عالم را
از کدورات آن بشوید روزه را نیز بنده را از گناه پاک و تمیز گرداند خواجه
کونین فرمود که هر که ماه رمضان روزه دارد و گناهی کرده باشد حق تعالی عفو فرماید

ووی را بیامرزد و هر روزی که روزه بدارد هفتاد هزار فرشته از برای وی استغفار
می‌کنند و هر شبی که نماز کند و نافله رمضان بگذارد هفتصد حسنه در اعمال او بنویسند
و در بهشت خانه بنا کنند و برا از آفت برزخ و من الایام الجمعة و از روزها روز
جمعه را برگزیند خواجه فرمود که شب معراج در زیر عرش هفتاد شهرستان
دیدم پر از فرشتگان به تسبیح و تهلیل حق مشغول بودند و می‌گفتند خدایا بیامرز آنرا که
غسل روز جمعه کند و نماز جمعه حاضر آید و گفت رسول که حق تعالی در روز جمعه نظر کند به بندگان
خود در هر نظری شصت هزار عاصی را آزاد گرداند از آتش دوزخ و گفت اهل بهشت این
روز را روز مزید خوانند گفتند یا رسول الله مزید چه باشد گفت در بهشت وادی است
خاک وی از مشک اذفر چون روز جمعه باشد حق تعالی بفرماید تا در آن وادی منبرها
بنهند از نور پیغمبران بر آن منبرها روند و بر پس آن کرسیها نهند از زر بهشت آن و
مومنان را بر آن کرسیها بنشینند پادشاه عالم گوید بخواهید از من هرچه میخواهید از من
گویند خداوندا رضای تو می‌طلبیم گوید از شما راضی شدم و بدهد ایشان را آنچه
هیچ چشم چنین ندیده باشد و هیچ گوش نشنیده باشد و در خاطر هیچ آدمی نگذشته
و گفت در بهشت جوهری است که هیچ فرشته مقرب و پیغمبر مرسل آنرا ندیده باشد
چون روز جمعه باشد حق تعالی او را گوید سخن گوی سخن گوید که قد افلح المومنون
من امة محمد المتکلفون علی کراهة المؤذن فی الفریضة فلاح و ظفر یافتند مومنان امت محمد

که ذکر

که ذکر خدای مستقیم باشند و فرایض او گذارند پس اگر فلاح و رستگاری می‌طلبی ذاکر در ذکر حق
می‌باش و فرایض او فرو مگذار خود را فنی از ذکر فراموش مکن در ذکر حدیث خویش را گوش کن
در یاد خدا هستی خود را فراموش کن و آنکه خویشتن را فراموش کن و من اللیالی لیلة القدر
و از شبها شب قدر را برگزید شب قدر را از برای آن شب قدر گویند که آنچه خواهد بود
در سال از آجال و ارزاق و اقسام همه در این شب تقدیر کنند ابوبکر وراق گفت
از برای آن شب قدرش خوانند که هر بی قدری که در وی طاعت کند و زنده دارد با قدر
و منزلت گردد و در حدیث آمده است که شب قدر جبرئیل و آن ده تا هفتاد هزار
فرشته از عالم بالا به زمین خاک دان فرود آید با ایشان چهار علم بود یک علم بر
بام بیت المقدس زنند و یکی بر بام مسجد حرام و یکی بر بام روضه مصطفی و یکی بر طور
سینا و طراز این علمها این بود که امت نیک و رب غفور فرشتگان به همه مساجد
و مقام مومنان در روند و با مومنان نماز گذارند و بر ایشان سلام کنند و در خانه
و در خانه که در وی خمر بود یا سگ بود یا صورت نروند پس چون صبح بر آید جبرئیل ندا
الرحیل در دهد ملائکه جمع شوند و گویند ای جبرئیل حق تعالی با امة محمد چه کرد گوید مطیعان را
بیامرزید و عاصیان را شفاعت ایشان بخشید الا چهار گروه را که ایشان را نیامرزد اول کسی که
مصر است بر خمر خوردن دوم آنکه عاقبت در پدر و مادر سیوم آنکه کینه دارد در دل از
برادر مومن چهارم آنکه قطع رحم می‌کند و برانه جا به رحم نرفته بوده اند قاطع رحم را حق تعالی

لعنت کرده است خاصه آنانرا که قطع رحم رسول کرده اند آورده اند که پسر احمد حنبل پدر را گفت
مردمان ما را به تولای یزید نسبت می کنند و میگویند ایشان یزید را دوست میدارند گفت ای پسر
هر کس ایمان داشته باشد بخدا و رسول به یزید تولا نکند گفت یزید را لعنت می کنی گفت خدای
وی را لعنت کرده است چگونه من وی را لعنت نکنم حق تعالی فرمود قوله تعالی فهل عسیتم ان تولیتم
ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم اولئک الذین لعنهم الله فاصمهم واعمی ابصارهم که اگر
شما والی شوید و مستولی گردید که فساد کنید در زمین و خون ریزید و قطع رحم کنید آنان که چنین
کرده اند که خدای تعالی ایشانرا لعنت کرده و بروجه خذلان کور و کر شان کرداند یزید
لعنة الله علیه قطع رحم کرد و فسادی که وی کرد کس نکرد و در مدینه چندان خلق را بکشت
که چون بمسجد رسول آمد و بفرمود که تا حسین علی را که جگرگوشه مصطفی و مرتضی بود و با فرزندان
و خویشان وی بخواری و زاری بکشتند و حرم وی را چون بردگان و اسیران بر شتران
بی پالان افکندند و در شهرها بگردانیدند سر حسین و فرزندان او را بسر نیزه کردند و اسب
بر سینه آن امام معصوم براندند استخوان سینه آن معصوم درهم شکستند تالله لا انسی الحسین
وشلوه تحت السنابک بالعراء مرمل نطاء السنابک صدره وجبینه والارض
ترجف خیفة وتزعزع آورده اند که چون حسین علی شهید کردند و عمر سعد بفرمود حرم
حسین را بر قتلگاه حسین و فرزندان وی گذر دادند ایشان چون آن تنهای بی سر
حسین و فرزندانش دیدند فریاد برآوردند و زاری درگرفتند و زینب گفت یا محمداه صلی

علیک

علیک ملائکة السماء هذا حسین بالعراء مرمل بالدماء مقطع الاعضاء یا محمداه بناتک فی
العسکر سبایا ای محمد این حسین تست که سرش از تن بریده اند و تنش بی سر کرده اند
و بر خاک انداخته اند این جگرگوشه تست که سرش بر سر نیزه کرده اند این فرزندان
تواند که هر کسی المحرومیت ... ایشان را ندیده است چون اسیران بهر
بادی گویند که از گفتار وی دوست و دشمن در گریه آمدند و اشک دیدم که از چشمهای اسیران
روان شد خصیصت و منقبت روی عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم اعطانی جوامع الکلام واعطی
فصل علیا جوامع العلم وجعلنی نبیا وجعل علیا ولیا ووصیا واعطانی الکوثر واعطی علیا السلسبیل
واعطانی الوحی واعطی علیا الالهام واسری بی الیه وفتحت له ابواب السماء حتی رای
ما رایت ونظر الی ما نظرت صدق رسول الله مناجات با و ثنای که بتخته ادراک ...
اتمام را بذروه جلال سعادت راه نه ای یگانه که اسرار ابرار که پاکان مراکب انگیزند
از اسب تا بر کمال لایزالت آگاه نه ای ... که ... عقل ... کمال
نه بینه ای ... بر ذیل خیام جلال انصاف ... که لایزال ...
فهم خلایق بجلال تو نرسد لکا عبدوا با دستها بر در ... طاعت ...
شکسته نداریم لکن ... بوده که از ... آمده ایم تو نیز
طاعت ده تا از جمله نیکان گردیم و اگرچه بد آمده ایم با دستها بنیازی که بر دل دوست
نشانده ایم بر جانب ... و جانی که از نعمت انگیخته ایم نشانده کردان چنان و انا ما که

تحق خبان تو کردیم زبانها را از گفتن آنچه زبان باز دارد و نگاه دار سینه ما را از کدورت
به فیض صافی وار یا ایه العابدین یا خیر الناصرین روایت از آن صاحب دعوة ادع الی سبیل
ربک بالحکمة تحفه انوار حقایق خزینه اسرار و دقایق ماه عالم شاه بنی آدم واسطه عقد اصطفا
محمد مصطفی صلعم این است ای که شمه از مناقب او بگوشت رسانیدم میفرماید که پادشاه
عالم مرا پنج چیز داد و علی را نیز پنج چیز داد مرا جوامع کلام داد و علی را جوامع علم مرا نبوة
داد و علی را ولایت و امامت و وجابه مرا کوثر و علی را سلسبیل مرا وحی داد و علی را الهام
مرا به آسمان بردند و ملکوت آسمانها را بمن نمودند و مرا در آسمانها کرداست زند و حجاب از
پیش من برداشت تا جاهای آسمان و زمین بدیدم در های آسمان بگشادند و علی را قوة
و بصرت زیاده کردانیدند و حجاب از پیش او برداشتند تا علی دید آنچه من دیدم و بنگریست
بدانچه من نگریستم پادشاه عالم مرا گفت یا محمد علی را تشریف بخش گفتم اول آنکه امام متقیان
دوم آنکه سید مومنانست سوم آنکه سید سفید رویان و سفید دست و پایانست پس مرا
گفت یا محمد با علی گو من نگاه کردم حجابها دیدم متحرق شده و علی سر برداشته
با من سخن گفت و من با وی سخن گفتم دیگر پادشاه عالم مرا گفت یا محمد علی را وصی تو کردم و وزیر
و خلیفه تو وی را اعلام کن من وی را اعلام کردم در آنوقت در پیش حضرة الهیت بودم وی
گفت قبول کردم پس حق تعالی ملائکه را امر نمود تا بر علی سلام کردند عبدالله بن عباس
گفت چون از رسول این سخن بشنودم دوستی علی با گوشت و خون و خون من آمیخته شد و هرگز

در وی عاصی نشدم و خلاف وی نکردم همه دوستان وی چنین بوده اند آورده اند که
سیاهی را به حضرة شاه مردان آوردند که دزدی کرده است حضرة شاه پرسید که یا اسود
دزدی کردی گفت آری یا امیر المومنین گفت قیمت آنچه بدزدیدی بدانستیم زر برسید گفت
برسید یا امیر المومنین گفت یکبار دیگر از تو پرسیم اگر اعتراف آری دست راست ببرم
گفت چنان کن یا امیر المومنین شاه مردان بار دیگر از وی پرسید اعتراف کرد دست
راستش ببریدند آن سیاه دست بریده در دست چپ گرفت و بیرون رفت و چون
از دستش محکمه این کوا بوی رسید گفت یا اسود که دستت ترا ببرید گفت امیر مومنان و پیشوای
متقیان و سید سفید رویان و سفید دست و پایان مولای من و مولای جمله خلقان
وصی بهترین پیغمبران ابن الکوا گفت چگونه بگویم که دوستی او با خون و گوشت من آمیخته
شده است وی دست من بحق برید نه بباطل ابن الکوا پیش امیر المومنین علی رفت و آنچه
شنیده بود باز گفت امیر المومنین علی علیه السلام فرمود که یار دوستان ما شند که اگر ما حق
پاره پاره شان کنیم جز دوستی نیفزایند و دشمنان تیر باشند که اگر عسل مسکوب شان
فرو کنیم جز دشمنی نیفزایند پس شاه مردان امام حسن را گفت برو و آن سیاه را
بیار امام حسن برفت و او را باز آورد شاه مردان گفت ای اسود من دست تو بریدم
تو مدح و ثنای من میگویی گفت یا امیر المومنین حق تعالی مدح و ثنای تو میگوید پس که باشم
که ثنای تو نگویم یا نه کنم پس شاه مردان دست وی باز جای نهاد و ردای مبارک فرود بروی

افکنند و دعا را انجا خواند گفته اند که سورهٔ فاتحة الکتاب بود در حال دست وی درست شد چنانکه
بود گویی که هرگز نبریده اند از روی غرابت و عجب نیست نقل دیگر از شاه مردان بشنو پیشم شمار
گفت در پیش سؤال خود بودم در کوفه و جماعتی در حضرت وی بودند مردی بیامد شکل
اعرابی و قبایی از خز پوشیده و عمامه زرد در سر بسته و شمشیر قلاده کرده گفت کدام است
از شما که ولادتش در حرم کعبه بوده است در اخلاق لب ندیده و بمحل علا رسیده
و کرم صفت لازم وی شده است کدام است از شما که محمد را نصرت کرده است
و سلطان محمد بدو عزیز شده و کارش بدو عظیم گشت کدام است از شما که دو عمرو را اسیر
گرفت شاه مردان گفت منم یا سعد بن الفضل بن الربیع هر چه از مرجع بخواهی منم شاه
اندوه ما کان منم موصوف معروف منم که لمالهای عظیم بر من گوید و تحمل و مقاسات آن من کنم
منم که در کتاب صفت من کرده اند منم قاف والقرآن المجید منم نبای عظیم منم صراط مستقیم منم
علی برادر رسول خدای اعرابی گفت ما را رسیده است که تو معجز رسول خدای و امام اولیایی
و حکم من و رمان بعد از رسول ترا باشد چنین است گفت آری هر چه از آن بخواهی اعرابی
گفت من رسولم ترا از نزدیک شصت هزار مرد که ایشان عقیمه خوانند کشته
آورده ام که در گذشته وی خلاف افتاده است اگر تو وی را زنده گردانی بدانیم
که تو حجت خدایی و در دعوی صادقی و اگر از خود ظاهر نکنی خبر کنم که تو آن نیستی
شمار گوید که شاه مردان مرا گفت بر شتر برنشین و در کوچها و محلها در کوفه بگرد

وندا ده که هر که میخواهد که ببیند الحجة من تعالی بعلی ابن ابی طالب داده است که برادر
رسول و زوج بتول است باید که فردا بصحرا آید پس شنیدم گفت ندا دادم و با حضرت شاه مردان
آمدم دیگر اعرابی را گفت برو جنازه که آورده است هم با خانه بر جنازه کردم دیگر روز چون
شاه مردان نماز بامداد بگذارد در روی بصحرا بیرون آمد اهل کوفه بصحرا بیرون شدند شاه مردان
بفرمود تا اعرابی جنازه را حاضر کردند سر جنازه برداشت جوانی بود از گوشش تا گوش
سر او باز بریده شاه مردان گفت چند گاه است که وی را کشته اند اعرابی گفت چهل
یک روز است گفت کیست که طلب خون وی بکند گفت پنجاه کس اند قوم وی شاه
مردان فرمود که عمش وی را کشته است حوبث بن حسان که دختر بوی داده بود و وی حرم
عم را رها کرده بود و زنی دیگر خواسته اعرابی گفت ما بدین سخن راضی نشویم تا که وی را زنده کنی
شاه مردان روی با اهل کوفه کرد و گفت ای اهل کوفه بقره بنی اسرائیل نزدیک حق
تعالی دوست و بزرگتر نیست از علی بن ابی طالب که برادر رسول است پاره از آن بقره
برگشته زدند که هفت روز بود که از کشتن وی گذشته بود حق تعالی وی را زنده گردانید
من نیز بعضی از اندام خود برین مرده بزنم که بعضی از اندام من فاضلتر است از آن و پای راست
خود فرا وی زد و گفت برخیز یا مدرک بن حنظله بن غسان جوان بارست نشست گفت لبیک
یا حجة الله فی الانام و المتفرد بالفضل و الانعام شاه مردان گفت ترا که کشت گفت
عمم حویث بن حسان گفت برو نزدیک قوم خود و ایشان را خبر کن گفت یا امیرالمؤمنین

نمیخواهم که آن قوم را ببینم سادابک بار دیگر کشته شدم و تو حاضر نباشی که باز هم زنده کنی ابا ال
کوت تو بر و گفت یا امیر المؤمنین من نمیخواهم که در ملازمت و خدمت تو باشم پس تا د
در خدمت شاه مردان بود تا که در صفین شهید شدند امیر المؤمنین فرمود که در قیامت
با ما باشند و در درجه المرء مع من احب اما علی دون من جاروا نشا وذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء هو النبأ المکنون والموهبة الذی تحتد من نور من القدس زاهر
وذو المعجزات الواضحات اقلها الظهور علی سودعات البرایا ووارث علم المصطفی
وشقیقه اخا ونظیرا فی العلی والاوامر دوستی او کن تا حضرت باز گنند دست از
کسی زن که پای بر جای بود دست در هوای کسی چه زنی که خود از پا در تو ندارد دل آنکس حج کریله
که خود از سر تو ندارد تولا به کسی کنی که فردا از تو تبرا کند قوله تعالی اذ تبرأ الذین اتبعوا
من الذین اتبعوا تولا به کسی کن که کمال دین و تمام نعمت اسلام بسته به امامت وولایة اوست
کما قال الله تبارک وتعالی الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت
لکم الاسلام دینا و چون به وی تولا کردی از دشمنانش تبرا کن چنانکه دوستان وی کرده
آورده‌اند که بعد از وفات وی معاویه لعون میخواست که دوستان او را از دوستی
بگرداند هر کسی را تحفه و هدیه میفرستاد روزی ابو الاسود دختری داشت پنج شش ساله
هدیه را دید و از آن شهد پاره در دهن نهاد پدرش گفت بینکن که زهر است آن گفت
بابای پدر شهد خرما عفرجه کو تو را زبان گفت بندانی که بهر هند دربند نادانسته تا مارا

ازدوستی

از دوستی شاه مردان برگرداند و هرچه از دهن بینداخت و گفت
ابا الشهد المزعفر ابن هند علیک بیتبع احسانا ودینا معاذ الله لیس یکون هذا ولینا
امیر المؤمنینا آورده‌اند که روزی امیر المؤمنین و امام المتقین و شاه مردان و شیر
یزدان با جماعتی یاران در کوفه میرفت تا بخرما فروشان رسیدند در زیر درختی نشستند
و خرما میخوردند رشید هجری گفت نیک خرمایی است این امیر المؤمنین فرمود که یا رشید
ترا بر چوب این درخت بر دار کنند رشید گفت بعد از وفات شاه مردان هر روز
میرفتم و آن درخت را تیمار میکردم روزی در آنجا شدم درخت پژمرده بود
گفتم آه اجلم نزدیک آمد روزی دیگر رفتم نیمی از آن درخت بریده بودند و دو ستون
چرخ چاهی کرده دیگر روز کسی بیامد که امیر عبید الله علیه اللعنه ترا میخواند رفتم چون به در
کوشک رسیدم آن دیگر نیمه درخت دیدم آنجا افکنده پای فرا وی زدم و گفتم مرا
برای تو آورده‌اند پس مرا پیش ابن زیاد بردند آن ملعون گفت ساز آن دروغهای
صاحبت بگفتم بحق خدای که وی هرگز دروغ نگفت مرا خبر داد که دست و پای و زبانم ببرند
و بر دار کنی گفت من وی را دروغ زن گردانم دست و پایت ببرم و زبانت بگذارم
پس بفرمود تا دست و پایش ببریدند و زبانش بگذاشتند و وی را بر دار کردند
رشید خبرهای عظیم روایت میکرد در حق اهل بیت و دوستان و دشمنان ایشان
و میگفت نوبت به حدیث پیش از آنکه زبانم ببرند که مولای من خبر داده است یکی پیش ابن زیاد ملعون

رفت و وی را خبر داد گفت زبانش ببرید باید که زبانش ببرند گفت که زبان بیرون کن
گفت نه دعوی کرد آن بهتر زن ناسپاسان کار که صاحبم را دروغ گوی کرد اند پس زبان
بیرون کرد زبانش ببریدند رشید شهید شد و شهید گشت بسعادتی رسید که هرگز نیفتاده
سربل نگردد قوله تعالی ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یعنی
مپندارید که آنرا که در راه حق شهید کردند مرده اند بلکه زنده گانند نزدیک حق تعالی روزی
میدهد ایشانرا و شادمانند بدانچه خدای تعالی میدهد ایشانرا از فضل و نعمت خویش
آنان که ایشانرا حقیقت حال معلوم گشته بود ایشانرا از مرگ اندیشه نبود بلکه تمنای شهادت
میکردند چنانکه شاه مردان و شیر یزدان و سیف المسلول امیر المومنین و امام المتقین
ابی الحسن علی بن ابی طالب صلوات الله علیه واولاده میفرمود که والله لابن ابی طالب
انس بالموت من الطفل بثدی امه یعنی بخدای که پسر ابوطالب را انس بمرگ بیشتر است
از انس کودک شیرخواره به پستان مادر خود و امام المعصوم المظلوم الشهید حسین علی علیه
الصلوة والسلام روز کربلا گفت والله انی لاشوق الی جدی وابی وامی واخی واسلافی
من یعقوب الی یوسف ولی مصرع انا ملاقیه گفت بخدای که من مشتاق ترم بجد خود
و پدر و مادر و برادر و اسلاف خود از یعقوب بیوسف و مرا قتلگاهیست که بدان خواهم
رسید گوییا در اعضای خود می نگرم پاره پاره کرده و بر صحرا افکنده اما اعضای من
اعضای رسول است در خطیره قدس مجموع باشد به بهشتی که چشم رسول بدان روشن

باشد و دلش

باشد و دلش شاد و فرمود که روزی بحضرت رسول نشسته بودم گفت که مرحبا بک یا زین
السموات والارض ابی بن کعب حاضر بود گفت یا رسول الله بجز تو کسی دیگر زین آسمان زمین باشد
فرمود که بدان خدایی که مرا برسالت به خلقان فرستاد که حسین علی در آسمان بزرگتر
از آنکه در زمین و دیدم که بر راست عرش نوشته که او چراغ راه نماینده است و کشتی نجات
است و امام خلقانست و داور اعزت و فخر و علم در صلب او حق تعالی نطفه پاکیزه ترکیب
کرده است پیش از آنکه شب و روز را بیافرید باری بزرگی حسن و حسین علیهما السلام
و در حدیث آمده است که پادشاه عالم چون بهشت بیافرید بهشت گفت رب جعلتنی
مساکن الضعفاء والمساکین خداوندا مرا جای ضعیفان و مسکینان کردی حق تعالی فرمود که
تو راضی نباشی که ارکان ترا بحسن و حسین آراسته کردانم فتبخترت الجنة کما تتبختر العروس
من السرور و بهشت بخرامید چنانکه عروس بخرامد از شادی اگر بهشت آراسته به حسن و
حسین است و اگر عرش خداست حسن و حسین دو گوشواره عرش خدا خواهند بود
روز قیامت چنانکه در حدیث آمده است که فردای قیامت حق تعالی بفرماید تا منبری از
نور بر راست عرش بنشانند آراسته کرداند چنانکه عروس را گوشواره بر حسین بزرگوار که مقربان
حضرت و خاصگیان درگاه ربوبیت باشند کسی ظلم و بیداد کند و از خدا و رسول شهید
امیر المومنین و امام المتقین و قبلة العارفین و یعسوب الدین المسلمین اسد الله الغالب
علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام فرمود که روزی که رسول علیه السلام بحجره ما درآمده

طعام ساخته بودیم در پیش وی نهادیم تناول کرد و چون فارغ شد در ماتم گریست و بگریست گریستنی
سخت گفتم یا رسول الله تن و جان من فدای تو باد چه چیز ترا بگریانید گفت آنچه بعد از من
با شما خواهند کرد و گویی با تو گرم بدان ضربتی که بر فرق مبارک تو زنند و محاسن ترا از
خون سر تو خضاب کنند و بدان شهید شوی و پسرم حسن را طعنه بر ران زنند
و بعد از آن زهرش دهند تا جگر وی پاره پاره شود و حسین را در کربلا غریب و تنها بعد
از آنکه فرزندان و خویشان وی را کشته باشند بخواری و زاری بکشند و حرم وی را بغارت
برند و حرمت من نگاه ندارند وای بر آن ظالمان طاعتی لعنهم الله یا عیان از عذاب خدای
بیزار است و من از ایشان بیزارم و جای ایشان در درک اسفل دوزخ باشد که هرگز از آن
خلاص و نجات نیابند و فرموده بود که هر که زیارت شما کند و بر مصیبت شما بگرید فردا او
موقف باشیم و دستش بگیرم و از احوال آن قیامت بیرون آرم و نعیم مقیمش برسانم
پس یاد کنید احوال ایشان را و جهد کنید تا قطره چند آب از دیده بیارید تا بدین
نعمت و کرامت رسید امام المعصوم بحق ناطق جعفر صادق علیه الصلوة والسلام
فرموده که هر که بر مصیبت حسین علیه الصلوة والسلام بگرید یا شعری بگوید که دیگری را بگریاند
بهشت وی را واجب شود و در عیون اخبار الرضا المرتضی الشمس والضحی امام المعصوم
ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه و علی آبائه المعصومین و اولادهم الطاهرین
آورده اند که دعبل خزاعی گفت چون پدرم را وفات حاضر آمد زبانش بسته شد

و درویش سیاه گشت من بترسیدم از خود و از مذهب خود و نومید شدم چون وفات
کرد او را در خواب دیدم که می آمد روی سفید و درخشان و جامه سفید نیکو پوشیده گفتم ای پدر
حق تعالی با تو چه کرد گفت آن سیاهی روی من و گرفتگی زبان من از آن بود که در دنیا
خمر بخوردم سبحان روم سیاه و زبانم گرفته بود رسول بیامد و گفت دعبل تویی گفتم آری
یا رسول الله گفت برخوان آن مرثیه که در حق فرزندان من گفته گفت من برخواندم که
لا اضحک الله سن الدهر ان ضحکت وآل احمد مظلومون قد قهروا مشردون نفوا
عن عقر دارهم کانهم خبوا الجبس تعقروا رسول بگریست و گفت نیکو گفته ای بر تو شفاعت
کردم تا بخشیدند و این جامه رسالت که از تن خود بیرون کرد و در من پوشانید رحمت
گفته بود آل محمد مظلومان بوده اند و از خان و مان ایشان بیرون کرده بودند و بخواری و زاری ایشان
کشته بودند و بعضی از جور و ظلم آن ظالمان در اقطار عالم متفرق شده و در شعبی و مطمور

فصل

پنهان گشته ست قسم روی عن النبی صلعم انه قال ان ادنی اهل النار عذابا منهما
دماغه کانه مرجل سامعه حمره اضراسه واشفاره لهب من النار ویخرج احشاء بطنه
من قدمیه وانه لیری انه اشد اهل النار عذابا وانه من اهون اهل النار عذابا وانه
من اهون اهل النار عذابا صدق رسول الله مناجات ای مالک ابد وای حی صمد وای مهدی
بحق وای معبود مطلق ای زنده همیشه وای دانای بی اندیشه ای مدبر اسطره بخن وای
مقدر هر کار کن ای خالق بی چه و چون وای نقش کن فیکون ای عالم بی خواندن و بی تکرار

وای اگر نفس بپرداختن بر کار حق سالکان راست و حجت برگزیدگان درگاه
سبب سینه اینها و سوز دل آتشباره آه سحرگاه عاشقان درگاهست و به قدم صدق سالکان
راهست به درد و گریه آموزی برآید بسوزی گریه سوزی برآید به دور افتادگان
از خان و مانها به واپس ماندگان از کاروانها به آب دیده طفلان معصوم
به سوز سینه پیران مظلوم که اندرین وقت و اندرین ساعت قفل غفلت را به مفتاح
عنایت خود از دل این بیچارگان یک بیک بردار و همه را از خواب غفلت بیداری
بخش و همه را از شراب شهوت بیزاری کرامت کن پروردگارا کرده ما برانگیز عذر کی که
آریم از سر عجز به لطف خود بپذیر بارا آن وه که ما را آن به خطوات ما از سبب دفع درجات
و موجب کفاره خطیات ایشان گردان هر گامی که برداشته اند گامی در کنار ایشان
نه ای رب العالمین و با خبران این ره و آگهان از ان دریای قوت که مرسعدان نبوة
دری بود که هرچند زخارف دنیا بر وی عرضه میکردند چون در آن می‌نگریست آمد چون ابر
در گریه می آمد تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق رسول ثقلین و فخر عالمین برگزیده حضرت
محمد رسول الله این چرا چه که شیبتنی از هوف او شنیدی می فرماید که سوره های قیامت که خلایق
را در موقف حساب برپای بدارند که قوله تعالی وقفوهم انهم مسئولون و از هیبت آن
مقام جمله بزانو در آیند که قوله تعالی کل امة جاثیة هر که با برنفس و هوا برست نهاده است
و ارکان مسلمانی بر پای داشته باشد و پای از حد خود فراتر ننهاده باشد آن روز پای

بر براق

بر براق کرامت آورده و بهشت فردوس را به انواع کرامت برای مزد و نزل راه او گردانند
قوله تعالی ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات کانت لهم جنات الفردوس نزلا هر کاو که دین در
پای انداخته باشد و دست در گردن عروس دنیا آورده و روی از عقبی بگردانیده
و پشت بر طاعت حوالی کرده آن روز که کار مجرمان و گناهکاران سخت باشد سهلترین عذابهای
برین شخص آن بود که نعلین آتشین در پای وی کنند که مغز سر وی از جوشش آید مسامع
و انف اوی جمرة آتش بود و اندام وی اسفارش لهب نار بود خواهند و بیرون آید
ریسمان نامعاش بندهای گردد وی چنان گمان برد و چنان پندارد که عذاب وی
سخت تر عذاب دوزخیان است سکنه آسمانها بشنوا آسمان زمین است بنگر
که دشوار تر چه کوه باشد الهی ان در راه این قدمی فراپیش ننهاده اندیشه کن از آن عقبت
که قدم در عرصات نبی کما قال الله تعالی یوم ینفخ فی الصور فتاتون افواجا و فتحت
السماء فکانت ابوابا می فرماید که روزی که صور دمیده شما پایه پایه از گورها گروه گروه
و جوق جوق معاذ جبل گفت در خانه ابو ایوب انصاری بودم رسول را از این آیة پرسیدم
بخت بگریست و گفت از کاری عظیم سوال کردی پس فرمود که روز قیامت گناه
کارانرا امروه نوع حشر کنند بعضی را بر صورت بوزینگان بعضی را پایها برزبر و روبها بعضی
کور باشند و بر سینه افتاده زبانها بخایند بعضی دستها و پایها بریده بعضی را لباس قطران
پوشانیده بعضی را بر درختان آتش کرده بعضی را از ایشان گندی آمده مانند مردار

گفتند یا رسول الله اینها کیستند و این عذابها برای چیست گفت آنها بر صورت خوکانند
و حرام خوارگان اند و رشوه گیران و آنها بر صورت بوزینگانند سخن‌چینانند آنها که شکم تو ند
ربا خوارگان اند کوران قاضیانند که حکم بناحق کرده اند گنگان و کران آنانند که بکردار
خود معجب باشند آنها که زبان خود میخایند عالمان اند که بدانچه گفته باشند کار نکرده باشند
آنها که دست و پای ایشان بریده باشند غمازانند آنها که لباس قطران دارند متکبرانند
آنها که ایشان گند آید مانند مردار کسانی اند که بشهوات و لذات حرام مشغول بوده
باشند امان ای عاصیان امان ای مجرمان امان ای جوانان برگشته امان ای پیران
نامه سیاه چه اندیشه کرده اید و چه عذر ساخته اید قوله تعالی إِنَّ لَدَيْنَا أَنكَالًا وَجَحِيمًا وَطَعَامًا
ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا میفرماید که ما ساخته و نهاده ایم از برای دوزخیان بندهای آهنین
و بحرهای آتشین که بر دست و پای ایشان نهند و دوزخیست تافته آتشی است از دوزخ
طعامیست با غصه طعامهای ایشان چه باشد زقوم و ضریع و غسلین و غساق چه باشد
خون و ریم و زرداب که از تن دوزخیان فرو میرود در خبر است که چون این آیه فرود آمد رسول
بیفتاد و بیهوش شد چون باهوش آمد گفت ای امتان من از گناه دور باشید از گناه ظاهر
و از گناه باطن قوله تعالی وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ یعنی ترک الذنوب الظاهرة خلاص
النفوس من عذاب النیران وفی ترک الذنوب الباطنة خلاص القلوب من العذاب
الهجران پس [illegible] ترک کن ظاهر خلاص نجات است از عذاب نیران و در ترک گناه باطن

خلاص

خلاص دلهاست از عذاب هجران الهی انت ذو فضل ومن وانی ذو خطایا فاعف عنی
فظنی فیک یا ربی جمیل محقق یا الهی حسن ظنی الهی گناهان بسی کرده ام
بفضل تو نعمت بسی خورده ام ره آرزو در نبشته ام بی شمار ور شرع پیوسته ارسته ام
تهی دستم از طاعت بیریا باخلاص چیزی نیاورده ام ولیکن تو دانی که هرگز بقصد
بکفر و بشرک نیازرده ام در حدیث آمده است که فردای قیامت جانوری از
دوزخ بیرون آید گردنی از گردنها رأسه فی السماء السابعة وذنبه فی الارض السفلی
وفمه من المشرق الی المغرب سر وی بآسمان هفتم رسیده و دنبالش در زیر هفتم زمین
و دهنش از مشرق تا مغرب جبرئیل گوید که ای بلی کو بپنج گروه را کسانی که در مسجد
حدیث دنیا کرده اند کسانی در نماز تقصیر کرده اند کسانی که زکوة مال نداده اند کسانی
که ربا خورده اند کسانی که خمر خورده اند و بی توبه از دنیا برون شده اند در حدیث آمده است
که بر خمر خواره سلام مکنید و اگر از شما قرض خواهد مدهید اگر بیمار شود عیادت او مروید اگر
بمیرد بجنازه او حاضر مشوید و در گورستان مسلمانانش دفن مکنید و دختر بوی مدهید
و در شرع آمده است که هرکه یکبار خمر خورده است تا در تازیانه اش بزنند بار دیگر بخورد هشتاد
دیگر بسوم را باید کشتن و در قول بار چهارم و خواجه فرمود که هر که شربتی خمر بخورد در جزای
واجب بود که او را شربتی دهد از طینة الخبال گفتند یا رسول الله طینة الخبال چه باشد
گفت آنچه از تن دوزخیان فرو میرود هر که خمر خورد بی توبه از دنیا برون شود

زد وقت مردن بجای آنکه کلمهٔ ایمان باید گفت کلمهٔ کفر گوید و اگرچه نشنیده‌اند آورده‌اند که
یکی در نزدیک بیماری شد و وی را در حالت نزع یافت گفت بگو اشهد ان لا اله الا الله گفت
نمی‌گویم و نخواهم گفت و پشیمانم از آنکه شصت سال گفته‌ام این بگفت و جان بدوزخ تسلیم کرد
از عیالش پرسیدند که عمل وی چه بود گفت روزه داشتی و نماز کردی گفت پس جای این
کار زمرد وی گفت هر شبی تا قدحی خمر نخوردی نخفتی گفت معلوم شد که شومی خمر بود که کار از دنیا
بیرون شد عزیزان از کبایر اجتناب کنید تا صغایر را نبخشند قوله تعالی ان تجتنبوا کبائر ما
تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم یا آنکه گناه خود را از شما بخشد و بیفزاید و ندخلکم مدخلا کریما
در جای بزرگوارتان درآریم که آن بهشت است یکی از کبایر و گناه بزرگ زناست خواجه
فرمود که هرکه زنا کند و بی توبه از دنیا بیرون رود درها از دوزخ در گور وی گشایند و
ماران و کژدمان دوزخ را بر وی مسلط گردانند تا به قیامت در عذاب بود و روز قیامت
در دوزخ وی را عذابی بود که اهل دوزخ از آن عذاب پناه با خدای دهند و هرکه
در میان زنا کشته شده باشد هزار سال بدوزخ در عذاب باز دارند و باز از کبایر است
ولی خدا و حجة الله الخالق امام المعصوم بحق ناطق جعفر الصادق علیه و آبائه المعصومین و اولادهم
الطاهرین صلوات الله وسلامه بعدد ملائکة السموات والارضین میفرماید که یک درم ربا بر گناه نزد
حق تعالی عظیم‌تر است از هفتاد بار زنا با مادر و خواهر کردن شخصی را و در حدیث معراج است
خواجه گفت شب معراج جماعتی را دیدم شکمهای ایشان را آماهیده و بر راه افکنده فرعونیان

افکنده

افکنده و فرعونیان را بر آتش عرضه میکردند بامداد و شبانگاه کما قال الله تعالی النار یعرضون
علیها غدوا و عشیا فرعونیان چون اشتران مست پای بر ایشان می‌نهادند و میرفتند گفتم ای
جبرئیل اینها کیستند گفت ربا خورندگان اند اگر مثلی عاقل هنوز جماعتی دیگر را دیدم شکمهای
ایشان پر مار و کژدم چنانکه از بیرون میتوان دید گفتم اینها کیستند یا جبرئیل
گفت ایشان نیز ربا خورندگانند اگر مثلی به غفلت درین گناهها افتاده است باید
که بیرون آید و توبه کند و با درگاه حق تعالی رجوع کند اکنون که زمام اختیار در دست اوست
پیش از آنکه بچنگ مرگ گرفتار شود و حالت اضطرار پیدا شود که در آن وقت توبه قبول نباشد
قوله تعالی ولیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی تبت
الآن چون توبه قبول نباشد بخشم و عذاب خدای گرفتار شود و کسی را طاقت سلاسل و
اغلال نباشد در حدیث آمده است که چون روز قیامت زبانیه خطاب در رسد که این
عاصیان را بگیرید و بند بر نهید کما قال الله تعالی خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه ثم فی سلسلة
ذرعها سبعون ذراعا فاسلکوه بگیرید و غل بر نهید پس او را در آتش دوزخ برید پس در
زنجیرهای آتشین درکشید او را و هر زنجیری هفتاد ذرع بود آورده‌اند که اگر حلقه‌ای از آن زنجیرها
بر کوههای دنیا نهند که ریزه ریزه شود و آب گردد پس عاقل وی و نجات ازین عذابها ترک
گناهست و رسیدن به نعیم مقیم ترس خدا و باز بستن هوای نفس و هوا پرست نهادن قوله
تعالی و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی سلمان فارسی گفت در زمان

دمشق زنی بود در غایت جمال چنانکه هر که نظر بر روی نهادی عاشق و زار وی شدی و مال بسیار
خرج بایستی کردن تا بوی رسیدی روزی عابد را چشم بر روی افتاد دلش میل کرد دو مزرعه داشت
بفروخت و بوی فرستاد تا پیش وی راه یافت زن بر تخت نشسته بود گفت بیا بر تخت
ای عابد بر تخت رفت لرزه بر اعضای وی افتاد زن گفت ترا چه شد گفت از
خدای بترسم سی سال تو را بخشیدم مرا دستوری ده تا باز گردم وبرا دستوری داد عابد برفت
زن با خود گفت آه که این مرد گناه ناکرده باک کرد که خواست کرد همچنین بترسید وای
بر من با این همه گناهها که مراست در حال توبه کرد و روی بسوی صومعه عابد نهاد گفت
باشد که مرا در نکاح خود آورد چون عابد را چون چشم بروی افتاد نعره بزد و بیفتاد و جان بداد
زن گفت خداوندا من توبه کردم از جمله گناهان زندگانی دنیا انجام مرا بتربت وی برسان
در ساعت بیفتاد و جان بداد مسلمان گفت ایشان را در خواب دیدم که در بهشت بر تخت
نشسته و دست در گردن یکدیگر آورده گفت ای مسلمان هر که ترک دنیا کند و از خدای بترسد
همچنین در بهشت بر تخت نشیند که ما نشسته‌ایم بهشت از برای متقیان و پرهیزکاران است و در
حدیث آمده است که او دنیا عالم فنا بود که اعددت لعبادی الصالحین فی الجنة ما لا عین رأت
ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر از برای بندگان صالح خود ساخته‌ام در بهشت آنچه
چشم ندیده باشد و هیچ گوش نشنیده باشد و در خاطر هیچ آدمی نگذشته باشد رسول را گفتند
یا رسول الله ما را صفت بهشت کن گفت بهشت در صفت نیاید اما این قدر بدانید که بنای وی

خشتی از

خشتی از زر است و خشتی از نقره سنگ ریزه او لولو و یاقوت و درختان وی از زر شاخ تا بن
شاخ پر میوه است هر میوه که از وی باز کنند و خورند کما قال الله تعالی وتقدس وذللت قطوفها
تذلیلا در بهشت جویهای آب روانست و جویهای شیر و جویهای می جویهای عسل مصفی قوله تعالی
فیها انهار من ماء غیر آسن وانهار من لبن لم یتغیر طعمه وانهار من خمر لذة للشاربین وانهار
من عسل مصفی مرغان در هوای بهشت بپرند مومن اگر خواهد که یکی بریان بود تا بخورد در حال
او را بنزد او برد و بر آن مرغ بینداز دان مرغ بریان به پیش مومن حاضر آید تا هر چه
خواهد از وی تناول کند قوله تعالی ولحم طیر مما یشتهون و در بهشت حورانند که در صفا که
لون چون دانهای مروارید باشند کما قال الله تعالی وحور عین کامثال اللؤلؤ المکنون جزاء
بما کانوا یعملون هر مومنی را هفتاد حور بدهند چگونه حورانی خاتونانی که از تتق عصمت
بیرون نیامده آفتاب و ماهتاب بر سر ایشان سایه نیفکنده قوله تعالی حور مقصورات
فی الخیام دست نقص از دامن حسن ایشان کوتاه است و بر تری انوار ایشان مهر و ماه
از مشک و عنبر گل ایشان سرشته‌اند و آیت وفا بر لوح دل ایشان نبشته‌اند با بوی ایشان
بازار مشک شکسته با روی ایشان خورشید را آب روی ریخته آن نه رویست ماه تابان است
وان نه قدست سرو بستان است   پیش رویش گر آفتاب منیر بر زند لاف حسن تاوان است
هر که بیند جمال او گوید کین نه جسم است صورت جانست این همه نصیب کی را
از آن چنین خوبان هیچ نا اهلی نخواهند داد تو امروز بر کنده بهر دنیا شیفته شده در بهشت

و آرایش نا پایدار زن بگذشته میخواهی که زن را این خاتونان و عروسان چنانکه دست در
آغوش آوری وعقد وصال بندی   زهی تصور باطل زهی خیال محال   از جان بدون نماید جانانه ارزد است
زنهار زنهار بدین بهانت آرزو دست   بر در کمی که بونبت بلی هیچ نیند موری نه وملک سلیمانه ارزد است
زعون واره لاف انا الحق میزنی   و انگاه قرب موسی عمرانه ارزو داری   چون کودکان خود را بید کرده
دامن سوار کرده و پنداشته آرزو   تا ان کوی تا عروس خود را چه تحفه ساخته   محذرا تا بهشت را چه
هدیه نهاده و کابینش تحفه طاعت و هدیه عبادت و نشاده اند طاوس بجانان کو ما
به زیارت تو مهنوای عابدان سرور متعبدان و زاهدان امام حجة الله علی الخلق اجمعین
محبوب رب العالمین آدم آل عبا امام معصوم زین العابدین علی ابن الحسین ابن علی ابن ابی طالب
علیهم افضل الصلوة واکمل التحیات شنیدم که گفت در نماز بهشت بدستوری خواستم و در شنیدم در او دیدم در
سجود کرد و بر گرد رویش از آب دیده گل برسته میگریست و میگفت بر ذلی الخضوع الهی
رحمت عبدک الهی عبدک ببابک فقیرک ببابک اسیرک بفنائک یرجو نوالک
تحشی عقابک   یا من یحب الیمن العبد والندم   یا من الیه دوا الداء والسقم
لاینقطعن رجای فیک یا سیدی   اغفر ذنب المذنبین یا اکرام   درباره که جلالی الا همدرد
بر خاک درت نشسته ام خوار و حقیر   از تو همه نعمت است و از من تقصیر   من هیچ
نیم هست نیی دستم گیر   بنگر که معصومی که هرگز ذلت بر دامن عصمت او ننشست
وعبادت وطاعت و مناجات و دلسوزی وی چه گونه بوده است و تو عمر در لهای

ونیای

ودنیای لهو بسر می آری و از پس هوای نفس میروی و از حق شرم نمیداری وطمع حور و قصور
میداری   حق تعالی به فضل ومنت خویش   وعده کرده ترا که حور و قصور تو همه نفس اکنی حدیث
توبه و دیوار شوی فردوس   با چنان غفلت و چنین تقصیر   چه امید قصور داری و حور
اگر بهشت و حور و قصور میخواهی خود را از شیطان دور دار وی نگاه دار ترا سه حصار است
که حصون المؤمن الثلث المسجد وتلاوت القرآن و ذکر حق پناه با این حصار کرده
و چون در مسجد آمدی جز بعبادت حق مشغول مباش و زود از مسجد بیرون مرو که آورده اند
که در زمان پیش پیغمبری از پیغمبران روزی از مسجد بیرون آمد ابلیس را دید بر در مسجد ایستاده
علمی در دست وطبلی در گردن او آویخته و تیری در میان فرو کرده گفت ای ملعون اینجا چه میکنی
وانبیا از برای چه   گفت من هر روز بدین صفت در مسجدی روم و کمی را از اتباع خود
بدر مسجدی بگذاشتم چون مردمان جواب سلام بدهند من دوال تزئین بر طبل و بکوبم زنم
از وی با بسه آواز بیرون آید آواز اول این بود که الطمع الطمع چون بگوش کسانی رسد که ایشان
بمخلوقان طمع دارند گویند اگر در مسجد توقف کنیم مخدومان از ما بیازارند و ادرار و تشریف
از ما باز گیرند و زود از مسجد بیرون آیند به وسوسه من و دیگر علم من جمع دانند گویند
اگر در مسجد توقف کنیم مخدومان از ما بیازارند و ادرار و تشریف از ما باز گیرند و زود از مسجد بیرون
آیند به وسوسه من و دیگر علم من جمع است اگر بر همین بمانند چون بدبرک رسند
این تیر زهر آلود بر جگر ایشان زنم تا در بیماری و رنگ دست به افتند و دل پایان از دنیا